



کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۸۸۲۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *اسمه مطوبه*

مؤلف: *محمد رفیع بن حسین خوانساری*

موضوع: *۵۴۷۵*

شماره ثبت کتاب: *۸۲۳۷*

۶۱۸۳۸

۵۸۸۲۵

۵۸۸۲۵

۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۸۲۵۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه

میرزا حسین خاوری

تاریخ ۵۷۵

۷۸۷۱

۲۳۷

شماره ثبتی

۵۷۷۵
۴۴۵۴





مؤید الامام الخميني
م



Handwritten Persian text in a cursive script, appearing to be a religious or scholarly document. The text is mostly illegible due to fading and the tear in the paper.

کتابخانه
۲۸۴۱۵





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ملک خوان حق شناسی شورانگیزی سپاس بقیاس معنیهم
 افینو است که ادای شکر عطا ی بد بخش نعمت قراست و
 اجصای حمد و شای بخش با عجز آشنا کرچی که تمام بسط زمین
 از معنی ساش مایه است که با لوان اطعمه و اشربه براراسته
 از عموم ایقام خاص و عام باران صلا ی عام داده چچی کبشا
 بسا این همه افاق از خدا بق رحمت عالم ارادش نقت مبهوه است که
 بدست جهان کشای قدرت کامله بسته به بدتند پرانی بر فرق
 حکمت لریزی بر سفره قمت اغنیا و فقرا نهاده دانای که بافضنا
 حکمت بالغه هنگام وجود بخشنی موجودات در هر چه و طبایع

انواع

انواع کانیات و دبعث گذاری انا و مختلفه و خواص متفاوته بکشتی
 نموده و با هر چیزی هم در اچنان مامور تا اثر بقدری فرموده که
 هیچیک را در امانت سپاری از غریب و خاصیت عجیب خود مجال
 تخلف تواند بود حکمت را بی که با استدعای مصلحت ساغنه در
 تعین جلال و حریم حیوانات و نباتات و بجات و غیره اصلاح
 ضا در هر چیز را بمنزله و قوف لریزی سنجید و در باب اکل و شرب
 ضروری اصلح احوال جهانیا را بنظر علم ازلی دیده بر وفق مفضا
 آن تجلیل طبیات و تجریم خبیثات فرموده محمد آله محمد آله
 و چاشنی شرب را از سیاسی جلوه بری نعمت و درود رسول اعظم
 قرین است که برکت مهمان داری ذات مبادی صفات و مهمان
 کون و مکان لوان نغای لایخصی رنگ رنگ بر جوان ایجاد و تکون
 مرتب گردیده و از فیض خوفا لاری وجود فایض لحدش در ضلالت
 هستی انواع اغذیه و اشربه که تا کون صورت تکون پذیرفته جلبجا
 بر طبایع مواد چیدن امید کاهی که در کام رغبت خاطر ملکوت
 ناظرش طبایع لذت پذیر از خشم فرو خوردن و غذائی که او را از انغموز

امت نبود و در مذاق خواهش طبع قدوسی مشرب شربت شیرین
از روان فشانید در جای حق و با خوشگوار تر از شست و شو
نامه ار باب معصیت نه پشت و پناهی که بر سر خوان شفاعتش
گر سنده چندان عفو و بخشش الهی هم چشم و دل سپردند و در کار
جویبار بر روی عذر رکش نشسته لبان کوثر فیض نامشاهی تمام ^{نشسته}
کمال تقصیر علیه و علی اللذات طهارا طیبا الصلوة و الکرامه ^{صوت}
الشمس و القمر مداد الکیالی و الاقیام و ذکر شریک کلام علی دینی
آرزای الانام **باب** سالکان مسالک شرایع الاسلام و نظام ^{لبان}
معارف قواعد الاحکام بلغمه روشنی این معنی جریان راه پناهی
و ابضاح و وضوح این مقال دلیل طریق شناسائی است که در میان
دور و فقهیه باب مبسوط اطعمه و اشربه زیاده انساب ابواب ^{کار}
و باعتبار عموم حاجت و تکوی معرفه خصوص الاحکام متعلقه بان
سابع سه ضروری در شمار است و چون درین باب علمی اعلام الهامیه
دامت برکاتهم الی یوم الحجاب افراد کتابی بلیغ فارسی نگرده اند که رافع
اجتاج خواص و عوام و جامع مسالک ^{حلاله} مطامع و مشارب انعام

تواریخ

تواند بود لاجرم راجع بقای سلطنت شهراری محمد رضی عنین
خویشاری اذ انهما الله فیما لجلال و العفران و اطعمهما اما اعد
للتقیین فی رباصل الجنان ان خوشه چنین اصولا ربعه اخبار و کتب
فروع فقهی اجبار و خیر اندوزی تصدیق کفی عوده بعد از تحقیق
تمام و تهذیب کلام آنچه از مسابله این باب ضرور و در نظر استنباط
و در یافت فغیه خیالی از شواب نامحلی و تصور بود فراهم آورده بر
بخر بران شیرازه بندی تا یقین رساله موسومه بمائده سماوی
نمود که کافه نام آن فواید موایده مبسوطه صحیفاتش بهمینند و کاتبان
کردند ثوابان روزگار فرخنده انا را علی حضرت مصطفوی ^ص
مرقنوی سحبت سلیمان چشمه سکندر زنجیر شکست سپهر ^{عظمت}
مشرفی سعادت کبوان رفعت مرتجی صولت شهرین نمره شیخ ^{حک}
و شهر یابی رسیدن نوباره حلیقه سلطنت و کامکاری سخاوت ^{بردی}
که بکری شراری در مطبخ جود و بخشش ببد بخت عالم از روی
جام تهی و سنان بچند کرده و بتابش ذره انافان بجهان تاب ^{بر}
احسان بلیغش صحرا امپوه نارس نمنا در حد اقبال جهانیان ^{سید}

عذالت کسب تری که با اوزه فریاد روی او چند ادا عالمیان را بر سر
خوان عدل و انصاف صلا زده و بفرشتانی دو حه همت و الا نراد
جهانیا را از انجواص و عوام بباد کاه اکر ام و انعام مستدام با رعام
داده سلیمان دستکاهی که زبکینه سپاه ظفر اثر بصرت پناهر
بمشایر ایش که سلاطین روی زمین از کرد و عیار موکب هم ابوش
کرده نقش هر کوه تمنا اند و خنجه اند و کلف وضع ابد تو اما نش
بمرتبه ایست که چاقان و فیض جور چین بهوس چینی خوان از استه
از دیدن تمنا کاسه در بونه ساخته بود در اقل شتهای آن خسته
عالمیان پناهی که بخاطر افزونی روی کم اندک التفاتش ماده
اخلاص عالمیان چنان بخت کرده که تمام از روی صوفی کری و صدق
مرا عنقا دم با و جاق فیض بنیاد این دو دمان و ایت نشان خود
و سفره ز نار اشاعه کاش چو مائه سما و ایتاب نور بنظر
قاف تا فاف کشید که هر جهانیا مانده ماه آسمان بر تو ره
آن سرمایه اراستی چنان بر بندن رای کلزار وجود رونق
افزای مالک بخشش وجود السلطان بن السلطان بن السلطان

الحاقان

الحاقان بن الحاقان بن الحاقان السلطان شاه سلیمان از الصفا
الموسوی الحسینی بهار خان جلالت ظلال سلطنته و اقباله
علی رؤس العباد بالکنی و اله الامجاد واصل و متواصل کرد و
مرتبت این رساله بر مفاخر و بیخ فصل و جماعه مقدمه بدانکه در
حکم حلیت و حرمت طعمو مان و مشربان از امور که از همه است
که جسد اشانی در تعیش و بقا و ایت چند روزه درین عار و بیخ
در نمودن و تولید مثل نمودن که موقوف علیه کمال شخص و حفظ
نوعند فقر و محتاجت بخوردن و اشامیدن و این معنی آنکه
از شاهه و عیان ظاهر است بدلیل و برهان نیز ثابت میشود
و در کتاب کریم خالق با زق حکیم عز که شرف من و دل پذیرفته و ما
جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام و ما کانوا خالداً یعنی
و نکرد این بودیم ما و نیافریدیم بودیم بیخ برانی را که پیش از تو
بودیم بدو نمیدان صاحبان جسد و بدنی که بخوردند طعام محتاج
نباشند باکل که لازم بدن اشانی و جسد بشریت و این در بر
کهار است که می کشند جانی نوی نیست مگر بشر و استغفر الله

۱

نبوت و رسالت نیست چه باید که رسول فرشته باشد پس رد قول
ایشان بفرمایند صاف خالو دانا که انبیا و رسول سابقه همگی بشر و
محتاج باکل و شرب بوده اند و فرشته و صاحب خواص ملکیه باحقاً
شما نبودند پس چون شما اکنون بشری را حجه عدم رسالت این رسول
خبر البشر می کنید و نبودند ایشان خال و جابویدان در پنهان
رحلت نمودند این دارفنا و تن در دادند مثل سایر اشخاص نوع شما
باین قصه و این ذکر خاصه دیگر از خواص بشریت و مؤکد و مقرر باحقاً
باکست زیرا که تعیش نمودن بطعام از نوع تجلیل بنیه و بدست
و آن تجلیلست که با لاجرم مؤدی بقضا و در گذشتن ازین سرای بی
بقا میشود و آنکه تعالی حکیم بین باید استعمال این خود کربت و دو
که مالک هر چیز و بدیدار و نده هر با چیزی است سر پنجه بندگی و دست
تهی ما را با صانع احکام پنجه که نه شرعیه برای تصرف نمودن در
مملکت بد قدرت کامله خارج خود چگونه نرین داده نا انچه
هر چه حرم تجلیل و عظم شأنه با فراتر نکند اینم و صید ضعیف
و جان خود را گرفتار دام لوم و تو بیخ عقلا و بای بست سلسله

انزله

اندیشه عقاب روز جزا سازیم و ظاهر است که سرکشکان پید
جهاک و حیرت پیشکان وادی ضلالت را راه علم نامی با این احکام
جزا صراط دین مستقیم و شارع عام شرع قویم سیدانام علیه و
افضل التحیه و التسمیه نیست چنانکه دانای ازل و حکیم لوزیر ملک
کلماتش از ذکر بسیار از احکام ملة اسلام در سوره مبارکه انعام
که در روایت آمده که بشایعه هفتاد هزار ملک بحضرت خبر البشر
نازل شد میفرماید و ان هذا صراطی مستقیماً قان یعوه و لا یجوعوا
السبل فقرکم عن سبیلهم یعنی وجود آنچه مذکور شد در سوره
مبارکه از توحید بگانه و مثال و رسالت رسول من بهر کونه داشت
و کمال و سایر احکام دین لازم الاتباع و شرع مطاع راه وصول بقرب
جناب و رسیدن بخان غفران و ثواب و خلاصی از عجز و غضب
مذمت حال کوفی که راست و مستوی است و از کجی و پیستی و بلند
که لازم راه غیر موصل بجهه مقصود و طریقی و راه مدینه است
و بهبود است عاریت پس بر روی و مشابهت نماید از اسلوک تا
در آن و بر روی مکنید راههای بد بدآمده از راهها و خواهشها را

که مختلف و منعقد اند بحسب اختلاف طبعها و هواها پس جدا و ذایل
 گرداند پیروی آن راهها شما را از راه موصل نیز بکوی جناب حق و تیل
 مواهب فیاض مطوق جل شانہ و اللہ تعالیٰ بعلم پس بدانکہ آنچه شارع
 بخصوصه مباح یا محظور ساخته علم بان حاصل میشود از نص و
 اهل ذکر علیہم السلام در وصول رسالہ ذکر آنها و بحث از آنها مینویسند
 و اما آنچه بخصوصه ذکر آن در شرع آنور نیست پس اصل در آن با
 تا ظاهر شود حرمت آن از جمعی و اثبات آن اصل بحکم عقل میتواند
 و محض آن در علم اصول میشود و این رسالہ کجا پیش بحث از آن
 و جمومات و آرد در شرع مطاع نیز میشود مثل قول صدق اما
 بحق با طوق جعفر بن محمد صادق علیہما السلام کل شیء مطاق جعفری
 فیہ ہی جعی هیچیزی جلال و خالی از مواجعه و وبال است تا اینکه
 وارد شود در باب آن ہی و معنی از جانب شارع علیہ السلام و دیگر
 آیات کریمه و اخبار شریفه دالہ بر آن هست و ذکر آنها تقریبات
 میشود و شیخ شہید ثانی زین العابدین علیه السلام در کتاب
 مسالك گفته که کسی که قایل شد است از اصولین باینکه اصل

در...

در اشیاء حرمتست یا قایل بتوقف شد است لازم است بر او
 قول بخیرم در چیزی که مشنبه باشد امر آن و این کلام محل نظر است
 زیرا که از قول بخیرم بر قایل بتوقف بحسب ظاهر و جمعی ندارد دیگر
 آنکہ نزاع اهل اصول در بر اصل قایل از و در شرع لازم الاجماع آ
 چنانکہ تصریح بان در کتب اصولیه شده است پس اگر قایل بخیرم
 یا بتوقف در بر مسئله قایل باصل باجست شود در اشیاء بعد از
 و در شرع انوار از راه عمومات و آرد در آن چه منافاتی با مبدء
 او دارد و اما جمعه حرمت پس گاهی از راه ضرر رسانیدن ببدن ^{ظاهر}
 میشود مثل اشیاء مهلکه و سیمومات زیرا که وجوب حفظ نفس و
 عدم جواز افضای آن در تهلک باده عقلیه و نقلیه ظاهر و بین
 پس خوردن چیزی که سبب هلاک ^{نفس} با ضرر رسانیدن ببدن باشد
 جایز نخواهد بود و گاهی بسبب جانش و بدی و نفس طبع عامه تا
 از چیزی ظاهر میشود چنانکہ در بعضی ضلوع حیوانات و امثال
 آنهاست و مشند حرمت چنین چیزی با آنکه بر دالہ حرمت
 جناب است مثل قول عزیر بن حوفا لی در سوره مبارکه اعراف و ^{حجیل}

در...

لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَيَجْزِيهِمْ عَلَيْهِمْ أَجْرًا ثَلَاثًا عَنِ اللَّهِ يَعْلَمُ حِلَّهَا بَيِّنَةً
بِعَنْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَنَّ لِشَيْءٍ إِذَا جَاءَتْهُ كَشْرَفُ بَرُونِ
وَتَوْفُوقِ إِيمَانٍ أَوْ رَدْنِ بَاوَابِهِ أَنْدَانِ خَيْرٌ هَائِلٌ بِكَ طَبِيبٌ وَبِأَكْبَرِ بَابِ
وَحَرَامِ مَبْكَرٍ دَانِ بِرِيشَانِ أَنْ خَيْرٌ هَائِلٌ بِكَ خَيْبٌ وَنَامِلٌ بِطَبِيبِ
إِيشَانِ وَبِدَايَةِ اسْتِدْلَالِ بَابِ بَرِ بَرِ جَرْمِ شَيْءٍ أَوْ سَاطِ
الْأَنْسِ لِيَجْعَلَ مِنْهُ خَيْبٌ شَمَارَةٌ بِرِيشَانِ بِرِيشَانِ زِيَادَةٌ كَمَنْ كُنْتُ كَمَرَدٍ
إِنْ بَانَ شَيْءٌ كَأَنَّهُ دَرُوعٌ طَبِيبٌ وَبِأَكْبَرِ اسْتِدْلَالِ حَسَنٍ وَفَوْقِ
مَهْمُ افْتِخَارِ مَرْجِيهِ وَمَصَالِحِ عِبَادَتِهِ أَنْ مَوَافِقٌ كَقَوْلِهِ تَعَالَى عَلِيمٌ بَانَ
دَارِدِ بِعَنْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَنَّ لِشَيْءٍ إِذَا جَاءَتْهُ بِرِيشَانِ بَانَ
حَرَامِ مَبْكَرٍ دَانِ زَانِ إِذَا بَانَ أَجْزَاءُ طَبِيبِ مَابِلِ بَانَ بَانَ بِحِلِّهَا كَمَرَدٍ
أَجْزَاءُ زَانِ نَفَرْتِ دَانِ شَيْءٌ بِرِيشَانِ كَمَرَدٍ وَفَوْقِ كَمَرَدٍ سَابِقُهُ أَيْ
فَرُودُهُ بِأَمْرِهِمْ بِالْعُرْفِ وَبِهِمْ عَنِ الشُّكْرِ مَوْجِدًا لِحَمَلِ بَيْتِ
كَهْتِمِ زِيَادَةٌ مَعْلُومِ اسْتِدْلَالِ مَعْرُوفِ وَمَنْكَرِ وَفَوْقِ دَرِ عِلْمِ الْهِ اسْتِدْلَالِ
مَعْرُوفِ وَمَنْكَرِ زَانِ مِثْلُ قَوْلِ كَرِيمِ الْهِ دَرُوعِ مَبَارَكِ مَا بَدَى
سَأَلُوا نَاذِرًا إِجْلًا لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ عَنِ سَوَالِ مَبْكَرٍ تَرَاوِ مَبْكَرٍ

لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ

بَرِ

چه چیز حلال گردانیده شده است برای ایشان چون سابق برین
برایشان شمرده شده است پس کویا سوال میکند ایشان از آنچه حلال
برای ایشان بگویند و رسول کج حلال گردانیده شده است برای شما
چیزهای پاکیزه پس منظور این که چه دلالت بر حلیت طیبات دارد
و مفهوم آن بر حرمت جنابت و این استدلال اگر چه قدری قویتر از
استدلال سابق است اما باز محل نظر است زیرا که حکمت چنانکه در
صاحب کتاب و بیضاوی احتمال داده که مراد این باشد که حلال گردانیده
شده است برای شما آنچه بعضی از کتاب یا سنت بر حرمت آن را دارد
نشده باشد و دلیل شرعی بر حرمت آن نباشد و در واقع آنها طیب و پاکیزه
و احتمال دیگر نیز می رود که معنی این باشد که ایشان سوال میکنند
از تو که چه چیز حلال است برای ایشان بگویند و جواب که آنچه حلال
مبیکم برای شما طیب و پاکیزه و موافق امرجه و مناسب مصالح شما
و اکنون دانستن همین کافیست شما را تا تقصیل آنها را بیان کنیم بر
شما مثل آنکه کسی از او اب و معطی نغم برسد که چه چیز عطای فرما
بمن او در جواب گوید که آنچه عطا میکنم بنویسید بسیار خوب است که نافع

بجالت پس همین را ضعیف و خوسدک میشود تا اینکه عطا کرده شود
با و این چیز و خصوصیت آن معلوم شود و بشع شهبانی علیاً
در کتاب سالک برای توضیح و تمیز این دلیل گفته که طیب کاهی اطلاق
کرده میشود یعنی چنانکه جوئی فرموده که او امر طیب است ما
رَزَقْنَاكَ كُرْبَاباً بِمُؤْمِنِينَ اسْتَشْرَفُوا مِنْهُ لِيُخاطَبُوا بِهِ فَرَمَدَهُ بِنَا
ناس که بخوردند آنچه در زمین است جلال و طیب و پیری شیطان
در تخریم جلالی یا تحلیل جلالی که او دشمن ظاهر اعدا و دشمن است
شده که نازل شد این آیه که هر در باب جمعی کجرام کرده بودند بر خود
طعامهای رفیعه و لباسهای فاخره را مخصوص ساخته مؤمنین را
بخطاب مشطاب نمود که بخوردند طیبات آنچه روزی شما کرده ایم
و بجای او رید شکر گفت مرا بعد از آن شمرده بر عباد خود عجز آنرا از
مپنه و خون و کوشش چوک و آنچه ذکر نام صنم در وقت نوح آن
کرده باشند ذکر اسم اعظم خدای بلند مرتبه بزرگ و کاهی اطلاق
کرده میشود معنی طاهر و پاک چنانکه واقع شده در کبریه قَسَمُوا
صَعِيداً طَيِّباً یعنی اگر چنانچه با شید بوضو یا غسل و مایعی از

استعمال او داشته باشید یا آنکه نسیب ادب پس تمیز کنید از خاک
پاکی و کاهی اطلاق کرده میشود معنی چیزی که از آری و کندی در آن
نباشد مثلاً میگویند در بهار که این زمان زمان است طیب یعنی
سرمه و شدت کرما با آن نیست بلکه اعتدالی دارد و کاهی اطلاق کرده
میشود معنی چیزی که خوش بده نفس با از آن مطیع نفرین از آن نکند
مثل قول خدای عز و جل که فرموده كَيْسَلُونَكُمْ مَا ذَا الْحَمَلُ لَهُمْ قُلْ الْحَمَلُ
لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ چه ظاهر است که طیب در اینجا معنی جلال نمیند
زیرا که ایشان سوال میکردند از این حضرت که چه چیز جلالش را
پس در جواب فرمودند که طیبات یعنی چیزهایی که جلال است جلال
برای شما حاصل ندارد و همچنین معنی پاک نمیتواند بود از بجهت که
ظهارت امریست که از شرع معلوم میشود پس امرضا بطله طیب
اشتیاق را در دادن بحسب شرع عمره ندارد و ظاهر است که معنی الثالث نیز
در بقام مناسب نیست پس باقی ماند که معنی چیزی باشد که طیب است
و نفوس نفرین از آن نمایند و از آن بد و کثیف ندانند اینست حاصل
آنچه شهبان علیاً که از کتاب مکتوب آنجا نموده و در تمام است

با این امر که هر مرتبه چنانچه معنی مذکور فرموده است و بعد از
آنکه دانستی توان دو احتمال را که ذکر کردیم در همین باب که بر این
راه منافقه بر این کلام را پس اولاً با اینکه طبیب شایسته معنی جلال باشد
اما با این معنی که دلیلی از شرع انور بر حرمش ظاهر شدن باشد و ثانیاً
برین در مقام جوابی معنی خواهد بود نه با این معنی که حلیت آن از شرع
ظاهر شده باشد تا در مقام جوابی غیر معنی باشد و ثانیاً با اینکه
ممکنست که طبیب معنی چیز خوب و موافق طبعها و ملازم برزخها و مصالح
و افضله ظاهر در علم حق خدای باشد چنانکه دانستی و معنی و برینست که
البته معنی موافق طبع در ظاهر و نیز در باطن باشد مثل اینکه اطلاق
حسن و قبح و معروف و منکر و نظایر آنها بر افعال باعتبار ملاحظه
حال و احوال آنها در علم الهی واقع میشود و شایع و متعارف است و این
علم با آن از جهت توفیق شارع حاصل شود منافاتی با این ندارد که در
مقام او را منافات حلیت فرموده باشد تا آخر تفصیل آن معلوم شود
چنانکه
مذکور شد و از آنچه گفتیم ظاهر کردیم که اگر فرموده بر این است که طبیب
معنی ظاهر نباشد و آن بود نیز محل نظر است که چه اصل مطلب حق باشد

کلیت

که طبیب در مقام آن معنی نیست اما باید دانست که علی الاصولی است
عنه بنا بر این مرتبه چنانچه معنی مذکور گذاشته اند و در بسیار جاهایی
از راه حیثیات استدلال بر حرمش کرده اند و قطع نظر از دلیل فرموده قرار
صابطه حیثیات نیز اشکال عظیم دارد چه ظاهر است که نفرت طبع
چیزیست که باختلاف اشخاص بسیار مختلف میشود و چیزی که طبع
از آن کمال نفرت دارد دیگری از روی خواش و لذت تمام بخورد
چنانکه مشاهده میشود در کرمه و ماهیابه و سمنو و امثال آن
از ماکولات و اگر عرف اوساط الناس از اهل مکتب و قیاد را در جاه
بخیار و عدم اضطراب مناظر قرار دهدیم باز اشکال دارد زیرا که آن
مختلف و متفاوت میشود باختلاف مکه و بلدان و تبدل احوال
و از زمان و اگر عرف اهل مدینه طیبه که مسقط و حلالی و اراکین
حضرت رسالت پناهی بود اعتبار نماییم و عهد و زمان آنحضرت
صلوات الله و سلامه علیه که در قریب با آن منظور داریم حصول علم ما
بهر فریادشان درین امور معتبر است بلکه نغذ دارد و شیخ ابو جعفر طوسی
علیه السلام در کتاب مسوطه چنانکه نقل فرموده از آن شهید رحمة الله

در مسالك تقسیم نموده جواز از زنده و غیر زنده و در آنچه زنده باشد
انچنان اصل بر حرمت داشته تا وارد شود از شارع نصی و در باب
حلیت آن بدلیل اینکه ذبح حیوان و ایلام آن محظور و بدست و این
دلیل مستلزم مطلوب نیست چه از اینکه اصل در ذبح حیوان بر
باشد که آن نمی آید که اصل در اکل آن حرمت نباشد و این ظاهر است و اگر
مراد این باشد که اصل در اکل آن حرام است چون بر اکل مستلزم
ایلام و ممنوع جواز است بدلیل مستلزم مطلوب میشود اما از اعتبار
اینکه بعد از آن و شبهه بل در اصل حرمت ذبح حیوان از ذبح
منع داشته لکن منع آن کردن خالی از اشکالی نیست والله تعالی
فصل اول در ذبح حیوانات و درین چند مجتهد **مجتهد اول**
در ذبح حیوانات جلال گوشت بر به غیر پرنده بدانکه جلال است ^{صلی}
از حیوانات بر به غیر وحشیه کوفسند و شتر و گاو و هر صنف از آنها
که باشد خواه نر و خواه ماده و خواه بز و گاو و گوسفند و داخل در نوع
کوفسند است بز و از نوع گاو است گاو و میش و مس و بند کور و آنا
ناس درین حلیت اما گاه عارض میشود اینها را حرمت با سبب و چند

بعد ازین مذکور خواهد شد و اما بدلیل حلیت این اصل و اتفاق
اسلام تمام بر حلیت آنها در کلام ملک علام در سوره مبارکه مائده
و آید و آید حلیت لکم بهیمة الا تقام الا ما یبلی علیکم یعنی والله
حلال گردانیده شده است از برای شما یعنی حلال کرده خالق امرنا می شما
بر شما و خطاب به مؤمنین است چه ایشانند شایسته خطاب و منفی
بأحكام رب الکریم پس از اینعام و اضافیه باینه است و همچنین
جاری است و بعضی گفته اند که حیوانات که تمیزی نداشته باشند بر هر
حیوانی غیر انسانی با همی توان گفت و اینعام حیوانات چند را گویند
و مراد هشت زوج نر و ماده میش و بز و شتر و گاو است که در سوره ^{نعام}
نقصیل یافته در کریمه ثمانیه آذواج من الضان اثنین ومن المعز
اثنین الی الخ لای مکر ایضا خوانده میشود بعد ازین بر شما بجز این و
استاده است بجز حرمت علیکم المیتة و آید که فاصله چند آید
همین سوره مذکور شده و ایضا در سوره مبارکه حج آمد حلیت لکم
الا تقام الا ما یبلی علیکم و دیگر آيات داله بر حلیت آنها در قرآن ^{مجید}
بسیار است و بجز اینها را مکرر است از حیوانات اهلیه است باغ

واستبرئ بربند کورینا بر قول شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام و بعضی
از علما رضوان الله تعالی علیهم کراهت استراشد از الاغ داشتند
زیرا که منولد است از اسب و الاغ وان هر دو مکروهند پس از جامع
میانند و کراهتست و محمد بن ادریس رحمه الله تعالی و بعضی دیگر از علما
الاغ را استدر کراهت گفته اند از جهت آنکه کراهت اسب کمتر از الاغ است
کراهت استرا از بهجهای ضعیف تر است و هر دو وجه از نکات عقلیه و
در احکام شرعی ضعیف است و کراهت استرا فی اثنان اثباتاً
و ایضا اصلاح نفع حلبی بحاله قابل مجرم است شد و بعضی شیعیه
داده اند قول مجرم شتر را و این اثبات چه این قول شیعه نیست بلکه
چنانکه نقل شد و از بعضی روایات ظاهر میشود قول اصحاب است
الخطاب محمد بن مقاتل سدی گویند لعنهم الله و اصل مذهب ایشان
فاسد بوده و تفصیل فرق و مذاهب ایشان در کتب مسطور است
دلیل کراهت این سه حیوان آنکه در او است شیخ جلیل ثقة الاسلام
ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی در کتاب کافی و شیخ طایفه
ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنه در کتاب تهذیب الاحکام

بزی

بسنده صحیح از ابن مسکان قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الخمر
فقال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن اكلها يوم خميس و سالت
عن اكل الخيل و البغال فقال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عنها فلا
تاكلها الا ان نظرت اليها كنهت عبد الله بن مسکان که سؤال کردم حضرت
ابا عبد الله علیه السلام را از گوشه های الاغها پس فرمود که نهی فرمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله از خوردن آنها در روز خميس گفت و سؤال کردم
آنحضرت را از خوردن اسبها و استرها پس فرمود که نهی فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله از آنها پس بخورد تو آنها را مگر اینکه مضطر شوی
و اگر این حدیث شریف مسلم میشود از معارض دو روایت مجرم است این
حیوان زیرا که نهی ظاهر در حرمت است اگر چه اطلاقی الا ان نظرت اليها
یادی از کراهت میدهد چنانکه بعضی از علما فخر الله لطیفه گفته اند
و این کلام جای از نامی نیست اما چون اخبار دیگر داله بر نفی حرمت
واقع شد و ظاهر که هر فعل لا یجوز فیما اوجی الی غیر ما علی طایعیم
بطعمه الا یروى بان اخبار است حمل میکنیم نهی وارد در این حدیث را بر
کراهت جامع کرده باشیم میانه اخبار و عمل آمده باشیم چه این فقیر

انا انکه عمل کنیم بعضی اخبار و طرح تمام بعضی و اما اخبار و آمده در نوح
 جرمش مثل آنچه روایت شده در نه تدبیر الحکم از محمد بن مسلم علیه
جعفر علیه السلام قال سألته عن لحم الخبث والبعال فقال جلال ولكن
الناس يحافونها گفتند محمد بن مسلم که سوال کردم حضرت ابوجعفر محمد باقر
 علیه السلام را از کوشتهای سبها و آسترها پس فرمود که جلال است ولیکن من
 ناخوش میدانم از آنها را بعضی طبایع ناس نغزش از خوردن آنها دارد و مایل
 با کل آنها نیست و روایت شده در کتاب مذکور و کتاب کافی بسند حسن
کا الصبح از محمد بن مسلم و زاده عن ابوجعفر علیه السلام انها سالا
عن کل لحم الخمر الا هلبه فقال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله
عن کلها بوم خیر و انما نهی عن کلها لانه کانت حوله للناس و انما
الجرم و ما نهی الله عز و جل فی القرآن روایت کرده اند محمد بن مسلم و زاده
 از حضرت ابوجعفر محمد باقر علیه السلام که سوال کرده اند از حضرت ^{بن} از حضرت
 کوشتهای لاعنههای اهلیه پس فرمود که نهی فرمود رسول الله صلی الله
 علیه و آله از خوردن آنها در روز خیر و نهی فرمود از خوردن آنها مگر آنچه
 انکه بودند آنها با رکش از برای مردم بدرستی که نیست جرم مگر آنچه جرم

کرده

کرده خدای عز و جل در قرآن یعنی سبب نهی فرمودن بغير صلی الله
 علیه و آله مردم را از خوردن آنها در روز خیر آن بود که آنها با بر بردارند
 و هرگاه میکشند و بخوردند آنها را با رها بر زمین بماندند مردم مطلق
 میشدند نهی حضرت ابوجعفر حرمش کوشتهای آنها نبود زیرا که کوشتهای
 مگر آنچه جرم کرده خدای عز و جل در قرآن مجید و کوشتهای لایع داخل
 جرم آنکه خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده است و روایت شده در
کتاب نه تدبیر الحکم از ابوبصیر قال سمعت اباجعفر علیه السلام یقول
ان الناس اکلوا لحم و اهتم بوم خیر فامر رسول الله صلی الله علیه و آله
با کھاء قد و رم و طهم عن ذلک و لم یجرمها کھت ابوبصیر که شنیدم
 از حضرت ابوجعفر محمد باقر علیه السلام که بفرمود که مردم بخوردند کوشتهای
 چهار یا بان خورداد در روز خیر پس امر فرمود رسول الله صلی الله علیه
 و آله بکن کردن در بعضی ایشان و نهی فرمود ایشان را از خوردن آنها
 و جرم نکرد آنها را بعضی حکم جرمش کوشتهای آنها فرمود بلکه همین
 فرمود که بخوردند بجهت آنکه میداشت اینها را با آنها برای عمل
 با رها و اسباب و میکشند که کمی بگوید و الله اعلم که سبب احوال

رسول الله صلى الله عليه وآله که در آن روز منی فرمودن از اکل آنها و نجسین
دبکها و صبر مخ فرمودن که حرام نیست اما باید بچشم چل بارها آنها را
گذاشتن آن باشد که چون شکی و قحطی بود اگر معلوم ایشان میباشد که
چوردن آنها حرام نیست بسبب غلبه جوع و اضطرار ممنوع از خوردن
آنها نمیشد و اگر برای چل بارهای خود معطل میکشند در این حضرت
صلى الله عليه وآله چل بار ایشان فرمود که بخورید و آب را و امر بر نجسین
دبکها فرمود تا آنکه شدت هتام آن حضرت در منع معلوم ایشان شود
و طبع ایشان بجان چرمشان خوردن آنها منقر و منزجر شود و بیابون
آنها نکند نه مثل ریاضی که جوع بر غالب شود و طبعی بدینا که کجلا
مخورد هر چند اندک ضرر بحال او دارد اما اگر کان بردگان طعام گوشت
سگ و اجوک دارد بجناب بکند و رعیت بخوردن آن بمنظور و اما آنکه
نجسین دبکها صبر در مال غیر بود پس امر آن سهلست چه آن حضرت
صلى الله عليه وآله که اول بود بمومنین از نفسهای ایشان و اعلم و الصبر
از ایشان بمصالح ایشان و تصرفات او با مر مالک هر عمل و چل شانه
بود که بنطق بر قوله تعالى وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا جَهْدُ نَجْوٰى

و بخار

و بخار دیگر نیز قریب بمضامین آنچه نقل شده وارد شده است و
از ملاحظه مجموع طبعی بچل بار سه جوان و این که منی وارد در صبح
مذکور و در بعضی اجابت دیگر از راه کراهت باشد حاصل میشود
و الله اعلم با حکامه و جلاست از جوانان و خسته اهو و کا و گو سفند
و غیر که در عدم جرئت آنها اتفاق اهل اسلام است و این در پس و علاقه
چلی طالب تراهما قابل کراهت خورده اند و در کافی روایت شده
که در مکاتبه حضرت ابی الحسن علیه السلام واقع شده که زک خوردن گوشت
آن افضل است و در روایت ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
واقع شده که بغیر صلی الله علیه و آله منی فرمود از گوشت الاغهای اهلیه
و نیست بوحشیه باکی و برغذیر کراهت اخف از اهلیه است و نجسین
چلاست بخورد و اهل لیس گفته اند که آن حمار و چل است اما اصحاب
ما حمار و چل و بخور هر دو را ذکر کرده اند و بعضی از علما رضی الله عنهم
نقل کرده اند که آن جوانی است و چنی شبیه بگوزن و بعضی گفته اند
که از خرگود و اهو حاصل میشود و بعضی گفته اند صغی از کا و گو هیت
و ظاهر آنست که صنف خاصی از حمار و چل باشد **بحث ثانیه** در ذکر خوا

که باعث حرمت حیوانات مجلله میشود و این عوارض در حیوانات
پرنده نیز یافت میشود پس بجز از آنها مجلل است و تعبیر آن خواهد شد
و قول اکثر اصحاب حرمت حیوانات زرد عرض این معنی و شیخ ابو جعفر
طوسی در کتاب مبسوط و ابن جنید درهما الله قال بکرامت شده الله
و اخبار در نهی از آن وارد شده است روایت شده در کتاب کافی و
هدیبه که حکام از هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تأکلوا
اللحم المجلله و از اصابت شی من عرفها فاعسله روایت کرده هشام بن
سالم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود چو دید کوشنهای جلله را
معنی کوشنهای حیوانات جلله را در کتابی مجملات واقع شده ^{همین}
معنی را که برسد بنواز عرف آنها پس بنواز او در کتابین مذکورین روایت
شده انحصار بنی الخزیمه عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تشرب من الابل
الابل المجلله و از اصابت شی من عرفها فاعسله روایت کرده حضرت
بختری از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که میاشام از شیرهای
شترهای جلله را که برسد بنو چیزی از عرفی آنها پس بنواز او در کتاب
مذکورین روایت شده از سمیع عن ابی عبد الله علیه السلام قال اهر

انکر

المؤمنین علیه السلام لثأفة الجلالة لا یؤکل لحمها ولا یشرب لبنها
حتى تغدئ أربعین یوما والبقرة الجلالة لا یؤکل لحمها ولا یشر
لبنها حتى تغدئ عشرين یوما والثاة الجلالة لا یؤکل لحمها ولا
یشرب لبنها حتى تغدئ خمسة ايام والبطنة الجلالة لا یؤکل لحمها حتى
تربط خمسة ايام والذیاجنة ثلثة ايام روایت نموده مسموع از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام که گفتا حضرت که فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که شتر جلله خورده نمیشود کوششان و اشامیده نمیشود شتران
نا اینکه غذا داده شود چهل روز و کیفیت غذا دادن مذکور خواهد شد
و کاه جلله خورده نمیشود کوششان و اشامیده نمیشود شتران
نا اینکه غذا داده شود بیست و دو کوه سفند جلله خورده نمیشود کوشش
آن و اشامیده نمیشود شتران نا اینکه غذا داده شود پنج روز و اردک
جلله خورده نمیشود کوششان نا اینکه بسته شود یعنی محافظت کرده
شود از خوردن نجاست و غذا داده شود چنانکه خواهد آمد پنج روز
و مرغ چنانکه سه روز و اخبار دیگر که بنود نهی وارد شده و ظاهر نهی
حرمت و سند بعضی از این اخبار اگر چه ضعیف است اما سند

دو خبر اول قویست پس قول مشهور بجالی از قوی نیست و با جنیاط نیز
اقربت ظاهر میشود از این اخبار نجاست عرق جلال و بحث از آن
مناسب کتابها رفت و شیخ سعید شهباز بن الملمه و الدین علیه
الرحمه در کتاب مسالك در بیان آنکه قول حضرت گفته و روایت هشام
عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا یبر المؤمنین علیه السلام انما فی الخلاء
لا یوکل لهم الا بقرینها التحدث و روایت هشام بخوبی که او ذکر کرد
بظرف غیر رسد و این روایت از مسیح است چنانکه دانستی و روایت هشام
بخوبیست که مذکور شد و در مقام رد آنکه این قول گفته که حدیث هشام
نهایتش اینست که حسن باشد و باقی اخبار ضعیف استند است و این کلام
بجز بحال ناممل است زیرا که حدیث مسیح که او خود نقل کرده ضعیف استند
و احتمالاً اینست که حسن باشد نیست و حدیث هشام که ما نقل کردیم ظاهراً
افتد که صحیح باشد چه در سند آن بحال اشتباه علی بن الحکم است و از
ملاحظه رجال بعد از آنکه نامل چنین ظاهر میشود که علی بن حکم کوفی
ثقه باشد و بنا بر این حدیث صحیح خواهد بود و اگر علی بن حکم کوفی
نباشد حکم با اینست که حسن باشد اشکال دارد بلکه احتمال ضعیف بر او

۲۰۰

و در روضه هبته نیز گفته که حسن هشام بن سالم و کرامتیکه
اعتماد بر نفی ثبوت علی بن حکم کوفی کرده باشد اما اینست که حکم بصحت
بعضی اخبار که سند آنها اشکال بر علی بن حکم کوفی دارد کرده است
از جمله در مسئله اختلاف حدیثیه بدکی و اینکه گفته باقی اخبار
استند است نیز بحال ناممل است چه حدیث حفص بن یحیی که مذکور
شد حسن است که القحی است و ممکن است که کسی گوید که منظور او آنست
و آمده در نهی از یحیی است و در حدیث حفص صحیح است نهی از یحیی نیست بلکه
از یحیی است و بدانکه بنا بر قول هرمن جوان جلال بحال غیر نیست
مثل سگ و جنوک بلکه مانند سایر جوانان محرمه بالاصاله است
چون خرگوش و روباه و اگر از اذیح شرعی کنند طهارت گوش و حلقه
آن و جواز استعمال آنها در غیر نماز بحال ناممل است و در روایتی که
امر بغسل عرق که در اخبار واقع شده و آل بر نجاست باشد و تطریق
اجنیاط واضح است و عملی اختلافی نموده اند را اینست که جلال بجه غیر
محقق میشود بعضی اعتقاد کرده اند که جوان محض عذره افسان بخوبی
و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب اختلاف و مبسوط گفته که اکثر عدلای آن

عذر باشد و بعضی گفته اند که اگر عذر محض خورد گوشت آن حرام
میشود و اگر اکثر غذای آن عذر باشد مکروه و باو اصلاح نفی جلی
رضی الله عنه فتدی باعبیان نجسه غیر عذر را نشان الملی بند رسا
در حکم و در مدت آن نیز اختلاف نموده اند بعضی گفته اند آنقدر که توف
کند و غیر بدان شود و بعضی گفته اند یکشنبه روز و بعضی گفته اند
آنقدر که بوی بد در لجم و جلد آن ظاهر شود و ظاهر است که اعتبار
بوی همان نجاست کننده مطلق بوی بد و هرگاه مقدس شرعی داشته
باشد باید بنا بر عرف گذاشته شود و ملاحظه اطلاق اسم جلال
عرف کرده شود و در روایتی که اطلاق این اسم بحسب عرف در حیوانات
مختلف باشد در بعضی روز در اطلاق کنند و در بعضی در بر هرگاه
بنا بر عرف گذاشته شود اعتبار اکثریت چنانکه قول شیخ طوسی علیه
الرحمت ظاهر نماید و باجتناب نیز اقریب است اما در روایت ضعیف
آنگند وارد شده که دلالت بر اعتبار محض دارد و استصحاب حکم
جلیت و شهرت نیز از استحباب تقویست آنها می کند و در مدت استبرأ
آن یعنی طلب برآفت آن حیوان جلال از عارضه جلال و حکم آن علما

القول

اختلاف نموده اند و با آن نیز مختلف و ضعیف آنگند است
و اعتبار بجمل روز در استبرأ نام اتفاقاً می نماید و در حدیث مسموع گذشت
و در روایت سکونی نیز مذکور است و در بقره بعضی جمل روز گفته اند
مثل نام و بعضی سه روز و بعضی بیست روز و در روایت سکونی
بیست روز واقع شده و در روایت مسموع شیخ مختلفه واقع شده است
و ثلثین و اربعین و اعتبار سی روز دیگر روایت دارد و در شاة بعض
ده روز گفته اند چنانکه در روایت سکونیت و در بعضی شیخ روایت
مسموع و بعضی هفت روز گفته اند روایت دارد و بعضی پنج روز که
در بعضی شیخ روایت مسموع است و چون روایات ضعیف آنگند است
اعتبار اکثر مقدرات در هر چیز باجتناب و استصحاب حکم مرتبانه
بحسب شیخ اقریب است و اگر چنانچه باشد که مقدری برای آن ذکر شده
باشد زوال اطلاق اسم جلال را در عرف باید منظور داشت که وقت
استبرأ است که حفظ کنند آن حیوان را در مدتی که مذکور شد از اعتدال
نجس و اگر چه نجاست عارضی باشد چنانکه اکثر علما گفته اند و بعضی
احتمال آنگنها باجتناب از اکل نجاستی که بان جلال مشغول شود داده اند

چه روایات از ذکر طهارت غذا جالی است و اجتناب از عمل غیبه
یکی دیگر از عوارض مذکوره و طعی افساست پس هرگاه و طعی نماید
افسان جوانی با حرام میشود و آن جوان و نسل آن که بعد از طعی هم رسد
ند آنچه پیشتر باشد و همچنین است حکم شیران و اگر آن جوان ماکول عادی
باشد مثل کوسفند و کاه و شیر ذبح میکند از این میبوزند و انقطاع
از آن میبند و این برای عفوس است آنچه است چه آن گاهی ندارد و عفو
ممودن آن و چیزی ندارد چنانکه در روایت نیز وارد شده بلکه بجهت آنست
که اجتناب از آن خوب واقع شود و احدی باشد شاه با آن راه عمل باشد
یا عدم قید خوردن آنرا و انقطاع از آن نبرد دیگر آنکه بودن آن سبب ^{نش}
فاعل بر آن عمل شیع و موجب اظهار افتخار می شود و ستران
احسن است و دیگر آن حکم و مصالح خفیه شاید باشد که عقل با
بانها راهی نباشد و اگر آن جوان در اصل ماکول نباشد مثل قبل با ماکول
عادی نباشد چون اسب و استر و الاغ ذبح نمیکند از آنکه اخراج
میکند از آن بلد ببلد دیگر و میفرشند و بعضی اجبار دوری آن
بلد کرده اند بجهتی که این خبر در اینجا ظاهر نشود و در خبر استعاری

باین هست و هرگاه آن جوان ملک فاعل باشد بعضی گفته اند که باید
که متن آنرا که میگوید نصیحت کند و دلیل تمامی بر این نیست و اگر ملک
غیر باشد قیمت آنرا فاعل برای مالک غرامت میکند و نمی که نزدیک
میگیرد اگر جوان غیر ماکول باشد و باید فرود خنده شود بعضی گفته اند
چون در مالک میشود و بعضی گفته اند نصیحت میکند و اگر متن زیاد
از قیمت باشد که مالک دارد بود اجتمالی دارد که باید زیاده را با آن
بمالک دهد و تحقیق این مورد و بیان حد با غیر فاعل این است که
حد در است و در مطلب باید دخل ندارد و ظاهر کلام اصحاب رضوا
الله تعالی علیهم اجمعین است که در حکم حرمت جوان مجرد و طعی افسان
کافی میداند خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ و خواه عاقل و خواه بی
اثرال بشود یا نشود و طعی در قبل باشد یا در جوان ماده باشد یا
اما بعضی دیگر از احکام مذکور شد تخصیص بوجوب بالغ عاقل دادند
و اما دلیل حرمت که جعل است قول اصحاب و عدم ظهور ^{لفظ}
و در کتاب کافی و تهذیب الاحکام روایت شده از مسامحه عزای
عبدالله علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام سئل عن البهیمه التي

شکخه الحرام لجمها ولبنها روایت کرده مسمع از حضرت ابو عبد الله علیه السلام
که امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرده شد از آن چه کرده و طعی کرده شود
فرمود که حرام است گوشان و شیران و در نسخه کافی و کنانک لبها
واقع شده یعنی و همچنین است بشیران یعنی حرام است و اگر همیشه غنچه و
غیر همین باشد حکم عام ازین حدیث برسد و اگر معنی چنانچه با باشد
با بد که در غیران متمسک بدم فابل فرقی شد اما این حدیث ضعیف
آنگونه است و روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از محمد بن یحیی
عن الرجل ان شغل عن رجل نظر الی باع زاعلی شاهة قال ان عرفها انما
واجرفها وان لم يعرفها قمها اضعفین ابا حنیفه یقبح الیهم بها فذبح
و تحرق و قد یجوز سائرهما روایت کرده محمد بن یحیی از عمرو و یحیی
که مراد حضرت کاظم علیه السلام باشد و احتمال حضرت عسکری و
هادی علیهما السلام نیز دارد و از راه خوف و تقیه چنین فقیر کرده اند
که سؤال کرده شد از مردی که نظر کند بشیانی که بجز در کوسفندی
یعنی طعی کند از آن فرمود حضرت که اگر شناسد آن کوسفند را یعنی
معلوم باشد و بکوسفندهای دیگر در میان کله مشبه نشود ذبح

میکنند

میکنند از او میسوزانند و اگر شناسد آنرا تقسیم میکند آنها را یعنی
کوسفندهایی را که این در میان آنها مشبه شده بد و نصف همیشه
نا اینکه واقع شود سهم یعنی نشان قرع بان کوسفند پس ذبح کرده
میشود آن و سوخته میشود و تحقیق که خالص میشود سایر آن کوسفند
و حاصل آنست که اولاً تمام کوسفندها را در نصف بکند و قرع غیرند
نام معلوم شود که آن کوسفند داخل در کدام نصف است و با این طریق
میتواند شد که در کاغذی حلال بنویسند و در کاغذ دیگر حرام و در
جایی بینان کنند کاغذها را و برای نصف خاص از آن دو نصف که تعیین
کنند یکی را بر آن کاغذ حلال برآید معلوم میشود که آن کوسفند حرام
داخل آن نصف دیگر است پس آن نصف را در یک نصف کند و
اگر حرام برآید باز همین نصف را نصف کند و همچنین تا برسد یکی
و معین شود آن کوسفند حرام و اگر اولاً عدد کوسفندها او باشد
یا در یکی از مراتب نصف بفرود رسد و در نسبت که تقسیم آن بدویم
که یکی را با او از دیگری باشد با واحد مثل هفت که تقسیم شود بچهار و
داخل در تحت نصفی که در این حدیث واقع شده است باشد و حکم

در الحرام

حرمت از امر به خوشتن معلوم میشود و اگر چه در خصوص کوفتند
 اما عموم بانضمام عدم قابل تفریق میسرند و تصحیح سند این حدیث بخار
 از اشکالی نیست اگر چه بعضی از علما اجماع الله تعالی حکم بصحت آن کرده اند
 و مروی هندی نیز اشناهی دارد اما اجماع عمل بضمون آن کرده اند و
 روایت شده در کتاب کانی و نهضت سبب الاحکام از عبد الله بن سنان
 عن ابی عبد الله علیه السلام و الحسین بن خالد عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
 و اسحق بن عمار عن ابی ربهیم موسی علیه السلام فی الرجل یأتی الیهینه فقالوا
 جمیعاً ان کاننا الیهینه لفاعل ذبحنا فاذا ما نزلنا حرق بالآثار و لم
 ینفع بها و ضرب به و خسته و عشرین سوطاً ربع حد الزانی و ان کان
 الیهینه له قومت و اخذ ثمنها منه و دفع الی صاحبها و ذبح و لم یحرق
 بالآثار و لم ینفع بها و ضرب به و عشرین سوطاً فضلت و ما
 ذنب الیهینه فقال لا ذنبها و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله
 فعل هذا و امر به لیکل بجزیری الناس بالیهیم و یقطع الثقل
 روایت کرده عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام و حسین
 بن خالد بن ابی انزلان شیخ از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام و اسحق

یا حسن بن خالد

بر عمار

بن عمار از حضرت ابی ربهیم موسی علیه السلام در باب مردی که در جلی کند
 بهیمه را پس فرمودند آن سه امام علیهم السلام که اگر آن بهیمه ملک فاعل
 باشد ذبح کرده میشود پس وقتی که بهیمه سوخته میشود یا قتل و انتفاع
 برده نمیشود بان وزده میشود فاعل بدیبت و بیخ ناز یا زود بیع حد را
 که صد ناز یا نداشت و اگر آن بهیمه ملک او نباشد بدیبت کرده میشود و
 میشود ثمن آن از فاعل و داده میشود بصاحب بهیمه و ذبح کرده میشود
 بهیمه سوخته میشود یا قتل و انتفاع برده میشود بان وزده میشود
 فاعل بدیبت و بیخ ناز یا نداشت و او را بگوید بدیبت کن من و بدیبت گناه بهیمه پس
 فرمود حضرت که بدیبت گناه را و لکن پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
 چنین مقرر نمود و امر این فرمود تا آنکه می شنوند مردم بهیمه را بقطع
 نشود کسل و عمدت که حاصل جواب امام علی علیه السلام این باشد که بهیمه را
 گاه بدیبت و کشتن و سوختن این راه عقوبت کردن آن بدیبت است که
 اصل منع پیغمبر صلی الله علیه و آله از این فعل بجهت حفظ کسل ناسر بود و
 خصوصیات پنهانست با آنکه باعث بر امر بدیبتن بهیمه و سوختن آنها
 شناخت و قبح این فعل باشد تا سبب از تجاوز مردم شود و قتل ایشان

مخفوظ ماند و این حدیث در باب و طریح جعل واقع شده است و در جل بر
مذکر بالغ اطلاق کرده میشود به غیر الخ پس حکم صریحاً مخصوص باوست
و تخصیص میافل از ذیل خارج ظاهر میشود و اگر هم تخصیص جاری باشد
حکم مخصوص باوست خواهد بود اما در ظاهر نسبت با کول و غیر کول
عموم دارد و تقریر حدیث بعد ظاهر میشود و انقول حضرت که انتفاع
برده نمیشود بان استنباط هر مثل و این آن میشود و از قول و از
امر بویستن استنباط هر مثل آن میشود و حدیث بروایت شیخ طوسی
رحمته الله تعالی از عبدالله بن عثمان صحیح است و در کتابین مذکور است و
شده از سید مرتضی و جعفر علی السلام فی الرجل باقی البهیمه قال یجلدون
الحمد و یجرم قینه البهیمه لصاحبها لانه افسدها علیه و قد یخون
از کانت مما یؤکل لحمه و از کانت مما یرکب ظهره و غیره قینه او جلده
الحمد و احسنها من المذنبه التي فعل بها فیها الی بلاد اخرى حیث
لا یفرق فی بیعها فیها کلا یغیر بهار و ایت کرده سید مرتضی
ابو جعفر محمد باقر علیه السلام در باب ردی که وطی کند بهیمه را که فرمود
اینحضرت علیه السلام کرده میشود کثرت از فدر حد و غیر امت میبکشد

بقره

قیمت همید و برای صاحبان بچند آنکه ماسد کرده از بر صاحبش نوشته
میشود بهیمه و سوخته میشود اگر از جنس حیوانی باشد که خورده میشود
کوشش آن و اگر از جنس حیوانی باشد که سواری میشود بر پشت آن حرام
میگردد فاعل قیشت از زده میشود کثرت از فدر حد و این خارج میکند
همه را از بلدی که این فعل با آن در آن بلاد کرده بکرجایی که
شناخته نشود چه میفرستند از آن بلاد تا آنکه سرزشت کرده شود
بان و اینکه واقع شده کرده میشود کثرت از حد ممکن است که اشاره برین
بیخ ناز باشد که در حدیث سابق مذکور شد و ممکن است که مراد این
که در حد و عقیق ندارد و منوط برای وصلی و یا کثرت عت چنانکه
در بعضی اخبار تقریر واقع شده است و بیخ ناز یا نکه در حدیث
سابق بود از باب ذکر اجداد باشد و اینجاست از اولی باشد و
الجمیع چون در مقابل مرکوب افزاده مراد از آن ماکول مادیست و غیر
ماکول مادی اگر چه امر بکشتن و سوختن آن شده است چنانکه از
حدیث ظاهر میشود اما جرم شدن کوشش آن محل کلام نیست و قول
امام علیه السلام که فرموده جای که شناخته نشود مشعراست باعتبار

ان بلد چنانکه بعضی گفته بودند و لفظ رجل حکم مذکور در ان خصوص است
بفاعل بالغ و پیش ازین مذکور شد و سند حدیث عالی از حضور پیغمبر
و اخبار دیگر داله بر حرمش وارد شده و آنچه مذکور شد کافیه است در
بکی و بکر از عوارض مذکوره موت و موت عبارت از اول اجزاء
و مراد بان در اینجا مفارقه اجزاء است بجز آنکه بعضی در شریعت مفادیه
و حیاتی که باطلی کرده میشود معنی بودن شیء بچستی که تواند
و قادر بود و اطلاق حق بر مجردات قدسیه باین معنی میشود اما اجزاء
در جمادات عبارت از چیزیست که مبدأ قوت حسی حرکت است و
مشروطست مطلقا باین مذهب بعضی که قابل بچایان سماویان بنسبت
باعمال نوعی مزاج و مخارج است باین مؤلف از عناصر رعبه و بروج
جوایز بخاری شکل از لطایف اجلاط در قلب که منبع میشود از
تجویف ابر قلب و ساری بگرد در شرابین و منسط میشود در تمام
بدن و بنا بر مذهب آنها که قابل بچایان افلاک شده اند این شرط و مزاج
در اکثر افراد است و بچایان انفا بل موت و حیات و اینکه از قسم تضاد
یا عدم و ملکه و بیان مزاج و اعتدال نوعی ان و سایر آنچه تعلق بحقیق

جفت

جفت موت و حیات دارد لکن نشان فلسفی است و منصب فقیه
من حیث آنکه فقیه نیست و بیان ندیکه هر حیوانی بخوی که از حضرت
شایع علی سلم رسیده در کتاب فی باج میشود و از مطلب خارج
و حرمش تابع موقت نخواستن شدن و فالج و امثال اینها از عوارض
اگر قطع نمایند عضو بر ان حیوان زندگانه نکرده باید و قطع
حیوان فصل عضو بر اموت عارض شود ان نیز حرامست اما اگر قطع
عضو حیوان از همدان ندیکه وارد در شرع آنور و قبل از موت مثل قطع
اعضای شرمه از زدن حریم بخوی که باید بخوان پیش از مردن این
در ان خلاصت و ابوالصلاح نفی حلی بجهل الله قابل بحرمش شده و گفته
عضو منقطع از حیوان ندیکه کرده پیش از موت و سرد شدن بنسبت
و حرامست و علامه حلی طاب ثراه و بعضی دیگر از علما جلال دانسته اند
و مفهوم کریمه فاذا وجبت جوبها تکوا مینها یعنی والله علم بر حق
که بر زمین افتد پهلوهی شتران و این کتاب از موت گرفته اند پس
بجز بدانها فی الجملة اشعاری عنین که مذهب بی اصلاح است دارد
اما دلالت مفهوم ضعیف است چه ممکن است که از باب ذکر اغلیه

چنانکه علامه رحمه الله گفته است و مفهوم ابرو اکل بر منع از اکل قبل
از موت و منع از قطع اعضا قبل از موت بخارج بضم امری از خارج
هست و روایت شده در کتاب کافی و تهذیب لاجکام از محمد بن یحیی
قال قال ابوالحسن ارضاه لک السلام انما اذا نجت و سلخت و سلخ
شیء منهن قبل ان تموت فلیس یحل اکلها روایت کرده محمد بن یحیی بر فوا
یعنی سینه‌ای که بالا رفته و مذکور نیست از حضرت ابوالحسن رضاعیه
که فرمود آنچه در شکم گوشت و قوی که فرج کرده شود و پوست کندن شود
با پوست کندن شود چیزی از آن پیش از آنکه بمبرد پس نیست جلال خود
آن و شیخ طوسی علیه السلام در کتاب تها و این بر این و این جزو جهما الله
علی مضمون این حدیث نموده اند و گفته اند که اگر پوست کندن شود چه
پیش از سرد شدن با پوست کندن شود چیزی از آن پیش از سرد شدن
پس جلال نیست اکل آن و این حدیث دلالتی بر مذهب اهل تصحیح نیز
دارد اما ضعیف است نسبت به ارسال دلیل مذهب علامه رحمه الله
اینکه ندک که شرحه جعل امد و امثال آن بر جلال باشد خود
آن و عموماً کتاب کریم و اینجاست که در کتب اهل کتب کاف

اختیاط درین مفروضی احتیاط از اکت و حرمت سینه نص کتاب
کریم ملک علامه و اتفاق اهل اسلام و اینجاست که ظاهرین طهارت است
ظواهر است اما خلاف در اینست که حرمت مخصوص اکل و انفا عا
مشروطه بطهارت است با مطلق استعمال آن حرمت سختی دلور کردن
پوست آن و آب کشیدن بخت کاری که مشروط بطهارت نباشد مثل
آب دادن در اطاعت و باغات و امثال آن و شیخ طوسی علیه السلام در کتاب
ها به تجویز این نموده و اینجاست که با افضل دانسته است و این جزو جهما الله
تجویز نکرده و این بر این وجهی است که استعمال آن از اجوط گفته و علامه
حلی طاب ثراه گفته که ممکن نیست حمل کریم حرمت علیکم المینه
بر حقیقت یعنی تجویز عین سینه زیرا که حرمت صفت فعل مکلف است
و با عیان فاعلی نمی‌گیرد پس باید که با قرب مجازات بحقیقت محمول
چنانکه در علم اصول ثابت شده و اقرب مجازات در اینجا حرمت مطلق
استعمال و تصرف پس استعمال آن از صلاحیتر باشد و این دلیل
خالی از ضعفی نیست چه دعوی اینکه مبادا از سوزا بر کریم حرمت
اکل باشد برود و نیست چنانکه در کریم حرمت علیکم امها لکم گفته

که منباد و حرمت و طی امثالش پس با بر استماع لاث بر اصل باحت
باقی باشد تا از دلیل خارج معکوم شود و اخبار داله بر منع از مطلق
انقناع عیب و وارد شده روایت شده در کتاب نه تدبیر الحکام از ^{سالمه}
قال سائنه عن جلود السباع ینفع بها قال اذا رميت و ستمت فانفع بجلده
واما المیثه فلا کنت ساعه من هرن که سوال کردم او را از پوستهای سباع
که انقناع برده میشود با آنها فرمود که وقتی که تیر انداخته باشی و شمشیر
گفته باشی پس انقناع بر پوست آن و اما میته پرنه و روایت شده در
کتاب کافی و نه تدبیر الحکام از کاهلی قال سال جلی ابا عبد الله علیه السلام
و کنت عنک بوم اعز قطع البان الخنم فقال لا بأس بقطعها اذا کنت
تصلحها ما لا کنت ثم قال ان کتاب علی علیه السلام ان ما قطع منها میت
لا ینفع به کنت عبد الله بن جیحون کاهلی که سوال کردم مردی حضرت ابا
عبد الله علیه السلام را و بودم من در خدمت آن حضرت روزی از بریدن
دُمبهای کوسفند از پسر فرمود آنحضرت که بخت یا کی بقطع آنها هرگاه
بوده باشی توانی که اصلاح کنی بان ما خورد اعدا از آن فرمود که بید ^{ست}
که در کتاب علی علیه السلام هست که آنچه برید میشود از آنها میده است

انقناع

انقناع برده نمیشود بان و جمله لا ینفع به ممکنست که خبر بعد از خبر
باشد و ممکنست که وصف از برای خبر باشد و روایت شده در کتاب
کافی و کتاب صلوٰه نه تدبیر الحکام از علی بن ابراهیم الخیرة قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام جعلت فداک المیثه ینفع منها بشئ فقال لا کنت
بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و آله مر شیاة میده فقال ما کان
علی اهل هذه الشاة اذا لم ینفعوا بلجمها ان ینفعوا باهاها فقال
نک شاة کان لاسوده بفت زعرة زوج النبی صلی الله علیه و آله
و کان شاة مفرقة لا ینفع بلجمها فترکوها حتى ماتت فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله ما کان علی اهلها اذا لم ینفعوا بلجمها ان ینفعوا
باهاها ای ندگی کنت علی بن ابراهیم الخیرة که گفتم بحضرت ابا عبد الله علیه
که کردانیده شوم من فدای تو میده انقناع برده میشود از آن بجزیری
یعنی هیچ جزوئی از آن انقناع میتوان برد پس فرمود حضرت که گفتم
رسیده است بما که بجزیر خدا صلی الله علیه و آله گذشت که کوسفند ^{مده}
پس فرمود که چه بود بر اهل این کوسفند وقتی که منقوع نمیشدند ^ش
ان تا بکه منقوع شوند پس ایشان یعنی این را اجرا انداختند و بعضی ^{گاه}

خوردن آن ممکن نبود بسبب آنکه مرده بود یا است پوست از آن بکنند
از آن انقاع برسد پس بنا بر این فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله که توان
از پوست مینه انقاع برد یا آنکه شما فرمودید که از هیچ چیز مینه انقاع
نمی توان برد پس فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که آن کوسفندان
سوده دهن ز معده و وجه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و کوسفندان لاغری
که انقاع بکوشان نمیتواند برد پس گذاشتند از او هیچ نکردند
پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که چه بود بر اهل این کوسفندان
که شفع نمیشدند بکوشان از راه لاغری این که منفع شود پوست آن
با این نحو که نذکیه کنند و نگذارند که عمر دهنه این که بعد از مردن از پوست
آن منفع شوند پس این نقل که شمار رسید از پیغمبر صلی الله علیه و آله است
آنچه ما فرمودیم که از هیچ چیز مینه انقاع نمیتوان برد نیست و سند
حدیث سابق اگر چه ضعیف است اما این حدیث نیز صحیح است و
دیگر اخبار را که بر منع آن مطلق انقاع نیز هست و معارض چند هم داد
اما سند آنها صحیحی ندارد مثل آنکه روایت شده در کتاب نهج البلاغه
از حسین ز راه عن ابی عبد الله علیه السلام فی جلد شاه مینه بدیع فصیح

المن

المن او الماء شربه و انوصافه لخم و قال بدیع فصیح هر دو
بصلى خبیه روایت کرده حسین ز راه از حضرت ابی عبد الله علیه
در باب پوست کوسفندان مرده که دباغش کرده شود پس بچینه شود
میان آن شیر با آب پیر یا شام من از آن شیر با از هر یک از آن شیر
و وضو یا ز آب فرمود حضرت کوسفندان فرمود که پوست مینه دباغ
کرده میشود پس انقاع برده میشود بان و نماز گذارده نمیشود در آن
و این حدیث دلاله دارد بر اینکه جلد مینه بعد از دباغش پاک باشد
و این بخلاف مذهب مشهور است که آنجا است بلکه موافق مذهب طایفه است
که جلد مینه را بدباغش پاک میدادند پس محمول میشود حدیث بر تعقیب
و احادیث دیگر نیز وارد شده در باب جواز انقاع بجلد مینه با وجود
عدم صحیح سند شامل بر این نحو خلاقی است پس ما را بخواه اخبار
قول بعد جواز انقاع ظاهر زمینها بدینهاست امکان دارد که شیخ
جلد را حمل کرده باشد انقاع مستقیمه در اخبار را بر انقاع نام شده
مستویط بطهارت و بنا بر این قابل جواز انقاع است تا دره غیر مشروطه
بطهارت شده باشد از راه اصل و عمومات و بعضی اخبار و روایات

اولوب اجتناب مہما ممکن محل حرف نیست و بنا بر این احتراز از سوختن
پہ میثہ نیز باید کرد اگرچہ چہ شی وارد شد کہ فی الجملہ دلالتی بر
جواز دارد اما قابل مجوزی ظاہر نیست و سند حدیث صحیح نیست
و دلالتش ضعیف است روایت شدہ در کتاب کافی و تہذیب الکعبہ
از حسن بن علی قال سالت بالحسن علیہ السلام فقلت جعلت فداک
ان اهل الجبل نقل عنہم لایات الغنم فیقطعون الیہا فافلا الحرام
ہی فک جعلت فداک فضطرح بہا فقال لم تعلم انہ یصدی الیہ و
التوب و هو حرام گفت حسن بن علی و شا کہ سوال کردم حضرت با
الحسن علیہ السلام را پس کہتم کہ گردانیدہ شوم من فدای تویدستی کاہل
جبل سنکین میشود نزد ایشان دمہای کوسفندان پس قطع میکند
دمہای انہا را پس فرمود حضرت کہ جرم است انہا کہتم من کہ گردانیدہ
شوم فدای تویدستی چراغ افروخته میشود بانہا پس فرمود حضرت کہ
ایا نمیدانی کہ مہرستان بدست وجاہ و حال آنکہ ان جرم است پس چون
حضرت منع از چراغ افروختن با را با عتبار رسیدن بدست وجاہ
فرمودہ یادی از ان پدید آمد کہ اصل سوختن ان جرم نباشد ہر گاہ

عالم

خاطر جمع باشد از تعدی نجاست ان اما ممکنست کسی کو بہ کہ جمع
ضمیر و هو حرام اصطلاح باشد و حاصل ان شود کہ چراغ افروختن
بان فی نفسہ جرم است بالانکہ مفیدہ سرایت نجاست را ہم دارد و بنا
بر این حدیث نیز دلیل منع خواهد بود و اگر یہ یاروغن نجس شود
نجاست خارجہ جاز است سوختن ان و اجازہ در باب جواز ان وارد
اما شیخ مفید علیہ الرحمہ و شیخ طوسی رحمہما اللہ در بعضی از کتب خود و
جمع دیگر از طارقی رضی اللہ تعالی عنہم مقید ساختہ اند جواز سوختن ان را
بزرگمان و جازہ نداشتہ اند سوختن ان را در زبر سف و امثال ان
و دلیل تمامی بر تعقیب موجود نیست و اجماعی کہ ان در پس علیہ الرحمہ
تقصیل دعوی نموده ثابت نیست و اجازہ جواز مطلق وارد شدہ
آنچہ روایت شدہ در کتاب تہذیب الکعبہ کہ حکام ہندوی صحیح و در کتاب
کافی ہندی حسن کا تصحیح از زرارہ عن ابی جعفر علیہ السلام قال اذا
الغافرة فی من فانت فان کان طمدا فالغفا وما یلبہا و کل ما یجوز ان
کان ذایا فلا تاكلہ و استنبیح بہ والزینہ مثل ذلک روایت کردہ
زرارہ از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیہ السلام کہ فرمود ان حضرت کہ وقتی

که افتد موش در روغن پیرن کبره پس اگر بسته باشد روغن بنیداز
 موش را آنچه بهلوی است از روغن و بخور مایه روغن را و اگر کلاه
 باشد روغن پیرن بخور از او در چراغ شیوان از او روغن زیت مثل این
 روغن خوردنی است در بچکم در بکر اخبار در بن باب بسیار است ^{حج}
 که بعضی از علما رضوان الله تعالی علیهم گفته اند که اگر خون آن در زبر ^{سقف}
 باعث نجاست سقف میشود ضعیف است زیرا که در روغن ظاهر ^{پس}
 است که نجس باشد چون سخا له میشود و بر فرض تسلیم تجزیم نجس کرد
 سقف ظاهر نیست و شاید که ایشان را دلیل دیگر برین نفی بوده باشد
 که بماند سید باشد اگر کسی برای خروج از معده خلای اجناس از
 سوختن آن در ریختن سما تا بدین خواهد بود و چند حکم شرعی دیگر
 متعلق بینه است که ما این را در اینجا در چند مسئله ^{اولی} مسئله
 هرگاه بیاورد کسی نجس و مشبه باشد که مینه است باند که شده پس
 اکثر علما رضوان الله تعالی علیهم بر آنند بلکه بعضی دعوی اجماع نموده
 که امتحان میکنند و می اندازند از نایزانش پس اگر نجس و روغن آتش در هم
 کشند و منقبض شد ذکی است و اگر پس منبسط کرد بینه و بعضی

انواع

از علما مثل شیخ ابوالفاسم محقق قدس سر و علامه حلی طاب ثراه ^{بعضی}
 از کتب خود این حکم را بلفظ قبل ادا نموده اند که بادی از عدم قبول میدهد
 و مستند اصحاب در بچکم است که روایت شده در کتاب کافی و نه در
 الاحکام از شعبان بن عبد الله علیه السلام فی رجل دخل قریه فاصاب
 بها الحما لرید ذکی هو کم مینه ^و لبطرحه علی النار فکل ما انقبض فهو
 ذکی و کل ما انبط صومیت روایت کرده شعبان حضرت از عبدالله
 علیه السلام در باب مردی که داخل شود قریه را پس برسد را نجس بگوشتی
 که نداند که با ذکی است یا نیست فرمود حضرت که می اندازد از او را آتش
 پس هر چه منقبض شود پس آن ذکیست و هر چه منبسط شود پس آن
 مینه است و شعبان راوی این حدیث است شاهی دارد و اسمعیل بن
 عمر که از روایت کرده توشق دارد اما چنین شهرت مخصوصا میان
 متقدمین اصحاب رضی الله تعالی عنهم شاید که صبر اینها بکند و بیا
 وجه عقلی اینکه حکم ذکی در آتش منقبض میشود و محم مینه منبسط
 اگر چه منصب فینه نیست اما چون مناسب تمام است و شاید که
 الجمله ثبوت حکم شرعی نیز کند بلکه احکام عقیده باخبار اهل ذکر

باین عقول از این
 ما نوشتیم از انقباض
 نجس ذکی باقی است
 در آن

عليهم السلام تعقيب پذیرد و احدی از آنان متوجه بیان آن نشده و
 ظاهر خفا در دین مابیان آن میگویم و میگویم و بالله التوفیق که اجسام
 مرکبه این عالم کوز و فساد یعنی اینست فلک قمر مؤلفند از بساط اربعه
 که آنها را عناصر گویند باعتباری و در کان می نامند از جهت واسطه
 سخن است از حیثی یعنی آتش و هوا و آب و خاک و هر یک از اینها را
 مکانیست که بالطبع و بحسب صورت نوعیه بسطه میل باز دارد
 و اگر جابجی و ماضی باشد با نجا میبرد پس مکان طبیعی را سطح مقعر
 فلک قمر است و مکان طبیعی هوا سطح مقعر که نار و آّب سطح مقعر
 و آّب از سطح مقعر آب است و میل آنها با مکنه طبیعی خود ظاهر است
 از بالا رفتن نار و هوا و پایین آمدن آّب و فلافه را برین بنا
 هست که مقام کجا پیش ذکر آنها ندارد و در هر یک از این چهار عنصر یکی
 از کیفیتین تعلیّین یعنی حرارت و برودت و یکی از انفعالیّین یعنی
 رطوبت و بیوسکت میباشد پس آتش جار و باس است و هوا حار و
 آّب بار و رطوبت و خاک بار و پایین و مخالف و تضاد میان حرارت
 و برودت و میان رطوبت و بیوسکت ظاهر و هویدا است و چون از بساط

باذن

باذن خالق ارض و سما و یکانه در مانند و مناجل شانه و بهره برهان
 در بهره و بره و مجتمع و مزوج شوند کیفیت صرف هر یک از اینها ضد خود
 کدر و دیگری باشد می کند مانند حرارت آتشی و برودت آبی و علی هذا
 انقیاس و قرار بگیرند هر یک بر کیفیت وحدانیه متشابه که آنرا کیفیت
 گویند حتی اینکه جزو آتشی مرکب مساوی و مشابه خروالی میشود در برودت
 و برودت و رطوبت و بیوسکت و همچنین باقی اجزاء و نسبت این مرکب
 قدرت ظاهر مینماید که با شکر این کیفیت متضاده و قرار گرفتن بر
 کیفیت وحدانیه متشابه ظاهر میگردد از درهم و بخت آّب بسید
 گرم و آب بسیار سرد و بیان حکم که تفاعل کیفیات و دفع شبهات
 بر مزاج مفای دیگر دارد و اکنون ما در صد اخصا و ابعاج از بساط
 مقال و تخفیف و ماقبل و قال و این کیفیت وحدانیه مزاجها اگر توسط
 حقیقی مبادی اعداد و کیفیات صرف داشته باشند از اعتدال حقیقی
 گویند و الا به طرف کراوب باشد خارج از اعتدال در آن طرف گویند
 مثلا گویند خارج از اعتدال است در حرارت و برودت و همچنین و این
 خروج از اعتدال بطرف هر کیفیت تابع کثرت و غلبه اجزای بسطه کیفیت

باز کیفیت بسیار شد بلکه هرگاه اجزای ناریه اغلب و اکثر باشند خروج از
 اعتدال بجان حرارت میشود و هکذا و اضافه صور نوعیه ترکیب چون
 صورت باقوتیه و نباتیه و بجمعه و عطشیه تابع قرب و بعد از مزاج از
 اعتدال و کثرت و قلت هر جزوی از اجزای آریه بسطه و شدت انیام
 اجزای بیکدیگر یا سهولت آن و چگونگی تصرف و امتزاج آنها و امثال این امور
 میباشد و همین صور نوعیه ترکیبیه اند که باذن خالق موجود صور آنها
 جل شانزه حفظ و نگاهبان این اجزا از تفرق و حرکت اندجه ذاتی که در
 این بساط بالطبع مایل بامکنه طبیعیه متخالفه خود دارند و اگر مانع
 و جاری نباشند بامکنه خود میروند و همچنین مصدر اعراض و
 اناری که بر این مرکبات مترتب میشوند همین مزاج و قوی و صور اند و همین
 وزن و سستی اجزای اسباب خارجیه باین صور نوعیه ترکیبیه و باین
 کیفیت وحدانیه مزاجیه راه یابد حفظ و حرارت بساط و سایر آثار
 که بر آنها مترتب میشوند بصیغه خاصه مرکب و فانی کردن مثلا سوره بار در خست
 و صورت ناسد شوند و مرکب نخل و فانی کردن مثلا سوره بار در خست
 و کمال قوت مزاج و صورت در حفظ بساط از تفرق و جذب غذا و ضم

و شیه

و شیه آن و شیه و تعدیل قوام و بصیغه لون و نجس بن طعم و تطیب
 رایحه و سایر آثار از آن می آید و چون چید شد از بار و قدری و هنر و شجر
 بمزاج آن راه یافت شد بهر شیه و سایر این آثار از آن می آید اما حفظ بساط
 از تفرق و تجلل و حرارت کفیات تابعه منبسط و چون مزاج و صورت
 آن با اعتبار آثار هر جزوی با بردهی از مزاج باطل کرد و حفظ بساط و نگاهبان
 کفیات نیز بیکدیگر و عقوفت و فساد پیدا میکند و تفرق و نخل میگرد
 و اینست که مشاهده میکنیم که سببها و عرفها و امثال آنها هرگاه معکب است
 در فصل شتایم که رایحه و طعم و لون و خاصیت آنها که نایب مزاج خود
 نوعیه ترکیبیه آنهاست بعد از اذابت و زوال وجود ناسد و باطل میشود
 بهسبب قسرها اختلاف آثار و احوال آنها و مختلف و متفاوت مشاهده میکنیم
 احوال و آثار انسان و سایر حیوانات را در حال کودکی و ترعرع و شبان
 و وقوف و کفول و شنج و خج و بیماری و نقاهت و صحت و بعد از آن
 این مقدمات میگویم که هرگاه ذبح کند جوان را بخون بدن از نخل طبیع
 و سیلابی که دارد میبرد و روح حیوانی که پیش مذکور شد چون همواره با
 خون همدم و یقی و مصاحب و شقیق میباشد و طبخ خون را مرکب

میگوید با استیجاب آن دفع میشود و دانشی که حیوان مضطر به روح
 جوانی است و لجاج تمام بان دارد پس بدان نیز مفارقت بنماید اما
 این مفارقت بقره و قلبه است و دفعه واقع میشود و چنان فساد ناپی ازین
 جهت مزاج و صورت ترکیب اعضا و مجامید و عصبیه و غیر آنها از وی
 نجاتی آید و بعضی از خیز صغار دمویه با خیز روحیه در ظل و فرج و
 مسامک اعضا باقی میماند و شاید کشتی قلبی از حرارت غریزیه که بطرف
 مغز صاعث فلسفه و اس و در پس حکای مشا اسطاطا الین یطلب
 معاکم اول از مقوله حرارت مایه است و از جن حرارت ناپه اسطقیه
 بنیت در کبریا و اعضا باقی ماند پس چون حرارت ناپه در کرم جنبی ناپه
 کند از خیز صغار دمویه و روحیه که در ظل و فرج آن هست الطایف
 بسطه آن بزودی میل بصعود و خروج میکند زیرا که حرارت ناپه کار
 تصعید و تطیف و تفریق و تنجیر است چنانکه ظاهر و هوید است و میان
 فلاسفه مذکور و مشهور است و لجاجت نیکر شاهد و مثال ندارد و استیجاب
 خلای مکان باقی به حرارت غریزیه و فی الجمله قوی که در صورت نوعیه
 ترکیبیه مانده و در صد و حفظ لیاط است باعث انقباض و در کرم کشیدن

جزای

جزای کفیه باینه ثقیله ان میشود و لا بد منقبض میگردد و نمکنت
 که حرارت ناپه تقویت پیوسته جزای باینه نیز نماید و بعضی از خیز
 منقذ سازد و این نیز سبب انقباض میشود چنانکه از مشاهده بستن
 در ناظر ظاهر میگردد و شیخ ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا در فصل
 نهم از مقاله اولی از فن چهارم فلسفه طبیعیه کتاب مشاهده و الحاره
 تغیر کلام من البیوت و الطویه علی ضربه فالرطب الحار است تحلیل لما
 یحل به و البیوت الحاره است عقدا لما یعقد بها یعنی حرارت که کفیه است
 اعانت میکند هر یک از اعضا الین یعنی پوست و رطوبت را بر فضل
 پس نئی رطوبت که کارش تحلیل و از هم کشودنت هرگاه حار باشد زیاده
 تحلیل میدهد آنچه را منحل بان شود از این که بارد باشد و بسیار ظاهر است
 این معنی از ملاحظه تفاوت منحل شدن اشپای جامد بسته در آب
 گرم و آب سرد و پیوسته که کارش عقد و بستن است هرگاه با حرارت
 باشد زیاده منقذ و پیاز آنچه را بسته شود بان از اینکه با هر دو
 باشد و این نیز ظاهر است مثلا شکر را هرگاه چیزی نرسند که کینه
 شود اگر گرم باشد زودتر شسته میشود از آنکه سرد باشد و بان

در فصل مذکور گفته و اما بقصد البیض بالحر لان المنبت جوهر
بیوسته در قضا التصحیح الرطوبه فاذا ما سخن استغاث البیوسته الخزان
علی ماقول وقتیکه ضلک الرطوبه و عقده ماده الملح ما عقده
بیسارضو حاله معان ذخره فذلک یجمل بالبر و خصوصاً ان
مع الرطوبه یعنی و جنبه نمیشود تخم بکمی مگر از برای انکه بر آنکه در
و جسم آن بیوستگی است یعنی شیء باشی که بقی کرده از انضیح در میان رطوبه
و لجزای رطوبه جوهر تخم پس وقتی که گرم شد تخم استغاث میکند و مدد
بیوست حرارت و حاله آنچه واقع شود در بدن پس بیوست با آن پس
میشود رطوبت لجزای رطوبه جوهر تخم و جنبه میشود بسبب آن بیوست
حاره و ماده نمک بیوست که بسته است از این لجزای رطوبه که
مخلوط با آن شده با احتیاج حرارتی پس از برای اینست که مخل میشود نمک
بسبب برودت خصوصاً هرگاه با رطوبتی باشد و اما حرارت بدین ^{طوبیت}
پس مخل میشود از آن بلکه باعث زیادتی انضیاد آن میشود باعتبار نفی
که بیوست را میکند و اگر بسیار تاثیرش زیاد شود نفی بقیش میفرماید
چنانکه ظاهر میگردد از ریختن نمک با قش و ابراد نمک و تخم که با هم شیخ

دوین مسئله نموده خیالی از نمکی نیست اگر کسی گوید که شیخ خود در حکم
سابق گفت و شما شرح کردید که حرارت نفیست هر یک از رطوبت و
بر فعل خود میکند و در جوهر تخم و نمک لجزای رطوبه و با این هر دو
چنانکه تصریح کردید پس چرا حرارتی که با اینها پیدا میشود نفیست بیوست لجزای
با اینها میکند و باعث انضیاد آنها میشود و جهت چیست که نفیست
لجزای رطوبه نمیکند و سبب انضیاد نمیشود جواب بگویم که بیوست در
جوهر تخم و نمک قلبه یافته بر رطوبت و این در نمک سبب آری آری
ظواهر است چه لجزای با این لجزای رطوبه اثر بالکلیه مغلوب کرده و
منفعد ساخته و در تخم نیز بعد از ملاحظه قوام و غلظت و سهولت
انضیاد آن ظاهر میشود و اثر نفیست در غالب زیاد ظاهر میشود
از مغلوب و آن بیشتر و زودتر قبول قوت میکند تا مغلوب و این
چون جوهر نار و امثال آن بیوست دارد از دو راه نفیست لجزای با این
اینها میکند هم جهت حرارت هم باعتبار بیوست و توافق بدان کیفیت
و این ظواهر است و اما نفیست لجزای رطوبه اگر چه از جهت حرارت میکند
اما نضعیف آنها از هکذا بیوست و مخالف در آن مینمایند و لهذا اثر

قوت در اجرای پایه ظاهر میگردد و باعث انفقاد آنها میشود و اگر
فرض کنیم که جسم طاری بطبیعی در آنها ناپدیدند بسا باشد که نفوذ اجزای طبعیه
پیشتر نماید و سبب انحلال گردد مثل نمک که در آب گرم بزودی منحل
میشود و اگر گوشتی که در نمک در آب گرم منحل میشود بخلاف نمک که گشته بکشد
میگویم که داشتنی که ماده نمک محض است که بخورد به سبب اجزای رضیه
انفقاد پذیرفته و در بعضی اجزای نازد و مزاج نافی یافته و قوت تا
در صورت نوعیه ترکیبیه آن نیست ولی که بان رسد و هنر عظیمی
در پیوست اجزای رضیه آن بددی اورد و اجزای مایه اصلیه آن
نیز از راه وجدان موافق و هم جنس خود قوت میگردد و باعث انحلال می
آن میشود بخلاف نمک که اجزای کثیفه پایه و عصاره و باره در جوهر آن
بسیار است و مزاج تمامی دارد بلکه مزاج ثانوی نیز یافته و صورت
ترکیبیه آن قوی است و تضییعی که رطوبت آب گرم پیوست اجزای
پایه از آن کند نفوذ نیست که سبب انحلال و نفوذ جوهر آن تواند
ملکه نفوذی که حرارت آن از آن بکند از راه استعداد و قابلیت ماده اثرش
ز پایه ظاهر میگردد و سبب انفقاد آن میشود و هرگاه با تمام رسد

این قول میرویم باز بر سر کلام اول و میگویم که اما موت هرگاه طاز
شود بر حیوان پس باید که فساد عظیمی با روح و قوی و اجلاط و حرارت
غریزیه و اعصاب آن راه یافته باشد که بالکلیه صور ترکیبیه و اثر
آنها فاسد شده باشد تا حیوان مفارقت نماید و موت عارض شود
و باعتبار فساد و بطلان روح و لطایف اجزای اعضا رطوبات
غریبه که در بدن آن حیوان باشد در رطوبت و فرج مسامات ضعیفه اعضا
از راه استحاله چلا خواهد گرفت و منجر خواهد شد بسبب برودت
جاصله از موت پس هرگاه حرارت نار به بلغم چینی رسد از این بنیاد
و سبب آن میفرماید اجزای طبعیه غریبه را و مخلوط میشود با اجزای
طبعیه اصلیه که بفرقی حرارت منحل میگردد و مستحیل میماند بخود
باعانت حرارت نار به بعضی اجزای پایه را نیز و مائیت بسیار از آن
ظاهر میشود و از آن منفصل میگردد و حال آنکه قوت جمع و حفظ هو
نوعیه ترکیبیه بالکلیه رفته و باطل شده پس باید که این منبسط
میگردد از جسم لحمی و از اجال حکم عقلی در این حدیث شریف و تفصیل
که ذکر کردیم ما از نصیر بجان اصحاب نظر و حجت ظاهر میگردد که از آنرا

نوامیس قدسیه و ارباب شرایع الهیه طلبم کتم برای ضبط الجوال کافه
 انام و ملاحظه بقای مزاج عام و حفظ صورت ترکیبیه انها منضاد
 خواص و عوام که مشتمل است بر حکم و مصالح لا تقد ولا تحسب انجاب
 جناب کبر بانبارک و تعالی در بعضی از امور عقلیه باشد و ایما کفا
 میفرموده اند و حسین بن عبدالله بن سینا در مختصر موسوم بعقود الحکمه
 بعد از آنکه تقسیم حکمت بنظریه و عملیه نمود و بیان اقسام حکمت عملیه
 کرده عبارتی گفته که حاصل ترجمان اینست عبارتی اقسام حکمت عملیه
 و کمال حدود و اندازه قوانین انها از شریعت الهیه ظاهر و مستفاد
 بل قوت نظریه بشریه بکار بردن قوانین کلیه شرعیه را در مواد
 جزئیة متلاصحه شریعت ترا میمنت چنان صلوات الله وسلامه علیکم
 ما دامت الارض و السماء میفرماید که عدل حسن و نیکوست و ظلم قبیح
 و نالایق است و اندازه و حد هر یک از انها را بیان میفرماید بعد از آن در
 و معامله خاصه که میان زید و عمر و مناد واقع شود استخراج اینک بچشم
 که مفصل بزرگ موافق قانون عدلیست که شارع امر بان فرموده و بچشم
 قسم که از هم افتد ظلمیست که نهی از آن در ملت واقع شده کار قوت

نظریه

نظریه و احتیاج ارباب صایبه است بعد از آن تقسیم حکمت بنظریه نموده
 و بیان اقسام آن کرده پس گفته که مبادی اقسام فلسفه نظریه مستفاد
 میگردد از ارباب علم الهیه بطریق نبویه و نشان و تصرف در تحصیل
 انها بر وجه کمال و اندازه و حد از قوت عقلیه میشود از روی حجت
 و برهان و بعد از آن گفته که کسی که عطا کرده شود با و از فیوضات
 نامشایسته الهیه اینک کامل کرد اندکس خود را بدست این دو قسم
 حکمت و عمل کردن تقسیم عملی و بجای آوردن آن پس تحقیق و عطا کرده
 شده است باو خبر بسیار و در این کلام اشاره باین باب وافی هدایا بر نویسته
الحکمه من نشاء و من یؤت الحکمه تقدا و فی خبر اکثر
 نموده و ترجمه این کریمه را الله اعلم اینست که عطا میفرماید بچشم دانا جل
 شان حکمت را بچشم که خواهد از بندگان دید با و در کان خود و هر که عطا
 کرده شود او حکمت را پس تحقیق که ایشان کرده شده است او خبر را چه
 خبری خبر بسیار که سر ما به و ذی خبر است برای او درین نشأ و در در او
 و شیخ مذکور در رساله موسوم باصنویت کلامی آورده که خلاصه شیخ
 آن باضافه استنباطی اینست واجبست بر حضرت شارع علیه السلام

دعوت خلق با قرار هستی و وجود بکار نبوده و مثال واقفان و
 بصفات کمال و صفات جلال و شرفه و سبحان از شواهد نوافض و
 عیوب و نقیصین و جل شانہ عمایلیق نشان آری بل بالمریوب
 اما نصیریح با یک جناب و عز و علی حاصل در مکان و جهت نیست
 از تخت و اشاره چسبہ منزله و بری است از امور که درک و دریا
 آنها بر افهام کثر نام دشوار و دور از کار است پس بر حضرتش اوج
 و لازم نیست چه فهم کثر اسبابها نمیتواند رسید و سبب از عباد و
 عدم قبول دعوت از ایشان میشود چنانکه در حسن سلوک و مشاک
 و معامله آران سر و خیر البشر صاحب خلق عظیم و عفو عظیمی بود
 هر آینه باعث از جاب طبع انام و موجب فقر عوام میشد کافالاعتز
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا
مِن حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَانصُرْ فِي الْأَمْرِ
الَّذِي لَكَ
فَأَذَعَمْتُ فَنُوحِكُمْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنِينَ
 یعنی والله تعلم پس البته از رحمت و بخشایش خدای تعالی است اینکه
 نوسرم و مهربان شد با ایشان بمرثبه که اندوه کمین و دلالت

انبیه

آنحضرت بدی که با ایشان رسد بانکه ایشان مخالفت و نافرمانی
 تو میکنند و اگر بودی توسی الخلق سخت دل قتی القلب هر آینه
 میشدند ایشان از کار تو و درنگ نمیکردند با تو پس عفو کن از
 ایشان بفضیلتی که نسبت بنو کنند و طلب بخشایش نما برای ایشان
 از خدای عز و جل نافرمانی و مخالفتی را که نسبت بجناب او کند و مشو
 کن با ایشان در امر خبیث با در هر امری که لایق بمشاوره و مطابقت باشد
 و این هم برای اظهار لطف و رافت بجناب ایشان و جلب قلوب ایشان
 و تعلیم و هدایت ایشان بمشاوره و مصلحت و در کارها سنی و شاید
 که دیگر هم از مصالح در ضمن این باشد که عقل انسانی بان رسد و آلاء
 بنظر هر است که دانش دانی هر همان و اشکارا با اصابت رای رسول
 مختار را در هر امری که باشد حاجت و ضرورتی باشد بصواب عقول
 قویه و ضعیفه و خیر اندیشی نفوس چسبیده یا شریفه نسبت بپرکار
 عازم شدی بر کار عبادت و صلح و شوری پس توکل نمای بر خدای
 عز و علا در امضای آن بدوستی که حق تعالی دوست مبدار و کائنات
 که توکل بر جناب او کند و نفوذ فیض او را بخورد با و نماید پس دلالت

وهدایت مبرم ما پدیدایش از آنچه خبر و صلاح ایشانست لاجرم
 لازمست بر حضرت شایع اکتفا نمودن باشد و ایما و نفوذ نیز از
 تفصیل دقیقه آنها بعقول پلیمه از کمال غم شد شرح قول ابن سینا و آنچه
 شیخ گفته که بسیاری از امور مشغله معرفت ربوبیت هست که
 تصریح بان بر حضرت شایع لازم نیست حق است اما آنچه در این باب
 ذکر نموده از عدم تمکن و تحیز محل نظر است و کلامی غمزه این مورد
 نظریه که در شریعت مطهره طیبه اشاره و تجزیه بانهاست زبانه آن
 که در ریشه شمار و سلاک پیدا بدیده ایات وافی هدایت قرآن مجید
 و فرمان محمد و تحجیر لجان صادق سید برار و اجابت ناطقه ذریه
 اخیار و اولیای کمال و آسمان مخالف اللیل و آلهای حجت لافند
 و لا تخصی اشغال بر آنها دارد و از تبع و تدبیر با خلوص نیت و صفای
 طوبیت بر عضا و از کجا ظاهر میشود و اول سوره مبارکه که از جانب
 حکیم دانا و نادر توانا بر رسول مجزوما نازل شده با وفایه فاشخز کتاب
 و سبع المثانی است که چهرت پیشکان وادی ضلالت را از سرسام
 سرکشگی شایسته با عزیمت افرا با سر بنیاست که خواندن ابواب

حق شناسی هر کوران مادر زاده پدای نادانی و جهالت رهنما و هادی
 چه درین باب اخبار مختلفه از طریق عامه و خاصه وارد شده و جمع می
 آنها اگر چه پیش عالمی با تسلیم نماید بوجه حدیث امکان دارد و این مقام
 مقام ذکر آن نیست و از کجور تحقیق معارف بقیه همین مشوره مبارک
 بعقول ضعیفه استخراج افتد باز سبیل نظر مشغله بعلم الهی و فلسفه
 اولی و معرفت ربوبیت میتواند شد که اگر تفصیل باید در فایز و کتب از آنها
 مملو شود تا آنچه مؤیدین من عند الله و صاحبان قوای قدسیه در بایند
 باشد مثلا استنباط طرق مختلفه اصحاب نظر در معرفت صانع و شناخت
 او و هدایت یافتن به علم بصفتان و جل شانز و غیره که میتواند شد از
 طریق الهی و صدیقین که اثبات صانع میکنند از نظر در حال
 وجود و لزوم اضافان صفت وجود و از وصف وجود و جو
 و ملاحظه ان استدلال میکنند بر وجود و نفی شرک با از واجب و
 بر سایر صفات کمال و سمان جلال او و از علم و قدرت و اراده و مثبت
 و حیات و حکمت و لطف و زلف و غلبه و عزت و غیر آنها و همچنین
 بر نفی ماده و موضوع و محل و جسمیت و تجزیه و تفکر و ترکیب باشد

و در این باب
 کتاب کلمات العالی

وضد وند و جنس و فصل و حد و سایر ریاضها و همچنین بر آنچه صادر
از او و بدیدی از پلاز قدرت شامله و اراده کامله او و اجداد و بعد و بعد پس
استدلال بکشد از هر چیزی نه از چیزی بر او و استنباطها و استنباطها از حق
بر هر چیزی نه از چیزی بر حق پس هر موجودات را در هر چیز با او اجتناب است
و جناب او را در هیچ امر هیچ شیئی از اجتناب نیست و هر شیئی از قدرت کامله
او بدیدارند و انبیا و نبوت و هستی او بر باست و او جل شانزه بندگان است و خود
هست و قائم و موجود است بلکه چیزی هستی و وجود قائم بقا است بر برای
بعضی پس او دلالت بر هر شیئی کند و شهادت بان دهد نه چیزی بر او
زیرش بن طاعت کائنات ما بنو فایم چو تو فایم بنات و در کتاب کافی
روایت شده از مضمونین جازم قال قلت لآب عبد الله علیه السلام ان الله
اجل و اکرم من ان یعرف بخلیفه بل الخلق یعرفون بالله قال صدقت
روایت کرده مضمونین جازم و او از اجله و احب ان صحابه امام جعفر ناطق
جعفر بن محمد صادق علیه السلام و امام همام موسی کاظم علیه السلام و
اصحاب توفیق و غیبی و غیبی و غیبی و غیبی و غیبی و غیبی و غیبی و غیبی
کردم بخیرت صادق علیه السلام که جنای غالی اجل و اکرم از آن

کذا

که شناخته شود بخلق خود بلکه خلق شناخته میشوند بخدای غالی
فرمود حضرت که راست گفتی و تمهید حدیث شریف طول دارد درین طلب
دیگر و باز در جای دیگر از کتاب زبور روایت شده از مضمونین جازم
قال قلت لآب عبد الله علیه السلام انی ناظر فی قوما فقلت لهم ان الله اجل
و اکرم من ان یعرف بخلیفه بل العباد یعرفون بالله فقال حکم الله و ما
کرده مضمونین جازم که عرض کردم بخیرت حضرت صادق علیه السلام
که من مناظر کردم با قومی پس گفتند که جنای غالی اجل و اکرم از آنست که
شناخته شود بخلق خود بلکه بندگان شناخته میشوند بخدای غالی
پس فرمود حضرت که حکم کند ترا خدای غالی و دیگر احادیث توفیق است
آنچه نقل شد روایت شده و این طریق است که استدلالتی کند از
حدوث اجسام و عناصر بر وجود خالق و از نظر در احوال خلقه بر صفا
او و احوال خواصه و نظیر اینست طریق طبعی است که استدلالتی بنماید
از حال حرکت و تحرک بر وجود محرک و غیر تحرک و از آن استدلال
میکند بر وجود مبدأ اول غالی شانزه و شیخ ابو علی در آخر خط چهارم در
فلسفه او از کتاب اشارات معبذات که فارغ شده از اقامت حج و این

فکر اینست که در این کتاب
فکر اینست که در این کتاب
فکر اینست که در این کتاب

فکر اینست که در این کتاب
فکر اینست که در این کتاب
فکر اینست که در این کتاب

بر اثبات واجب و صفات او بطریقه الهی بن صفا معلوم است به آورد
 و بیان شرفیت و اوقفتا بر طریق نسبت بطریقه متکلیف و طبیعیین
عموده و کریم سنیر هم المینا فی الافاق و فی انفسهم حتی یدین لهم
آیه الحقی اوله بکف برکت آیه علی کل شیء شهید را نظری بر این
 طریق کرده و حاصل تطبیقی که کرده اینست که منبایم با ایشان آیات
 و نشانهها و علامات هستی و وجود و ربوبیت و جلالیت خود را در
 افاق و اطراف عالم از صنایع عجیبه و تدابیر غریبه در خلق از صنایع
 و آنچه در انفسهاست و در نفسها و ذوات آنها از حکم معجزه و مصالح
 که در بدنها و جانهای آنهاست تا اینکه ظاهر و هویدا شود بر ایشان که
 اوصاف و ثنات و موجود و صنایع است و اینرا اشاره گرفته بطریقه متکلیف
 و طبیعیین که دانشی که از وجود مخلوق و جلال آن بر وجود خالق و کمال
 او استدلال میکنند یا باین کفا فی نیست پروردگار و نوانه که او بر هر چیز
 شهید است و محقق و مثبت و موجود و مظهر هر شیئی است و اینرا اشاره
 گرفته بطریقه شریفه و بقیه الهی بن که معلوم شده که از صنایع استنهاد
 بر هر شیئی میکند تا از جنسی بر صانع و همچنین از پرده و سوره مستفاد

اینست که
 اینست که
 اینست که
 اینست که

میشود و استخراج ممکن بخورد و بقا که یکی از اسباب ضروریه فلسفه است
 و همچنین معلوم میگردد امر بعد از نظر در آن رکن اعظم این علم است پس
 بعد از اینها هر چه کردد ارشاد و بیاداد و هدایت بطاعت که تعلق
 علیه دارد و ذکر محلی از استنباط اموری که مذکور شد از سوره مبارکه
 فاتحه الکتاب است که ابتدا فرمودن بذكر اخصاص جنس حمد و سپاس
 بنات منجم جمیع صفات کمال و مقدم داشتن این بر وصف ربوبیت
 عالیشان آشنای ماضیه و آیه و حال هادی است اینک آن ذوات
 اقدس و جناب مقدس شناخته و ثنا کرده میشود و درها و زبانها نشانی
 او دانای و بنای او کوبا منکر در قیل از ملا خطه شناخت هر شیئی
 در صد و هراس بعد از آن ذکر فرمودن وصف ربوبیت و جلال اشیا
 مقدم بر صفات کمال و سمان جلال ارشاد است اینست که این هم در
 معرفت و شناخت جناب کبریا راهیست و بجهت داشتن و شناختن او
 او کشاده دستکاهی چون زربعت معنی رسانیدن چهره است کمال
 شباختن این هر چیزی را در هر آن بقدرت کماله اولیای است
 در برتو وجود و اوقات از همین در صحن خلق و صدور در آمدن از
 چنانکه

فی کمالی است
 اینست که
 اینست که

فنا برهنه نگاه ظهور چنانکه بعضی ناقص نظران گمان برده اند بعد از آن
ذکر بختناش و رحمت و مهر پانی و لطف مسکن و دها و آرام دهند
رواناست برای استماع حکایت و زیادتش و جزاوشنیدن این
اطمینان را با چه اگر قبل از شنیدن چنین بختناش و لطفی و دل بستگی
بچنین لطف و محبت خردمند گاه دلی بر یادش هر عمل خود دانا و
بمحاسبه ذره و مشغال بپندارد جان از هوش و شناسایی بری و بد
از قوت و توانایی عاری شود پس باعث بر توفیق این وصف کمال انصاف
بهین صفت اطینان بختش هر مفکر در مالک بعد از انشا برود
جز او ایما بند بر در امر و رود انصاف جبروت راست و بعد از استیجاب
این امور هدایتش بر پرستش و عبادت و مخصوص ساختن خیار
بهر طاعت بعد از ان اشعار این شکر ذکر عبادت هم بدینا عادت و
امداد او شوند بود و هدایت و ارشاد او می بخشد سود و الله المعین
و هو المحمود و برین قیاس مستنبط میگردد از غرض او اَوْ اَنَا سِيمِ رَبِّكَ كَمَا لَا
امر فرموده بقرآن اسم اعظم پروردگار و شناختن دانای هر بهان و
و این چنانکه دانستی در معرفت خیار و طریقه ایست بعد از ان بنسبت فرود

و در این
بختناش
و لطف مسکن

نظر

نظر در امر غریب از پیش و خلق عالم امکان و ملاحظه صنایع عجب
خلقت انسان و تربیت آن که اشرف کائنات و اعظم یات و عالم اصغر
و مشتمل بر نظایر مافی العالم الا که است پس در این عظمه افاضه علم و دانستن
و انعام معرفت و پیش و ارشاد نبوشتن با کلام و ذخیره نمودن فوائد
انعام و این طریقه دیگر است بعد از ان فریج فرموده او را بر خود پسند
و طغیان و شهید نموده بر وزیر خود هنگام بازگشت بجا بخت خیار خود
اشیاء پس بعد از انعام ایما فرموده بعبادت و تقوی بقوله عز ذکره
اَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا اِذَا صَلَّى و برین قیاس و نظایر اینست پس هر
مبارک فرایته و ایات که بر فرایته مثلا در اول نوره وافی هدایت بر
میفرماید ذَلِكَ لِكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ برای هدایت بعبادت حق و بر
و بخت از آنچه حاصل آید در اصول از روی ظن و گمان که خالی از شوب
میز و ریب و اخیسکی بوهن و عیب نبینا شد پس وصف بخت بر ما بد
مقدم همه اوصاف با ایمان بخت دور از مشاهده و عیان و صدیق
بصاف محرز از ماده و مکان بپراشاد و بقرماید بصلوات و زکوة و هدایت
مبنماید بعبادت و بخت بر ذکر و زیارتها و از اینها و نقد بپان کاهنی

متقن را

ممکن است و الله يعلم که نیکه اش آن باشد که اصل ایمان بان بر اینها مقدر
و تحقیق آن را با آنها موخر است و شیخ ابو علی در مخطوات از فلسفه طبیعی
کتاب اشارات در بیان نفوس راضیه و سوا و بعضی معنون باشد و او
که بیان قوای عملیه و نظریه نفس نموده پس در اینجا فطری و اشارات آن بزرگ
نور را بر اثر قوت نظریه نفس نموده از عقل هیولانی و عقل بالملکه
و عقل بالفعل و مستفاد و شراح محقق طوسی طالب شاه قول شریف است
او صیغه علیه و الا فضل الخیر و انما من عرف نفسه فقد عرف ربه را حمل
بر این نموده و از ذکر اینها بطول می انجامد کلام و غیره از وی صاحب تفسیر
بزرگ گفته که کتاب الهی ناطق است بجز کلمات انسانیه در مرتبه بی علم و
عمل پس فرموده است دیجکات زخبل خود حضرت ابی هریره علیه السلام ربت
هتلی حکما و الحقیقی بالحق الحین پس مراد از حکم تکامل قوت نظریات
و از الحقیقی بالحق الحین تکامل قوت عملیه و فرموده است در خطاب بکلم
چون حضرت موسی علیه السلام فاسمع لما یوحی اشی انا الله لا اله الا انا
فاعبدنی پس لا اله الا انا اشاره بکمال قوت نظریه است و طاعتی باشد
بکمال قوت عملیه و فرموده است دیجکات زروح الله حضرت صبیح علیه

انما قال فی عبد الله انانی الکتاب و جعلت نبیا و جعلت نبیا
ایمانت و همه اینها اشاره بکمال قوت نظریه است بعد از آن فرموده که
و اوصانی بالصلوٰه و الزکوٰه ما دمت حیا و این اشاره بکمال قوت
عملیه است و فرموده است در خطاب با حیدر خود محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله فاعلم ان لا اله الا هو و این اشاره بکمال قوت نظریه است
از آن فرموده و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات و این اشاره
بکمال قوت عملیه است و چون سخن کشید بشیریه که برخی از کلمات
فلاسفه لازمست که ذکر نمایم برای تبیین محصلین که کتب ایشان اشنا
دارد بر چیزی چند که مخالفت با شریعت مطهره رسول مختار و طریقه
اهل دنیا خیار او علیهم صلوات الله و سلامه و ما مکلف و ما مودیم
بمناعبت و پیروی هادیان سبیل الهیه نه تقلید فلاسفه و حکمای
یونانیه و همسایران مخالفت آن مستواند بود که بنا و اساس علم فلسفه با
قبل از بعثت رسول و پیش از پیدایش دایات هدایت با شرع لازم
القبول گذاشته اند و بر ظاهر است که جمعی که مؤید بقوت قدسیه و محفوظ
بصفت الهیه نباشند بمجرد دانش و خرد و محض فکر و نظر خود این را از

فکر مخالفت با شریعت
قوانین فلسفه اقله
شریعت مطهره و قدسیه

در افتادن در وهمه غلط و گرفتار آمدن در ورطه خطا در بعضی از اشیا
منبسطند و شاید که بتدال از زمان و نقل از زبان باین زبان نیز سهوی
چند شده باشد و تحقیق که بعد از ارسال حضرت رسول بوده اند بعضی
چنان بصیرتی که باید در بین سبب و خیر ناتی از این حضرت خیر المرسلین
نداشته اند و بعضی نخواستند که سلف بر سلف کند و اصول و قواعده
ایشان را بر هم زنند بلکه در بعضی از کتب خود مساهله بجای آورده بر
و فوق عمد و طبق قوانین ایشان حرکت کنند و عقاید خود را در کتاب
یا رساله بیان کرده اند حتی اینکه این مینا در کتاب شفا اشعار کرده که
اینها از باب رضاعی شریک از حکمای مشائره شده و عقاید
در حکمت مشرقیه مذکور است و کتاب حکمت مشرقیه اکنون در میان
بیشتر اما بعد از شیخ بوده و فخر رازی داشته و در بعضی از کتب خود نقل
چندان کرده است و خواهی نصیر المله و الدین حشر الله فی زمره المتقین
در اول فن طبیعی از شرح کتاب اشارات شیخ ابوعلی گفته که من سؤال بکنم
چندای عز و جل را از توفیق اصابت در بیان و عصمت از خطا و طغیان
و شرط کرده ام بر نفس خود اینرا که متعرض نشوم برای ذکر آنچه اعتماد بر

دام

دام در جایی که پیام معتمد خود را بخواند انسان چیزی که اعتماد بر آن دارد
شیخ پس بدستی که تقریر کلام کسی غیر دانست و تفسیر قول او بدی حبل
از خطا لیس کردن و نقد نمودن است و من شایع من جراح و مفسر من نفاذ
و در کتاب تجرید اللفظها بد بیان را می خود نموده و اقامت داده بر آنها کرده
دیگر آنکه بسیاری از کلمات ایشان را میروز و معنی خود است و ظاهر آنست
چیزیست که از آن مقصود است و مصطلحی در افشای مطالب و تصریح معانی
همداشته اند و مطالب را در عبارات شوشه مغلفه ادا میکرده اند
که اگر با اهل این علم رسد فهم خود مقصود از آن نماید و اگر بدست غیر اهل
افتد راستا فهم آن بر او معذرت باشد چه اگر فهم چیزی از آن کند گاه باشد
که بنا بر عدم اهلیت و قابلیت عقاید فاسد پیدا کند و در ورطه ضلال
افتد و از بسنا در اول فن طبیعی کتاب اشارات مکرر وصفت کرده و القاء
نموده که محل بود زید و وضعت کند با آنچه مشتمل بر آن این اجرا از کس
که یافت نشود دان شرابلی که من کرده ام در این کتاب یاد کرده ام غلط
و طریق ضلال افتد چه این علم اغلاق شد بد و اشتباه عظیم دارد و بر
هر تقدیر بر طریقه افتد که قوانین و سنن حضرت خیر المرسلین با اصل رسوله

باید داشت و عرض انظار و مطالب بر آن نموده تا و بپایان بچین اصول
در هر آورده دیگران و بخریفان بی تصحیح عقاید ناسخ پیشینیان
و پیروی این کار را زحمت بسیار و مشقت چنان راست و بعضی از مباد
آن بجد و سعی بر حاصل نمونند شد مثل عقل سلیم و ذهن قویم و طبع
و رای صواب و فکر ناف و کفایت و ذلک فضل الله یؤتیته من یشاء
و قدر دردی الخیر کل مفسر لما خلق له و هر چه بر بقدر وسع و توان لازم
در اصول عقاید مشایخ یقین و برهان و چون بر نه یقین رسالت
از روی هر چه باشد کفایت آن گاه باشد کافی باشد شرط مطابقت
جزو و اعتقاد با حق و صواب در واقع کرد در اصطلاح یقین بر آن اطلاق
کرده میشود اما اکفای نظن و هو اقل من یسلف و با این طریق است
نزد خالق و بخلایق من موم و ایات که در ذم این طریق و اراد شده
ز یاد از آنست که توان شمر و همچنین در بار دیگر در مصنوعات الهی
و تدبیر در حکم نامشاهی و آنچه بعنوان حدیث نقل کرده اند که علیکم
بدین لعابز و استدلالات نموده اند که در این نشان تقلید است پس کفایت
با آن توان نمود صورتی ندارد زیرا که نقل شده که این کلام معصوم علیکم

نیز

بیت بلکه قول سفیان ثوری علیه السلام است و این تقریب گفت که
عمر بن عبد بصیری مکتوب روزی تحقیق میکرد که میان کفر و ایمان
هست واسطه میان آن دو منزله پس بر زنی حرف او را شنید گفت
خدای عز و جل میفرماید هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن
پس بگو و اینده است خدای تعالی از ایشان خود مکر کافر و مؤمن را پس
کدام است واسطه که تو فرما رسیدی و چون سفیان ثوری سخن از زن و
بخت او را بر عمر بن عبد شمس گفت علیکم بدین لعابز و چون از آنجا
قول در این مسئله بطول می انجامد کلام و غرض از مطلب است رجوع
نمایم باز بسوی مقصد خود و الله المستعان و علیکم التکلان پس بگویم
که ممکن است تقویت خودن حکم شهود واقع در روایت مذکوره را با آنچه
روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام از سکونی عن ابی عبد الله
علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام سئل عن سفیر و حدیث فی الطریق
مطر و حقه کثیر لجمها و چیزها و جنبها و بیضها و وینها سکن قال امیر المؤمنین
علیه السلام بقوم ما فیها تم بئوکل لانه یفسد و لیس له بقاء فان جاء طالبها
غرموا له الثمن قبل بالامیر المؤمنین لا بدری سفیر مسلم او سفیر مجوسی

قال هم في سعة حتى يعلموا روايت کرده مسكوني ان حضرت ابو عبد الله عليه السلام
که امير المؤمنين عليه السلام سوال کرده است از سفره که بافت شود در راه اتفاقا
بسيار باشد کوشان و نازان و پنهان و سخنان و در میان آن باشد
کار دي فرمود امير المؤمنين عليه السلام که بجهت در آورده ميشود آنچه
در میان آن سفره است بعد از آن خورده ميشود از برای آنکه آن باشد
پشت برای آن ثباتی پس اگر بيايد کسی که طلب آن کند غرامت می کنند
از برای او وقت گفته شد که امير المؤمنين معلوم نیست که سفره
مسافت با سفره مجموعی فرمود که ایشان در کشادگی و جوارا کلند
تا اینکه داناشوند بجهت واقعیه آن وجه نقویت این حدیث از برای
چکم سابق آنکه هرگاه بحکم مطرح را بدون امتحان از زمايش توان خورد
پس با وجود زمايش وجود قریبه بر مذکبه بطریق اولی و این حدیث که به
ضعیف است اما نقویت حکم حدیث سابق است و نه بود و کسی که
قابل بحکم سابق باشد بگوید که مطلقا حکم بحیث و پته بودن حکم
باخته شده با بد کردن زیرا که ذوالجنان معلوم است و اصل عدم مذکبه
پس با بدگمینه و حرام باشد و مشکل که این اصل با اخبار و قرآن و روایات

میت

حلیت معارضه تواند نمود و قطع نظر از اینها نیز اعتبار کردن این اصل
خالی از اشکالی نیست زیرا که زوال حیث با سایر معذره تحقق می یابد
از ذبح و مرض و ضرب و سقوط و احتمال وقوع هر یک در بکریه است
و حکم تعیین یکی و تقدم آن نسبت بوقایع اشکال نظر این فلا
هرگاه معلوم شود که ملکی از زبده انتقال یافته بعمرو میدانیم که بخورد
این حکم با این که این انتقال بعنوان هبه باشد عینیکیم با آنکه نظر بر آن اصل
که قایل دعوی می نمود در اینجا جاری ميشود چه انتقال معلوم است و اصل
اینست که عوضی در برابر گرفته شده باشد پس باید که بعنوان هبه باشد
زیرا که سایر اشکالات از بیج و صلح و غیر اینها اشکال بر عوض دارد
و مقام مقام اشکال و جالی از ناملی نیست و از این حدیث از خطا هر
میشود که مالی که در معرض تلف باشد و مالکان حاضر نباشند توان
بدون آن چاک بجهت در آورده و زده گرفت و تصرف در عین نمود
و بعد از حضور مالک بجهت با و داد و باصاف نقویت حکم مستور و مذکور
منما یاد آنچه روایت شده در کتاب نه ندب لاجرام پسندید صحیح
انصر پس الکاسی قال سالنا ایضا علیه السلام عن التمر و الجبن

فی أرض الشریکین بالرقوم فاکله فقال اما ما علمت انه قد خطه الحرام فلا
ناکل واما ما لم تعلم فکله حتى تعلم ان حرام روایت کرده ضرب برین عید
الملك که سوال کردم حضرت با جعفر محمد باقر علیه السلام را از روایت
و بنبر که بیایم از ادر زمین مشرکین بروم پس بخورم از این فرمود حضرت
که اما انچه می کردنی که مخلوط شده با آن حرام پس خورد و اما انچه بی که
ندانی پس بخور از آن اینک علم حاصل شود ترا که آن حرام است و چه نفی
این که گوشتی که گرفته شده باشد علم عینیه بودن آن حاصل نیست پس
باید حکم این حدیث توان خورد تا وقتی که معلوم شود مینه بودن آن
و با وجود قرینه نزدیکی بطریق اولی و ممکن است که کسی گوید که علم
بودن حاصل است از راه اصل عدم نزدیکی چنانکه در اشیای آن محل
اشکالات خفیه که گذشت **مسئله** تا هرگاه مشبه شود لحم مذکوره
شد و مینه بیکدیگر یعنی لحم مینه مشخص باشد و لحم ذکی مشخصی
اینها مخلوط بیکدیگر و مشبه شوند پس اکثر اصحاب رضوان الله تعالی
علیهم حرام دانسته اند خوردن آن بجمود و اجتناب از آن واجب است و
و جایز دانسته اند بیع آنرا بکسی که حلال دانسته را و بعضی عقیده سا^{خته اند}

جواز بیع با باینکه مالک ضمیمه ذکی بنهائی نماید و این در بر علیه اوست
تجوز بیع آن اصلا نکرده و شیخ سعدی شهید محمد بن مکی قدس الله تعالی
لطیفه در کتاب دروس اهل الاحتمالی نموده که توان امتحان و از ما پیش آن
نموده اند مثل لحم مشبه الحلال که پیش مذکور شد پس هر چه منبسط شود مینه
باشد و لجه باشد اجتناب از آن هر چه منقبض گردد ذکی باشد و جایز
باشد خوردن آن دلیل حرمت خوردن و وجوب اجتناب از آن آنکه ذکا^ت
اجتناب از مینه و تحقیق نمیشوند شدن مکر اجتناب از جمع دیگر آنکه
روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده ما اجتمع الحلال والحرام
الا حلال الحرام الحلال یعنی جمع نمیشوند حلال و حرام در یکجا مگر آنکه
غلبه میکند حرام بر حلال پس همه بالتبع آن حرام میشود و باید از همه
اجتناب نمود و در بعضی فیه مینه حرام با ذکی حلال جمع شده پس غلبه
بر آن میکند حرام بیکدیگر را بالتبع حرمت خود و دیگر اخباری که در بیان
جواز بیع مذکور خواهد شد و معارضه کرده اند باینچه روایت شده در ^{کتاب}
نه تدبیر الحکام شهید محمد بن محمد بن عبدالله بن سنان قال قال ابو عبدالله
علیه السلام کل شیء یجوز فی حرام و حلال فهو لک حلال الا ما حق تعریف

انجرام و نه بینه و نه کف عبدالله بن سنان که فرمود حضرت ابو عبد الله
 علیه السلام هر چیزی که بوده باشد در آن جرم و حلال پس آن از برای تو
 حلالست همیشه تا اینکه بشناسی جرم از آن بینه پس و اگر از برای
 و سند حدیث نبوی معلوم نیست و سند این حدیث صحیح است و ممکن است
 در حدیث نبوی کسی لفظ الجرم را نصب بخواند بقدم مفعول که معنی
 این شود که مگر اینکه طلب میکند جرم را حلال پس حلال غالب بر او پیش
 اما خلاص ظاهر است و ممکن است حمل روایت عبدالله بن سنان بر غیر محض
 عرسه مثلا هرگاه معلوم شود که امر روزگوست سفید جرمی که درین شهر
 خواهد رفت و چنانچه از آن مگر کوششهای این شهر لازم نیست بلکه حلال
 بر ما هر کوششی که از بازاری او ریزد تا وقتی که مخصوص معلوم شود آن کو
 جرم و در ما سخن فی اشباه در مخصوص است و در دلیل فسخ کرده اند
 بمنع وجوب اجتناب از مینه در حال اشباه بلکه آنچه مسلم است در
 اشباه اینکه اکل هر جائز باشد چه اکل مینه البته معلوم خواهد آمد
 جائز نیست اما اینکه از هر بار اجتناب نمود پس مسلم نیست و شاید توان
 گفت که هر یک از اینها مشبه بخمس است یعنی مینه و مشبه بخمس در

آیه

عزیز

بخمس است پس هر یک از این بگویم بخمس است شرفا و هر چیزی جرم است یا
 پس باید که هر اینها جرم باشد مگر اینکه کسی منع نماید بکلیه حرمت
 حتی چیزی که از راه اشباه بخمس حکم نجاست آن شود اما این خالی از
 نیست و خواهد آمد انشاء الله تعالی تحقیق این کلیه و اما روایان جوان
 بیع آن بمسحلت مینه پس روایت شد در کتاب کافی و نه تدبیر الاجرام
 بسندی صحیح از طبری قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول اذا
 الذکی و المینه باعه من بمسحلت المینه و اکل مینه گفت عبدالله بن عقیل
 طبری که شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود هرگاه مخلوط
 شود نذ که شده بینه مینور شد از اما لسان بکسی که حلال داند
 مینه را و بخورد فیمش از او روایت شد در کتابین بسندی حسن
 کا الصحیح از طبری عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل کانت له
 غنم و بقر فکان یدرک الذکی منها فغزله و غیر المینه ثم ان المینه و الذکی
 انخلط کف یضع به قال بیعه من بمسحلت المینه و باکل مینه فان لا
 باس به روایت کرد و طبری از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که سؤال
 کرده شد آنحضرت از مردی که بود از برای او کوسفند و کوا پس بود

تفاوت

خطا

تکالیف

خطا

عظ

آن را اول چنین که بداشت ندکده شد از آنها را پس جدا می گذاشت
از او جدا می گذاشت مبنی بر احد از آن مبنی و ذکی مخلوط شد ندیکه
والحال دیگر ممکن نیست تمیز پانته آنها پس چه می کند با این مال فرود
حضرت علی علیه السلام که می فرمودند از آن کسی که جلال دادند به راه و بخورد
قبضت از این بدستی که این بیع نیست یکی مان و چون حضرت علی علیه السلام
در هر دو حدیث مقرر این بیع می فرماید و احتمال خوردن راه نمیدهد
ظاهر میشود در میان آن و محمد بن ادریس علیه السلام چون عمل بخیر واحد
نمیکند طرح این دو روایت خود بخوبی بیع اصلا نمیکند زیرا که بیع مبنی
موافق اصول مذهب صحیح نیست در روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله
از الله اذ امرت بشا حرم ثمنه یعنی بدستی که خدای تعالی هر چیز بر آن
حرام کرده حرام کرده قیمت آنرا و این کوشش چندینی اصلش حرام است پس
قیمتش نیز حرام باشد و احتجاب و جواب از قول آن درین گفته اند یکی
اینکه این بیع چنانچه نیست بلکه صورت بیع دارد چون چیزی میدهد و
مقابل قیمت میگیرد و عرض استخلاص مال از دست کافر است و قول
باینکه هر مشغول مبنی حتی ذمی مالش حلال باشد بر مسلم و بهر عنوان

کینه

که باشد استخلاص مال از بدو و توان نمود خالی از اشکال نیست جواب دیگر
اینکه ما مقید میسازیم بیع را بقصد بیع ذکی و این جواب نیز چیزی نیست زیرا
که قصد بیع بجهت بیع چنانچه کنون باقراده تسلیم نمود و تمیز آن داد
در تصحیح بیع موافق اصول مذکور ظاهر با بیعی نیست و اگر نه با این مسلم
نیز با این قصد توان فریخت با آنکه اتفاق دارند که مسلم نمیتوان فروخت
و ظاهر نیز با بر طبقه اصحاب عمل با جبار بکنند بخوبی مطلق بیع است
عدول از اصول فرقه بعضی چه سند این دو حدیث قوی است چنانکه
و احتمالاً که شیخ شهید علیه السلام بر آن دعوی از امتحان آن با نقل آن را این دو حدیث
فی الجمله معارضه با آن نمیداشت و فایلی با آن از اصحاب ظاهر میبود قوی بود
و بر ادوی که شیخ شهید ثانی رحمه الله تعالی در کتاب سالک بر آن نموده که آن
قیاس است با آنکه مارق دارد چه در مائنه فیه میده مشخص است و از
از آن واجب بخلاف مسئله اولی که امر در اینجا مشتمل است که ایامه باشد
بانه ظاهر برود و دوی نداشته باشد زیرا که این قیاس نیست بلکه استخراجه
علامتی است برای ذکی و مبنی از روی ضارح علیه السلام و خبر روایت
مبنی در مائنه فیه حکم استعمال بعلامت شرعی به ابر هم نمیداند والله

علیه السلام
در کتاب سالک
بر آن نموده که آن

انکم با حکامه **مسئله ثانی** در ذکر چیزی چند از پسته که حکم پسته ندارد
 بخش و مجام پخت و نماز در آن جایز است پس هر چه حیث در آن جلو
 نکرده است خارج از حکم پسته است مانند پنم و مو و کورک و پرا اما این
 چیدن آنها از مینه با اگر یکسره هرگاه چیزی از جمله پسته با چیزی و در
 بان چسبیده باشد پاک کند و موضع اتصال را بشوید و شیخ طوسی **علیه السلام**
 معتبر داشته چیدن آنها را و در بعضی روایات ضعیفه تقیید بان
 واقع شده مثل روایت فتح بن زید جرجانی از حضرت ابی الحسن علیه السلام
 که در کتابین مذکور است اما مکاتبه و ضعیف است و میزان
 نیز شوشی در ظاهر چیزی از آن ساظر شده باشد و اکثر روایات
 که بعضی از آنها صحیح استند است مطلق واقع شده و دندان و استخوان
 و شاخ و جاف و ظلف و آن هم چنان است که از برای ایشان بمنزله ناخن
 برای انسان و در شکافته حافر میگویند و در شکافته ظلف و تخم
 هرگاه بسته شده باشد پوست صلب بالائی آن و آنچه بکرمه و فتح
 فاعل در تقیید این اختلاف کرده اند بنا بر این اختلاف اهل لغت بعضی گفته اند
 اصل شیردان و بعضی گفته اند که شیر زود و نکبت که بسته میشود

بره و زغال است پیش از ظلف
 خوردن که بنیضه ای در میان
 آلت م

بیان

در میان شکم آنها پیش از علف خوردن و بنا بر این بنیضه مایه خواهد بود
 و کلام اهل لغت در تقیید شیردان شوشی عظیم دارد جوهری صاحب صحاح
 اللغه گفته آنچه که درش حمل و جدی است نا چیزی نخورده است و قوی که
 چیزی نخورد آن کرش است و کرش را گفته بکرگان و سکون را یافتن
 و کر را از برای جوانان شجوار گفته و بمنزله عده است از برای انسان
 و نزد پاک گفته و گفته است صاحب جمهره چنانکه نقل کرده اند و ظاهر
 این کلام آنست که نا چیزی علف نخورده شیردان را و آنچه گویند بعد از آن
 که علف نخورد کرش گویند و این موافق بقسب اول است و صاحب طب
 گفته آنچه چیزیست که پروند و در معده شود از شکم جدی شیر خوار زود
 پس از در میان شیمی میگذرد و بر شیر پزند و غلیظه میشود مانند پسته
 و این موافق بقسب ثانی است بعد از آن گفته که اگر چیزی نخورد
 جدی پس آن کرش است و تقیید جوهری آنچه را بکرش پس آن سهوا
 و این کلام آخر با دین میدهد که آنچه اصل شیردان باشد شیر زود
 بسته شده چه آنرا کسی بعد از علف خوردن جدی کرش نمیکند و این
 مخالف قول اول است در آنچه و اصحاب و جوهری صورت ندارد

در بر آن جوهری نیز پیش ازین گفته بود که تا حدی علف نخورده کرش از
 انچه میگویند بعد از آن که خورد کرش میگویند و او خود نیز در این صفت
 میگوید و باو پلوت هیچ میتوان کرد کلام صاحب ناموس را اما طایفه
 آفت که سبوی کرده است و بنا بر نفس زانی اصحاب انچه داخل ما لاجله
 الحیوه خواهد بود بخلاف نفس اول بلکه بنا بر آن جزوی خواهد بود که
 از اراضی شده اما مستثنی از حکم میده است شها و شیخ محقق بهاء الدین
 محمد عاملی علیه الرحمه در کتاب جبل المنین گفته که مستفاد میشود از تفسیر
 اصحاب انچه را از جمله ما لاجله الحیوه اینک نفس کرش باشد چنانکه کما
 ناموس گفته و ظاهر ادب کلام اشنای و لغت شده چه نفس کرش که
 گفته از اعضای عصبانیه و البته صاحب جانت علی که شیر بسته شده
 باشد که صلح ناموس گفته داخل ما لاجله الحیوه خواهد بود چنانکه ما
 در هر مذهب طهارت اصل نبوی که در میان کرش است محل کلام نیست
 پس اگر گفته است بخدی که داخل جامدات باشد و توان این کسید
 در آب کشیدن است چون ملاق جلدی است که بر یک مذهب میده است
 و اگر مایع و روایت باشد خواهد بود با اتفاق بد و ناب کشیدن زیرا

جوهری گفته نشیر در بسته
 شده که در میان آن باشد
 چنانکه م

کفر

که قابل آن نیست و مستثنی خواهد بود از حکم نجاست باعتبار ملاقات
 میده بر یک مذهب و اما بر مذهب دیگر پس ملاقی میده نیز نشد زیرا
 که جلدان حکم میده ندارد بنا بر آن مذهب و حکم پیر بنا بر هر دو
 از حکم میده بعد از صلف خوردن آن جوان محل اشکال است و شیخ
 شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری حکم بطهارت آن نموده اما بر شیخ
 ظاهر ندارد زیرا که از ادوات انچه نمیکویند چنانکه ظاهر شده از
 گفته که آداب لغت و در اجاد پل لفظ انچه واقع شده همچنانکه خواهد
 آمد این بود کلام متعلق بانچه و دیگر از جمله چیزهای پنهانی منیم
 که حکم آنرا ندارد شریعت که در پیشان آن باشد و درین خلافت شیخ
 طوسی علیه الرحمه و جمیع کثیری از اصحاب قایل بطهارت و طهنت آن شده
 و این در دین رحمة الله و حتی اغفاد نجاست و حرمت دارند اما حکم
 آنها را که پیش ازین مذهب مذکور شد درین ظاهر اصحاب رضی الله تعالی عنهم
 اتفاق در افتد و مخالفی معلوم نیست و روایت شده در کتاب
تهذیب الامم بسند صحیح از جلیبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
 بأس بالاصوات فيما كان من صوف الميته ان الصوف ليس فيه روح

روایت کرده جلبي از حضرت شایسته علیه السلام فرمود که باکی نیست
بنماز در چیزی که بوده باشد از نیت میت به بدستی که نیت در آن روح
و ظاهر تعلیلی که امام علیه السلام فرموده دلالت دارد بر اینکه هر چه روح
در آن طول نکرده باشد از نیت ظاهر باشد و روایت شده در کتاب تذکره
بندی صحیح از زراره عن ابی عبدالله علیه السلام قال سالته عن النقیه
تخرج من الجدی المیت قال لا بأس به قلت للین یكون فی صرع الشاة
وقدمت قال لا بأس قلت والصوف والشعر وعظام الفیل والجلد
والبيض تخیر من الذبابة قال کل هذا لا بأس به روایت کرده زرار
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که سؤال کردم از حضرت را از نقیه که
پرونی می آید از زغال مرده فرمود باکی نیست بان که نیت شیری که بوی
باشد در چشمان که سفید کرده باشند که سفید فرمود باکی نیست
بان که نیت و نیت و مو و استخوانهای قبل و پوست و تخم پرونی می آید از
مرغ فرمود هر اینها باکی نیست بان و سؤال پوست امکان دارد که تعلق
بغیب باشد نه عینه و مرادش استلام حال جلد قبل باشد و بر نیت کشیده
چل کنیم تا تمام حدیث موافق فتاوی علمای باشد اما بعد است و ممکن است

که مراد

که مراد این باشد که جلد با تخم پرونی می آید از مرغ پرونی که در میان
جلد پرونی آمده چه حال دارد و مطالب حال اصل جلد است و این نیز
بعید است و محل بر جلد بیضه آمداست و ظاهراً است که سؤال از جلد
میت باشد و موافق بعضی اخبار باشد که در طهارت جلد میت است
اشنا معول اگر احوال نیت بخاک گذشت و روایت شده در کتاب
کافی و تہذیب الاحکام بندی حسن کا الصیح از حمیر قال قال ابی عبد
الله علیه السلام لزاره و محمد بن مسلم اللین واللبا والبیضة والشعر والکفوف
والقرن والنااب والخال و کل شیء یفصل من الشاة والذابة فهو مکروه
و از اخذ زمره بعد از تموت فاضله و صلحیه روایت کرده خبری که
فرمود حضرت ابی عبدالله علیه السلام بزاده و محمد بن مسلم که شیر و لبا
و ان شغل غلیظ است که در اول ولادت می باشد و تخم و مو و نیت و شاخ و نا
و ان دندان نیت شبیه بر نیت که بان می آید و حیوان چیزها را و در انشا
ان دو دندان را می گویند که چهار دندان پیش در میان آنهاست از بالا
و پایین و چاق و پیش مذکور شد نفسان و هر چیزی که منفصل شود از
کوهنند و ذاب یعنی از بر قسم چیزها که مذکور شد نیز چیزی که جرات آنها

حلول کرده باشد پیران زکات و اگر احدی آنرا از هر یک از کوفت
و ذاب بعد از آنکه ببرد پس بشوید و نماز گزار در آن وقول و از اخذ
غلق نما بعد با دار چه شدن در شهر و با منصور پست پس ازین ^{حیث}
حکم شریکه ظاهر نیست و درین باب بجز اخبار هست آنچه مذکور
شد کافیست و اما حکم شریکین مستند شیخ حرمله و ابن اودین ^ع
زاد است که مذکور شد و بجز حدیث دارد مثل آنچه روایت شد
در کتاب ابن جنین بن زاده قال قلت لعبد الله عليه السلام واجب
يسأله من السن من الله واللين من الميتة والبيضه من الميتة فقال
كل هذا ذكي فالقلت فغير الحيزه فعل برجل يستقي من البئر
شرب منها و بعضاً منها فقال لا بأس روایت کرده حسین بن زاده
که بودم من روضت حضرت ابی عبدالله علیه السلام و پدرم بعضی زاده
سؤال میکرد حضرت را از دندان بسته و شیر بسته و تخم بسته پیر نبود
حضرت که هر اینها ذکی است میگوید حسین پس گفت من بی رمی بود
مپسازیم بان ریشمائی که آب کشیده میشود بان از چاهی که استامیده ^{میشود}
از آن و وضو گرفته از آن پس فرمود حضرت باکی نیست بان و سندی ^{میشود}

اگر چه صحیح نیست اما جالی از قوی نیست و اینکه واقع شده در آن از حکم
ریشمان از موی خوک بنا برین باشد که ما لاجله بجموعه از بخل حضرت
پاک باشد چنانکه مذهب علم الهدی سید رضی علیه الرحمه و الرضوان
و در مساجل ناصریه گفته است بانا برین باشد که آب جبهه و آب قلیل ^{تلقین}
نجاست نجس نشود و این مذهب را بجهه قوی و قابل بسیار دارد و در آب
تلقین بان حسن بن علی بن فضال است با برین محمول شود که ریشمان
بدگوشه باشد و آب نرسد و بعدی دارد بانکه اصل آب کشیدن ^{باین}
ریشمان باکی نداشته باشد و حرام نباشد هر چند چاه و آب نجس شود
و این اصداست و اما سندی این روایت و قابل بقول او پس اینست که
میتنجس است و جسم رطوبی چون شیر که ملاقی آن شود نجس میشود و هر
نجس حرمت بافتاق دیگر آنکه روایت شد در کتاب نهج البلاغه
از وهب بن جعفر بن ابی علیها السلام از علیا علیه السلام ذلك الحرم
مختصا روایت کرده وهب بن وهب از حضرت صادق زید بن علیها
که حضرت علی علیه السلام سؤال کرده شد از کوفتند که مرده باشد پیر ^{شد}
از آن پیر پس فرمود علی علیه السلام که این چهار محض است و این روایت بسیار

سئل عن ماء البئر فقلت لا بأس به
عن علي بن ابي حمزة

ضعیف آندست و شیخ طوسی علیه السلام فرموده این برقیه چون
موافق مذهب عام است آنچه گفته بودند ملائمتی به نخل است
اجادیت در باب بیرون آوردن میوه نخل است که از آن حکم مستوفی
باشد اما احتیاط در این قضای اجتناب از شیر چنان میگردد که اگر چه
از اطراف نیز در غده ضعیف مال مستوفی که حیوان از احتیاط در باب
نخ کرده بودند که پوست صلب بالای آن بسته باشد اگر چه از اجزای
که مذکور شد ظاهر نمیشود بلکه نخ در این اجزاء مطلق بود اما روایت
در کتاب ابن زینب است بن ابراهیم بن اریضه علیه السلام فی بیضه خربزه
من است در حاجه میده فقال ان کل البیضه اکنث الجمل الخلیط
فلا یس بها روایت کرده عیاش بن ابراهیم از حضرت شاذلی علیه السلام
در باب نخ که بیرون آید از مرغ مرده پس فرمود آنحضرت که اگر آن
نخ پوشیده است پوست غلیظ را پس یکی بان بست و سندان چوبی
اگر چه ضعیف است اما از بعضی اجزاء دیگر هم استفاده این شیوه
مفود مثل اینکه در مقطوعه صفوان بنی زنجی که بیرون آید از بطن
میتنه واقع شده پس حمل کنیم از این که پوست بالای آن بسته شده

باشد

باشد تا جمع میانه اجزاء شود و اخبار عامه در نسی از انقاع بجزیری اند
میتنه چنانکه پیش مذکور شد معنی این اجادیت جمعیه میشود پس
اجتناب از نخ که پوست آن بسته شده باشد با احتیاط اقرب میباشد **مسئله**
فالعصر در ذکر کتیمه و مصوره شمرده اند احتیاط یعنی الله جل جلاله
جمله حشرات بخیر و مصیوره را اما کتیمه بضم میم و فتح حیم و قدید بنای
سه نقطه و فتح آن و شیخ بن اکتین علیه السلام بکسر تصحیح فرموده و فتح حیم
لغت اظهار است پس چو اینست که نشانه کتیمه را از این بر نند بران نامبرد
بی آنکه دروغ شرعی عمل آید و این از افعال کفار بوده سابق بر اسلام و در بین
اسلام همی از آن واقع شده و بخیر بان اغیار میگویند که چون آن حیوان را
بسته اند برای آنکه نشانه باشد پس گو با از اجزای آنکه از زمین بلصق
بان کرده اند من حیث الطاهر الا فی لای لاصق بها و بنا بر احتمال کتیمه که شیخ بن
الدین رحمه الله فرموده بان اغیار خواهد بود که گو با آن حیوان خود را بچسباند
بر زمین و ملصق باشد و اما مصوره پس چو اینست که حرم کند از او
حسب کنند تا اینکه بهر دصیر ای محبوبی مسمک علی القتل و این نیز
لا افعال کفار بوده و در بین مسلمانان همی از آن واقع شده و حرمت آنها



باعتبار عارضه موثقت زیرا که مذکور شد که شرعیّه ممکن بود و جعل نماید
 پس مینه و حرام باشد البته **مسئله** در باب اینک چه وقت جایز
 میشود شرعا اکل مپنه و تقصیل قول درین خواهد بود در بیان حال
 مضطرین یا کل مجربان انشاء الله سبحانه **تذکره** کوششهای آن صاحب
 در بازار اسلام فرمودند جایز اکل است و تقصیل از ذبح آن و ذبح آن
 و کفایت ذبح آن در کار نیست روایت شده در کتاب کافی و نهند **الحکم**
 بسندی حسن که صحیح از فضیل و زراره و محمد بن مسلم آنها را سوالوا البصیر
علیه السلام عن شاة اللحم من الأسواق وما بدی ما یضیع القصابون فقال
علیه السلام کل اذا کان فی سور المبلین ولا تال عنه روایت کرده اند
 و زراره و محمد بن مسلم که سوال کرده اند ایشان حضرت اباجیف فرموده
 علیه السلام را از خریدن گوشت از بازارها و جالی آنکه معاوم نیست
 میکند قصابان بجهتی در امر ذبح و اداب آن پس فرمود حضرت علیه
 که بخور هر گاه باشد در بازار مسلمین و سوال و تقصیل ممکن از حال آن
 و در کتاب نهندب الحکم همین حدیث شریف بسند دیگر نیز روایت
 شده از زراره و درین هنگام ختم میکنم بحث از عارضه موثقت با اجماع

بسم

میکنیم بذکر بقیه عوارض محرمه مستعینا بالله عی و بیعت و بیعت
 یحیی و هو حی لا یموت بعد الخیر هو علی کل شیء قدير **بکری و کبری** از غنوه
 مذکور است امیدن خمر است پس هر گاه پاشا مدجون جلال گوشت
 بخرد او عقبان ذبح نمایند از ما بدیش گوشت از او خورده نمیشود
 آنچه در جوف است از دل و حکر و امعایان قول مشهور این درین
 نقالی گفته مکره است خوردن آنچه در جوف است و مسند قول
 مشهور است که روایت کرده زید بن شحام عن الصادق علیه السلام انه قال فی
 شاة شرب خمر حتی سکرتم ثم ذبح علی ناک الحمال لا یؤکل ما فی بطنها
 روایت کرده زید بن شحام از حضرت صادق علیه السلام که فرمود در باب گوشت
 که پاشا مد شراب آنکه مسک شود پس ذبح کرده شود آن در آن حال
 نمیشود آنچه در شکم است و علامه جلی طاب ثراه در کتاب مختلف گفته
 که شراب بخورید پس در این طایفه آن معلوم که بعضی از امعا زایل
 شود پس اقدام بر اکل آن اقدام بر اکل چیزیست که معلوم نیست باجهت
 بلکه مطلقا است چرمان و سند روایت در کتاب کافی و نهندب
 شیخ است اما در مختلف گفته که ما رواه زید بن شحام فی الموثق و صحیح

علاقمه رحمة الله ابراد عوده نیز ضعیف است زیرا که انتقال میشود و حکم
 حلیت مستحب است و اصل عدم بقای اجزای خمر است و این در بین
 کلابوکل را در حدیث بر کراهت جعل نموده و قبل از آن شده چون در حکم
 کراهت قوت دلیل را بر ضرر و غیره میداند و قول این در بین نظر بر دلیل
 قویست و احتیاط در عمل مشهور است و عمل حکم گفته اند در حدیث
 مذکور نیست **بجز در کرب** از عوارض مذکور شهر خوردن از شوکت
 هرگاه بخورد جوان محال شوکت را پس اگر در مدتی باشد که گوشت
 برود و استخوان محکم شود هر چه میشود آن جوان و کسل آن جوان و اگر
 در کمتر از آن مدت باشد مکره میشود و مستحب است که اندک استیزی
 از هفت روز بعطف ظاهر یا بشیر ظاهر و بعضی بجای ظاهر جلاد
 گفته اند و این حکم فقهی نیست بجز چون هر چند مثل آن باشد در
 نجاست مانند کلب و لئمال غدهی بعضی دادماند و اگر جوان محال
 انسان بخورد بجای که مذکور شد مکره میشود و اگر بول باشد
 پس در نجاست از او بیدشت آنچه در جوف است و مستند این احکام
 اخبار است که سند آنها ضعیف است اما احوال رضوان الله تعالی

عل

عمل با آنها کرده اند **فایده** بدانکه کجاست و منشا حرمت کل یا کراهت
 گاه در نفس ماکول میباشد با عینا مخصوص کل و تفصیل این است
 که حکم و انا و خالق توانا سبحانه و تعالی عز منزه الخلق و مماثل
 الاشیاء در وقتی که از پاره بندگان خود را و بد آورده اما و عیب خود را
 و قرار داده در ایشان آلاتی که در وقت قبض را و در وجه گفته
 در ابدان ایشان عجایب شاعر و جواسرا و خلق کرده در اجسام ایشان
 غراب درک و احساس را عالم بوده با شایبی که نافع با بنزاج و موافق
 این است نراج باشد پس جلاد کرده آنها را برای ایشان از روی تفصیل
 و امتنان و واقف بوده با عینا که مضر با این طبایع و اصلایم با این آثار
 و منافع بوده باشد پس حرام کرد اینها را برای ایشان مخصوص خود و امتنان
 چنانکه در اخبار صدق آثار و او دشمن مثلا اکل میشه در خبر آمده که
 مورث هر که مفاجات و خوردن خون باعث ملامت و کفر و دهن
 خلق و مساوت قلبت و خوردن کل موجب بیماری و نقان و ضعف
 قوت است و نظایر اینها از آنچه در ابواب عمل تجریم اشیا مذکور و مشهور
 و ظاهر و مناسب است که در این باب و این مقام این نوع از تجریم ملحوظ و

باشد و اطلاع برین از تشخیص شارع بعین وجهت مجرم با امر بدین تشخیص
 حکم مجرم بخصوص تصرف اکل شیء حاصل نباشد و ظاهر اینست که
 این عوارض محرمه را که مذکور شد مشارکتی بوده باشد با اعیان محرمه
 از رهگذر علی بن مجرم از افساد طبایع و ابدان و اضرائع قوی و اخلاق ^{شاید}
 چنانکه از نفس شارع بعین وجهت بعضی و غیر اینها خصوص حکم مجرم با اکل سفاه
 میگردد برین که اینها درین مقام لایق و مناسب باشد و گاه باشد که منشأ
 وجهت جرم در ماکول باشد ^{باید} باغنیاء خصوص اکل جوز مال معصوم
 و بیع بدیع ناسد و امثال آنها که مطلق تصرف در آنها اشاع حرام ^{نفسه}
 و خصوصیت اکل با منظر و نداشتن و چون اکل نیز یکی از افعال ^{شاید}
 جرم اشاع و گاه باشد که در اکل باشد چون اکل ریض و جنب و مانند آن
 و آنها درین مقام منظور نیستند و در بعضی از این قبیل عوارض که بعضی از
 اصحاب درین باب فرموده اند و در نسبت که بالتبع و اشطر او باشد و آن
 مقام مناسب این اجزای کتاب غضب و بیع و نظایر آنها از ابواب
 فقه است و شاید که منظور بعضی از اصحاب که گفته اند که اکل از این است
 و ضنه جرم است ماکول ^{باید} یعنی و قرب این چیزی باشد و اظاهرت

کجاست

که حرمت صفت فعل مکلف میباشد نه صفت عین و الله اعلم بحقیقت **الحکم**
 در ذکر چیزی چند کجاست از آنچه بعضی از اصحاب رضی الله تعالی
 عنهم بانتر و غیر از آنچه در حرام شده اند کجاست خون و حرمش آن محل حکم
 و در باب آن که مذکور است اما تفصیل قوله در آن پس خواهد آمد بعد ازین
 ان شاء الله سبحانه و دیگر کجاست کجاست کجاست و دیگر قضیه که ذکر باشد
 دیگر اینست یعنی قضیه این دیگر کجاست یعنی سر کجاست و در حکم حیوان باشد
 دیگر کجاست یعنی کجاست جمع شدن بول است و دیگر کجاست یعنی کجاست
 کجاست و محل جمع شدن و صفت است و مانند کجاست با کجاست کجاست
 مشبه یعنی کجاست یعنی کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست
 و بعضی گفته اند کجاست و کجاست و در حرمش این کجاست کجاست
 و باطن آن دیگر علیاً کجاست کجاست و سکون لام و بای و حرمش و الف
 مدوده و در عصب کجاست کجاست کجاست از کجاست تا اصل دم دیگر
 نخاع کجاست کجاست کجاست از دماغ کجاست و در میان ظهر کجاست کجاست
 هم بسته دارد و قوام حیوان بدندان میباشد و شیخ ذین الدین علیه السلام
 در کتاب سالک و موضعه بهم گفته که در بین همدت و این مخالف گفته

اهل لغت منبأ بهر که در و تیز گفته اند که رگ است در دل که هرگاه قطع شود
باقی بمینماند صاحبش دیگر عدد که در گوشه میباشد و در پیه بنشیند
و غده را بقاری می گویند و دیگر اشباع را اصول انکه است
منفصل بعضی ظاهر گفت و مراد بان در حیوانات عصبها و امثال آنها
که مجا و رطوف باشد دیگر خزیه دماغ و آن چیز است در وسط دماغ
خاکستری رنگ شده بگرم بقدر بخودی تمییز نماید که در بعضی فصل
مردمک چشم که ابصار بان واقع میشود در تمام حرم چشم و شیخ طوسی
علیه الرحمه این جمله متنازه را ذکر کرده و محمد بن ادریس ذکر کرده و جمعی
و دیگر از فقها نیز ذکر کرده اند و در بنیت که این در بین حمله الله تعالی
از راه مجاب است حکم غیر هم از اشیا کند و اگر نه اینجا ضعیفی دارد با آنکه
او عمل بخیر و اجدد نمیکند و انجای ظاهر بنیت که جلالی آن ظاهر است
و شیخ مفید رحمه الله تعالی گفته که خورده نمیشود از اقسام و حیوانات
برای لکن آن مجمع چون فاسد است و خورده نمیشود و قصبه ایشان
و منعرض غیر اینها شده است و سلا و زعمد الغزیز علی الرحمه نیز بنیت
او گفته و سید مرتضی علی الرحمه گفته از آنچه منفر دندان امامیه

تجربیم خوردن لحال و قصبه و خصیبتان و دم و متنازه است و این
چند رحمه الله گفته مگر و هفت از کوفتند لحال و متنازه و غده نخاع
و دم و قصبه و انشین و علا و حلی طاب تره احتفال داده که مراد بان
چند از کراهت ناخوشی ویدی باشد که بجهت رایج شود زیرا که گوا
گاهی بان معنی سنجل میشود که اهل اصطلاحی و ابو الصالح رحمه الله
مکره داشته نخاع و عروق و مراره و وجه حلقه و خزیه دماغ و اول
حلی رحمه الله در کتاب مختلف قابل بحرم لحال و خون و قصبه و فرشت
و انشین و فرج و متنازه و مراره و مشبه شده و ما بقی را مکره داشته
و آنها که گفته اند که اشیا از ذبیحه چهارم منظور ایشان از اخرج ماهی
و ملح است چون در آنها ذبح بنیت و این اشیا را از آنها جرمه عیبند
اما ذبیحه که گفته اند شامل حیوانات صغیر مانند عصقور و قوت و قول
تجربیم همراهها در آن قسم حیوانات کوچک خالی از اشکال بنیت و اول
از اگر اجزای آنها اجتناب کرده جدا کردن این مذکور است از اجزای صغیر
انها کال صعوبت دارد و حکم مجاب است همراهها در آن حیوانات نمیتوان
هکذا در حیوانات بزرگ چه نیز حکم مجاب است هر اشکال دارد چنانکه

علما نیز گفته اند بل در طحال و قصبه و فرت و دم و انقباض و غیره
کرده اند و اخبار و آورده درین باب بخیفی دارد اما از برای خروج از
عمیق بخلاف همه امکان اجتناب اولی و کویط است و اما اخبار پس
روایت شده در کتاب کافی و نهضت الایحکام از ابن ابی عمیر عن بعض
اصحابنا عن ابي عبد الله علیه السلام قال لا یؤکل من الثیة عشرة اشیاء
الغرف و الدم و الطحال و النخاع و العلبا و العند و القصب و اللیذان
و الحیا و المرارة و روایت کرده ابن ابی عمیر از اصحاب ما از حضرت
ابو عبد الله علیه السلام که فرمود که خورده نمیشود از کوسفند ده چیز و
شمرده آنها را و تعبیر آنها مذکور شد و حیا را جوهری رحم نماند گفته است
و مراد فرج است و درین حدیث همین ده چیز مذکور است و عبارت
یادی از کسفر درین ده چیز میباشد و کوسفند نیز دارد و در
روایت شده از اسمعیل بن مرعش علیه السلام قال لا یؤکل مما یكون
فی الابل و البقر و الخنم و غیر ذلک مما لحمه حلال الفرج بما فیها ظاهر
و باطنه و القصب و البیضان و الشیمه و هو موضع الولد و الطحال
دم و العند مع البرق و الخ الذي یكون فی الصلب و المرارة و الخ

در الهیة

و الخیزة التي یكون فی اللیغ و الدم روایت کرده اسمعیل بن مراد
از ایشان علیهم السلام گفته که خورده نمیشود از آنچه میباشد در شتر
و گاو و کوسفند و غلبان جوانی که گوشت آن بچلک فرج با آنچه
در پشت ظاهران و باطن آن و قصب و بیضان و شیمه و آن جای و کلا
و طحال برای اینکه آن خوفت و قد ها که با رها میباشد با اینکه بعضی این
باشند که عده ها خورده نمیشود با رها یعنی آنها خورده نمیشود اما
قدری خلاف ظاهر است و چیزی که میباشد در فقرات استخوان است یعنی
نخاع و مراره و جدها و خوزه که میباشد در دماغ و خون و این حدیث
چهار چیز از آن با نیز چیزی ندارد یعنی فرت و مثانه و علبا و اشاج
در روایت شده در کتابین از ابی حنیف و اسطی رفعة قال امر ائمة المؤمنین
بالفصا بین فنها هم عن بیع سبعة اشیاء من الثیة تملیهم عن ج الدم
و العند و اذان القواد و الطحال و النخاع و الحصى و القصب فقال
له بعض الفصا بین یا امیر المؤمنین ما الکید و الطحال الا سوء فقال
کذبت یا کذبت یعنی توین من ماء ایتک بخلاف ما بینها فانی کبد
و طحال و توین من ماء فقال علیه السلام شیء الکید من وسطه و

الطحال من وسطه تم امر علیه لسلام فرساقی الما جمعاً فابيضت الكبد
 ولر بعض منهن شامی ولر بعض الطحال وخرج ما فيه وبقی جلد وعروق فقال
 له هذا خلقت ما بينهما هذا لحم وهذا دم روايت شده از ابو يحيى باسحق
 برده است و روايتي باو هم که در میان بوده اند نام نبرده هکت گذشت
 حضرت امير المؤمنين علیه السلام بقصایها پس فرمود ایشان از اربع هفت
 چیز از کوفتند نه فرمود ایشان از اربع خون و غذاها و از نفاذ و غیره
 آن خواهد آمد و طحال و نخاع و حقی و قضیب پس گفت این حضرت بعضی
 از ضایعین با امیر المؤمنین بخت جگر و طحال مکمل یکدیگر بجو طحال
 هم کوشی است مثل جگر اینی از اربع ان غیر باید پس فرمود با حضرت
 که در دفع کهنی ای کلمه وان معنی لیم و دلیل است با کسی که او آب منی کهن
 نداند بیار برای من و نظرف بجوی از آب آگاه سازم ترا بخلاف میا
 اینها پس آورد آن مرد جگری و طحالی و در نظرف از آب پس فرمود حضرت
 علیه السلام بشکافید جگر را از وسطان و طحال را از وسطان بعد از آن
 امر فرمود حضرت علیه السلام پس گذاشتند هر دو را در میان آب پس سفید
 رنگ شد جگر و کوفتند از آن چیزی و سفید شد طحال و رفت هر چه در ^{آن}

ان

آن بود و باقی ماند پوستی و رگها پس فرمود حضرت بان حساب که
 اینست مخالفت میان آنها این یعنی جگر کوفتند و این یعنی طحال کوفتند
 و دیگر فریب بمضامین آنچه مذکور شد اجزا و صغیره کاشان هستند ^{نیز}
 علماء مکرره داشته اند خوردن کلبه را که کرده گویند همچین خوردن
 رگها را و از نفاذ او را و آن دو عرق سفید است از نظرف بالای دل بر آمد
 و در کوهت کلبه روایت رسیده مضمون مذکور است معلل با اینکه محل جمع
 شد ز بول است و سفید کراهت عروق ظاهر روایت انجیل نیز مراد باشد
 که مذکور شد بنا بر این احتمال و سفید کراهت از نفاذ روایت بخوبی
 که مذکور شد و گفته اند علماء که اگر بر این کس طحال را با کوشش پس اگر
 شکافی داشته باشد طحال حرام میشود آنچه باین تر از آن باشد زیرا
 که خون طحال میرسد بان و باعث حرمتش میشود نه آنچه بالا تر ^{سایه}
 باشد و باید شرط این کرد که معلوم نباشد رسیدن خون طحال با آنها
 و اگر طحال شکاف نداشته باشد هر چه با او باشد حرام نمیشود خواه
 باین تر باشد یا بالاتر زیرا که طحال حجابی دارد و خون از آن نمیدرشد
 بخارج و مشغول است بر این حکم روایت عمار بن موسی که در کتابین مذکور

و در روایت سکونی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مذکور است که المیزان
صلوات الله علیه نمی فرود آنچو بدن گوشت جوان تر در وقت اغتلام
آن یعنی همچنان شست و شسته قبل آن بر فتن روی داده و چون سینه چیده
ضعیف است دلیل کراهت بنوازشند و گفته اند جل اکمک و مستنجع
چیزی از اغتام که آدی خود تر چنان کرده باشد و آنچه از غیر ظاهر پیش
کراهت اصل نجس کردن مرقب است از بدست خود از قبیل کراهت نجس
در روز جمعه قبل از زوال و کراهت نجس کوه سفند در پیش کوه سفند
باشند در پیش شتر و بکر که نگاه کند بان و امثال اینها اما اینک خوردن گوشت
آن مکره باشد از برای مرقب با غیر او پیش ظاهر نیست و از روایت لیکن عبا
بعضی از اصحاب را بر آمدن ایشان مسئله را در باب اطعمه را در جای ذکر
اکل میدهد و الا جای بر این مسئله باریج است و روایت در کتاب
تهذیب الحکام نقل شده از محمد بن فضیل عن ابی الحسن علیه السلام انک
له حلت فداک کان عدی کس سمنه لاصحی بر فدا اخذنه فاصیحه
نظر ابی فرجه و رفعت علیه السلام فی ذبحه قال فقال لوما کن احب
لک از تغیل لا زین شیا من هذا ثم ندجه گفت محمد بن فضیل که گانتم

مجنون

بحضرت ابی الحسن علیه السلام که گردانیده شوم من فدای تو بودم نزد
چیزی که در به کرده بودم از آنکه قربانی کنم بان پس چون گفتم از آن پیشوا
از آن نگاه کرد عین پس هم آمد بر بان و رفت شد بر آن عبد از آن ذبح کردم
من از آن گفت محمد بن فضیل که فرمود حضرت که بنوادم من اینک دوست دارم
برای تو مگر یکی این کار را از جهت مکن چیزی از این را پس ذبح کنی تو از آن
بحث مباح در ذکر جوانان بر تبه غیر بنده بدانکه اگر است از جمله
جوانان بر تبه خوک و حرمستان اتفاق اهل اسلام است و در آیات
کریمه تصریح بان واقع شده دیگر است و اکثر اهل اسلام فایده این
مکره مالک از عاقله دیگر که بخواه و خشی باشد و خواه اهل و مطلق کرده
در بنو مالک و بعضی از شافعیه که مطلق کرده در جلال بدانند و بعضی
دیگر از شافعیه فرق کرده اند میان وحشیه و اهلیه بان پس وحشیه
جلال دانسته اند و اهلیه را حرام و قیاس کرده اند از مباح با مباح که وحشیه
از جلال و اهلیه با اعتقاد ایشان حرام دیگر مطلق سباع و مشبع حاکم
بعضی از اصحاب گفته اند حیوانی است که ناخنی یا نای بعضی بدانند
در نه داشته باشد که بانها جمله زود زود و بر جوان دیگر خواه قوی باشد

محرره

مثل شیر و کبر و بلیک و بوز و کرک یا ضعیف باشد مانند گهنا و دود
و دَب و شغال و سبع با زنبق شامل کریم زنبق شود و همچنین خرگوش
اما ظاهر کلام بعضی از اصحاب که دوبه یاد تخت ضعیف است آنست
و تجریم خرگوش را جدا گفته اند بادی از عدم شمول پیدا کند و مالک در
مطلق سباع قابل بگراشتن و او بچینه بچرت و شافعی ضعیف است
مکروه داشته و قوی است با طبع و دیگر مسوخان مانند قبل و بوزینه
و چیز چند که در اخبار از جمله مسوخ شمرده شده دیگر مورد استحباب
فک و خا و پشت و سنک پشت و چلیاسه و سومه و امثال اینها
دیگر ختران الارض و جوهری گفته که آن صفار و اباض است و
واحد آن چتر است و در تخت آن شمرده اند اصحاب ما و عرف و وثر
و جعلها و کرها و امثال اینها را اما دلیل جرم آنها که مذکور شد در نظر
فرمانجیه امامیه رضی الله تعالی عنهم اتفاق در اقامت و قول صحیحی
در حلال و حرام نیست بلی از بعضی از عامه خلافتها نقل شده و در رسالت
نیز دلیل است چون هر چیزی جرم است خصوصاً بخل العین و در بعضی
جاست نیز دلیل میشود مثل ختران الارض و بعضی دیگر از اینجند نظر کرده

و باره سمیت دارد و هلاک یا مضرت است و از آن جهت نیز جرم است دارد
و اما در اخبار پس حکم اینها متفرق مذکور شده و روایت شده از پیغمبر
صلی الله علیه و آله که هر فرمود از هر صاحب نابی از سباع و صیاد و حیوان
از طیر و نجیب و نجس است که با آن قوت نماید بر مرغ دیگر چنانکه در نظر
و امثال اینهاست روایت شده در کتاب کافی و نهضت و احکام پسندیدنی
کالتصحیح از نجلی عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال کل ذی ناب من السباع و نجیب من الطیر حرام قال لا تأکل شیئاً من
السباع روایت کرده جللی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام گفته که بدین
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر صاحب نابی از سباع و صیاد
از طیر حرام است و فرمود حضرت ابی عبدالله علیه السلام که خوردن و چیزی از
سباع را و روایت شده بسند حسن کالتصحیح در کافی و صحیح در نهج
از داود بن فرقد بن ابی عبدالله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال کل ذی ناب من السباع و نجیب من الطیر حرام و روایت شده در کتاب
از حسین بن جالد قال قلت لابی الحسن علیه السلام ای کل لحم الفیل اقل
لا تغفل لوقال لا تأکل من لحمه و قد حرم الله عن رجل الامساخ و لحم ما مثل

بها فی صورها گفت حسین بن خالد که عرض کرد من بخیر است حضرت زین ابی
الحسن علیه السلام که ای اجل است خوردن گوشت قبل پس فرمود حضرت که
نه پس گفتم از چه جهت فرمود حضرت از برای آنکه شیبه بمسوخ است و
بجفتی که حرام کرده خدای عزوجل مسوخات را و گوشت چیزی را که مانند
آنها باشد در صورت آنها و حاصل است که افسان که مسخ شود آن خوردن
حرامست و بهر صورتی که آن جوان شده جوان بان صورت نیز حرامست
و چون افسان در صورت قبل مسخ شده پس هر فعلی حرامست و روایت
در کتاب بنی سندی حسن کا تصحیح زین ابی عبد الله علیه السلام قال
عن اکل العقب فقال ان الضب والفاة والقرده والحنان بر مسوخ
گفت چلی که سوال کردم حضرت با عبد الله علیه السلام را از خوردن سواد
پس فرمود حضرت که بدستی که سوسمار و موش و بوزنیکان و خوها
مسوخند و ظاهر است که حرامست مسوخ معلوم ایشان بود پس در روایت
این باشد که سوسمار و اجمل مسوخ است پس خوردن آن حرام باشد و در روایت
محمد بن حسن اشعری از حضرت زین ابی الحسن رضا علیه السلام کرد در کتاب بنی نفل
شده مذکور است که قبل و کرک و خرگوش و بوزینه و چوک و سوجار

حرفی

و موش و عقرب و دب و چلیاسه از جوانات بر به غیر برین مسوخ
و بحث مسخ شدن هر یک ذکر شد و بعضی دیگر از اجزاء قریب بعضی
آنچه مذکور شد وارد شده اما اخبار دیگر نیز معارض این اخبار روا
شده چنانکه در کتاب نه ندب الاحکام بنی سندی صحیح روایت شده از
جلیبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلح اکل شی من السباع انما
لا کرهه و اقذره روایت کرده جلیبی که فرمود حضرت با عبد الله علیه
که صالح و شایسته نیست خوردن چیزی از سباع بدستی که من مکروه
میدارم از او کیف میشمارم از او ممکنست حمل لفظ کراهت که در بین
حدیث شریف واقع شده بر معنی که شامل حرامت نیز باشد چنانکه در روایت
و حمل آن بر این معنی خصوصاً در اخبار بر عهد نیست چیزی شایع استعمال
کراهت در معنی مقابل حرامت ظاهر است که در کلام فقهاست و
ابن ساد در کتاب بنی سندی روایت شده بنی سندی صحیح از زین ابی جعفر
علیه السلام قال ما حرمت الله فی القرآن من ذوات الا الحیة و لکنه التکره
روایت کرده زین ابی جعفر بنی سندی صحیح علیه السلام که حرام کرده است
خدای تعالی در قرآن دایره را مکروه و لکن آن مکروه داشتن است

بعضی آنچه بعضی از روایت دیگر دارند که اهدت و در بخت بدین عمل کرا
 بر معنی شامل اصطلاحی می توان کرد و اینکه از قرآن مجید حرمت جوانی غیر
 خوف صریحاً ظاهر نشود و منافاتی با این ندارد که از گفته نبی صلی الله علیه و آله
 حرمت بعضی ظاهر شده باشد و شاید که حرمت آنها در مرتبه حرمت خوف
 نباشد و ممکن است که بجز صلی الله علیه و آله و آخوندی فرموده باشد بعضی
 آنچه از آنرا و بنیادی عز و وجل اجازت حکم آنحضرت فرموده باشد چنانکه در
 کتاب کافی بابی مذکور است مشتمل بر اجابت شیبا که بنیادی عز و جل فرمود
 اجکام رسول فرمود و حکم چند هم بفرمود که اینحضرت فرار داد و حق
 تعالی اجازت فرمود و ایضا در کتاب مذکور روایت شده است بدین معنی از
حاجد بن عثمان عن ابی عبد الله قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله عز و
النفس و کان بکره کثیری و لا یجزی طاقی بالاربعه کرهها و لم یجزها و ا
 کرده چنانکه عثمان فرمود و حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمود بجز
 صلی الله علیه و آله و آخوندی و النفس یعنی غیر راغب بعضی از اشیاء و مضرف از
 پارچه های او بود چیزی که مکروه و باجوش میباشد چیزی را حرمت نمیکرد و از
 پس آورده شد بجز کوش بعضی آورده اند و او نیز کوش را پس مکروه و داشت از

و حرام نفرمودند و ایضا در کتاب مذکور روایت شده است بدین معنی صحیح
 از محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل عن سباع القطر و الخشخشی
 ذکر له الفناخذ و الطواط و الجحر و البغال و الخیل فقال لیس لیس لیس لیس لیس
 ما حرمت الله فی کتابه و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله بوم خیر عن کل حیوان
 الحر و انما نهیهم من اجل ظهورهم ان یقینوه و لیس الحرام حریم ثم قال فراء
 هذه لایزال لایجدینا اوحی الی محمد بن ابی الخیر الایز و روایت کرده محمد بن
 مسلم از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام که سوال کرده شد از حضرت
 از سباع طبر و وحش حتی اینکه ذکر کرده شد در حدیث و اخبار ایشان و در
 و جوهری گفته که آن خطاف است که بر سبک باشد و بعضی گفته اند که کثاف
 و الاغنها و اسرها و اسبها پس فرمود حضرت که نیست حرام مگر آنچه حریم
 کرده خدای تعالی در کتاب خود و تحقیق که نهی فرمود رسول الله صلی الله
 علیه و آله روز خیر و در آن خوردن کوشتهای الاغنها و نهی فرمود ایشان
 مگر از برای پشه های آنها که بار بر میداشت که بر طرف نکند آنها را و بار
 بر زمین نماند و نیست الاغنها حرام پس گفت باوی که فراء فرمود حضرت
 که چه فل لایجدینا الخرا اشاره باینکه آنچه درین باب گفته اند مذکور شده

چراست و آنها که گفتند در راه مذکور نیست و دیگر هم بعضی اخبار قریب
بعضی سبب آنچه مذکور شد وارد شده و شیخ طوسی علیه السلام از قول کرده است
منفیّه در این اخبار را بر حرمت معتقد شده که هر یک از قرآن مجید طاعت
شود و نفی آن منافاتی با بقای اصل حرمت که نفی موهوم بقدر حلی الله علیه
ظاهر شده باشد و خوردن آن فی الجمله مستحق اوم و عقاب باشد ندارد و خبر
از اصحاب رضوان الله علیهم حمل از اخبار بر نفی حرمت فرج کردن و تذکیر
نمودن این حیوانات کرده اند نفی حرمت خوردن و این بسیار در دست
و اهداست از آنچه شیخ طوسی علیه السلام گفته و احتمال آیه نیز برود چون
موافق مذاهب بعضی از عامه هست و الله تعالی بر هر تقدیر با وجود چنین
شهرت با اتفاق از امامیه رضوان الله تعالی علیهم بر حرمت این حیوانات
اجتناب از آنها ضروری است **نسخه طوسی** در رد حیوانات غیر پرند و غیر بیابان
جلالت از حیوانات بحیرت مایه فلس دار با اتفاق اهل اسلام و اگر در اصل
خلف فلس دار باشد و فلس از بدن آن آجیان از ابل شود با اینچنین مثل
گفتند که فلس ضعیفی دارد و مایه بیخوبیت خود را بر لب میمالد تا فلس از
بدن آن زایل میشود و نقل شده که با نعو و مسکند و آنچه غیر مایه است از حیوانات

بحیرت

بحیرت غیر پرند و جلال نیست با اتفاق فرقه ناجیه چنانکه بعضی از علما
نقل کرده اند خواه بری جلالی داشته باشد چون کوسفند باشد یا نه باشد
مثل سگ و خوک و کشف و بزغ و سرطان و امثال آنها و نقل شده که
حیوانات بر پرند بحیرت نیز میباشد و نقل نموده اند که حیوان هزار و چهارصد
قسم است هشتصد قسم از آن بحیرت و ششصد قسم بری و بعضی از عامه
هم حیوانات بحیرت را جلال داشته اند و بعضی دیگر مایه آنچه بری آن
حالات جلال داشته اند و آنچه حرام است حرام چون سگ و خوک
اما آنچه از نوع مایه باشد و اصلا طبعی نداشته باشد در بر حرمت بحیرت
بکسر جیم و راه ممله مشدده مکسوره و گاهی حرمت نیز بکسب نیز باید
نایمه نقطه خلاف صریحی از علما یا ظاهر نیست اگر چه اخبار اختلافی
دارد اما در زمان بکری نقطه دار و مبهم شده و رای هم در زهر
بیای و نقطه از این نیز گاهی بکسبند و زهر برای نقطه دار معنوی
و های ساکنه و مایه ای پس در بیان علی اختلاف و مشهور و قول بحیرت
اینهاست و بعضی دعوی اجماع بر حرمت نیز کرده اند اما مخالف ظاهر است
و منشأ این خلاف اختلافی رو باقیست و بیان مستثنی از اهل لغت با آن

فصحا برای این اصناف باقی نظر غیر سلب این قدر معلوم میشود که از
اصناف فی فلسند بجز زهوک استنباهی در کلس در باشد بانه اما در
خبری واقع شده کلس نزارد و ما را می معروفست و اما روایان در
دین باب پس روایت شده در کتاب کافی و نه تدبیر الحکام بسندی صحیح
از محمد بن مسلم قال قرانی ابو جعفر علیه السلام شیئا فی کتاب علی علیه السلام
فاذا فیه لمنکم عن الجرب و الماراهی و العافی و الطحال قال قلت لک
الله ان اوتی بالتمک لیس له قشر فقال کما له قشر من التمسک و ما کان
لیس له قشر فلا تاكله گفت محمد بن مسلم که نمود بن حضرت ابو جعفر علیه السلام
چیزی که خواندم در کتاب علی علیه السلام پس در اینجا بود که نمی بکنم شما را از
جرب و ما را می و طافی و طحال و مراد بطافی ما هبها است که مرده بر این
ابا فناده باشد و بر روی آب که در خواست بید و اهی چون ترک ما هبها ^{علیه}
کجا اب مرده باشد بدون جی و تعجب طحال پیش گذشت گفت محمد بن مسلم
که عرض کردم بجزیرت ابو جعفر علیه السلام که صحت کند ترا خدای تعالی بدین
که ما آورده میشود یعنی می رند پیش اسم که بخت برای آن فلس پس ^{بود}
حضرت که بخور هر چه با فلس داشته باشد از ماهی هر چه بوده باشد که بنا

بسی

برای آن فلس پس بخور آنرا و در کتابین مذکور بن بسندی صحیح روایت
شده از حماد بن عثمان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک ایضا
ما یؤکل منها فقال ما کان له قشر قلت جعلت فداک ما نقول فی الکعبه
قال لا بأس باکله قال قلت فانه لیس له قشر فقال لی و لکنما حوت بسنه
الخال و تخنک بکل شیء فاذا نظرت فی اصل اذنها وجدت لها قشر روا
کرد حماد بن عثمان که گفتم بجزیرت ابو عبد الله علیه السلام که در ایند شوم فدا
نوما هبها کدام از آنها خورده میشود فرمود حضرت که هر چه بوده باشد
برای آن فلس گفتم که در ایند شوم فدای تو چه میفرمائی در باب کعبه قشر
با کی نیست بخوردن آن گفت حماد گفتم پس بدستی که آن نیست از برای آن
فلس فرمود لی و لیکن آن ماهی بدخوبتست جهال خود را بهر چیزی پس ^{قشر}
که نظر میکنی در پنج گوشه آن می بانی از برای آن فلس و روایت شده
کافی بسندی حسن کالصحیح و در نه تدبیر بسندی صحیح از عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی علیه السلام بالکوفه بر کعبه
رسول الله صلی الله علیه و آله ثم تم بسور الحجاب فبقول لا تاكلوا
تبعوا من التمسک ما لم یکن له قشر روایت کرده عبد الله بن سنان که فرمود

حضرت ابو عبد الله علیه السلام که حضرت علی علیه السلام در کوفه سوار میشد
با ستر پیچریصل الله علیه و آله پس بر روی میفرمود بیازار ما هبها پس میفرمود
که بخورید و میفرمود و شیدا ز ما هبها آنچه را با ستر از بری آن نفس و همین مضمون
روایت شده در کتاب ابن اصبهان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
و در روایت شده در کتاب نهضت الکرام از ابن فضال از چند نفر از اصحاب
ما عن ابی عبد الله علیه السلام قال الجوی والماء ما هی الطافی حرام فی کتاب
علی علیه السلام روایت کرده اند که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که جوی
و ما را ما هی طافی حرام است در کتاب علی علیه السلام و در کتاب مذکور در
شاه از ابی سعید قال خرج امیر المؤمنین علیه السلام علی بن ابی طالب
الله علیه و آله فخرجنا معه نمشی حتی انتهینا الی موضع اصحابنا
فجمعهم ثم قال ندرون لای شی جمعتم قالوا لا فقال لا فتنزوا لک
ولا الماء ما هی ولا الطافی علی الماء ولا یبعوه گفت ابو سعید که بیرون
آمد امیر المؤمنین علیه السلام سوار بر اسب رسول الله صلی الله علیه و آله
پس بیرون رفتیم ما در خدمت آنحضرت پیاده تا اینکه رسیدیم بموضع
اصحاب ما هی پس جمع فرمود حضرت آنها را بعد از آن فرمود میباید بدان

برای

برای چه چیز جمع کرده ام شما را که نهند بر پس فرمود که سخن بر حجت و
ما را ما هی و نه آنکه سرده بر روی آب باشد و میفرمود و شیدا هبها پس از اینها
و دیگر اخبار که صریحا با صنادید دلالت کند بر حرمت این اوصاف از ما هی
با مطلق ما هی به نفس بسیار روایت شده و اما اخباری که بر حجت که ما را
این اخبار است پس روایت شده در کتاب نهضت الکرام شنیدی صحیح از محمد
حلی قال قال ابو عبد الله علیه السلام لا یکره شی من الحیوان الا الجوی که
حلی کوفه فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که مکروه نیست صنفی از ما
مکروه جوی و ظاهر لفظ این حدیث شریف دلالت بر کراهت جوی و نفی
کراهت از غیر جوی دارد و بر فرض حمل کراهت معنی حرمت دلالت بر نفی
حرمت غیر جوی میکند و این نیز بخلاف اخبار سابقه است و در کتاب مذکور
همین مضمون روایت شده از حکم از حضرت ابو عبد الله علیه السلام و در
مذکور روایت شده شنیدی صحیح از زراره قال سالت اباحقیر علیه السلام
عن الجوی فقال وما الجوی فقلت له فقال لا احدیها احدی الی محرم
علی طاع بطعن الی اخر الا بیه ثم قال له یحرم الله شیئا من الحیوان فی الفران الا
الخنزیر و بینه و بیکر کل شی من الخیر لیس له قشر مثل الورق و لیس بحرام انما

هو مکره کهنه زاره که سوال کردم حضرت با جعفر محمد باقر علیه السلام
از حریت پس فرمود که چه چیز است حریت پس وصف کردم از ان برای آنحضرت
پس خواند حضرت که بسم الله الرحمن الرحیم و اما آنرا بعد از آن فرمود که
چرا نکرده است خدای تعالی چیزی از جنون را در قرآن مگر جنون را ^{مکروه} و
هر چیزی از جنون که باشد از برای آن پوستی مثل فقر یعنی فلس و پوست حرام است
که نیش آن مکره و با بریدش شریف دلالت دارد بر نفی حریت حیوانات
بجز پرندگان که بریزد بر جنون و قربت عصیان این روایت شده در کتاب مذکور
بسنده صحیح از محمد بن مسلم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام و در نیش حمل
این اخبار بر تفسیر خصوصاً اینکه اسلوب حدیث زاره قدری یاد از نیش
مبدها ز سوال کردن حضرت علیه السلام که چه چیز است حریت و خواندن
آنکه برید جواب سوال و فرمودن که در قرآن مجید خدای تعالی چیزی از جنون
غیر جنون را حرام نکرده و نام نبردن فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و احتمال
نفی حریت مخلوقه که صریحاً از قرآن مجید ظاهر شود نیز دارد چنانکه پیشتر
شد و اما جمع میان اخبار بحال اینها بر نفی مطلق حریت چنانکه ظاهر است
حل اخبار سابقه بر کراهت چنانکه بعضی از اصحاب رضوانه تعالی عندهم فرموده اند

قدر بعدی دارد و باید با بل نفی حریت حریت لکن حیوانات بجز نیش شده
و قول صحیحی از ظاهر نیش و الله تعالی و همه امکان اینها با اکل
ماهی بی فلس با وجود ورود چنین اخباری ضرورت است و اما اخباری
که در باب حریت خصوص بعضی از اصناف ماهی فلس در حرمت خصوص
انواع حیوانات بجز غیر ماهی وارد شده پس روایت شده در کتاب
حسن از عمر بن خطبه قال حدثنا الربیع بن یاسر عن صفیة بنت
علی ابی عبدالله علیه السلام قال سمعنا افعال کلها و قال لها قترت کنت
عمر بن خطبه که در این روایت ریشها را خشک در همیانی تا اینکه داخل شدم
با آن بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام پس سوال کردم آنحضرت را
از آن پس فرمود که بخور آنرا و فرمود که از برای آن فلس هست و ریشها
برای مہمله مفتوحه و بای کفقطه مکسوره و بای و فقطه زایا بین
ساکه و نای سه فقطه و الف مقصوره است و در مکاشفه حضرت
علیه السلام در صحیح محمد بن اسمعيل حریت و بجز او افسند است و روایت
در کتاب تهدیه الاحکام از بوش نیر عبد الرحمن بن ابی الحسن علیه السلام
قلت حدثنا اشد ما تقول في اكل الاربعين قال فقال في لا بأس بك

و لا ريب ان ضرب من التمسك قال قلت فدر روی بعض موالیک فی اکل التمسک
 قال فقال لا بأس کفت بوشن که عرض کردم بحضرت ابی الحسن علیه السلام که
 کرد لپده شوم فدای تو چه بفرمای در خوردن در میان بکره هیزه و روی
 ممله ساکه و بای بکفطه مکوره و بای و بقطه از بایر مفتوحه کفت
 بوشن که در فرمود حضرت پس که بایک نیش بان و از میان حتی از ما هیت کفت
 بوشن که نم تحقیق که روایت کرد بعضی از موالی تو در خوردن ریختا کفت پس
 فرمود حضرت که بایک نیش و در کتاب مذکور در جواب کتابه سهل بن محمد
 طبری بخدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام حلیت ابی بکر هیزه و بای بکفطه
 ساکه و طبری بای ممله مفتوحه و بای بکفطه مفتوحه و روی ممله
 و روز بعد از الف و طبر بکفطای ممله و مسم ساکه و روی ممله واقع
 شده است و روایت شده در کتاب بنی سندی صحیح از علی بن جعفر عن اخیه ابی
 الحسن علیه السلام قال لا یجوز اکل الحری و لا السخا و لا السرطان قال و
 سألته عن اللحم الذی یجوز فی صدف البحر و الفرائز بکل قال ذلک لحم
 الضفادع لا یجوز اكله روایت کرده علی بن جعفر از برادرش حضرت ابی الحسن
 موسی علیه السلام که فرمود جلال نیست خوردن جری و نه لخصات جسم پس

و فتح لام و سکون حای ممله و فاعبغی کشف و نه سرطان کفت علی
 بن جعفر که سؤال کردم آنحضرت را از کوشنی که میباشد در کنارها باد و
 که در میان دریا و فرات باشد یا خورده میشود آن فرمود که آن کوشنی
 بزعمهاست جلال نیست خوردن آن و احتمال میبرد که سؤال از کوشنی باشد
 که در صدقهای مرز باشد یا فتن میشود یعنی کوشنی اصل آنها با کوشنی که
 میان آنها یافت شود و بنا بر اینکه سؤال از کوشنی اصل صدف باشد
 جواب حضرت محمول بر این میشود که کوشنیها غیر لکه کوشنی مرغ و در حکم
 است یا لکه اصل صدف نوعی از مرغ باشد و لکه صدف شود چنانکه
 بعضی میگویند و الله اعلم **فروع القول** اگر صید کند سمکه را پس شکافند
 شکم آنرا و بیایند در آن ماهی دیگر جلال کوشنی کفت اند بعضی از اصحاب
 که جلال است خوردن آن و مستند ایشان درین باب است که روایت شده
 در کتاب بنی سکنی عن ابی عبدالله علیه السلام ان علی علیه السلام سئل عن
 سمکه شقی بطنها فوجد بها سمکه اخرى قال کلهما صحیحاً روایت کرده
 سکونی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که حضرت علی علیه السلام سؤال کرد
 شد از سمکه که شکافند شود شکم آن پس یافته شود در آن سمکه دیگر

فرمود که بخور آنها را هر دو روایت شده از ابان بن عثمان **عنه**
 عبدالله علیه السلام قال قلت رجل اصطا دسمکه فوجده جوفها سمکه
 فقال ابو کلان جميعا روایت کرده ابان از بعضی از اصحاب خود گفتیم بجز
 ابو عبدالله علیه السلام که مردی چید کرد سمکه را پس یافت در شکم آن سمکه
 دیگر پس فرمود حضرت که خورده پیشوند آنها هر دو و سندان هر دو است
 ضعيف است و محمد بن ادریس رحمه الله و بعضی دیگر از علما را اعتقاد است
 که تا آن ماهی بگردد از شکم آن بر نیاید و گفته شود حلال نیست زیرا
 که شرط حلیت ماهی دیگر این است که معلوم نمیشود که در وقت پخت آمدن
 آب زنده بوده باشد پس حکم حکایت آن نمیتوان کرد و شیخ ابوالفاسم
 محقق رحمه الله تعالى و بعضی از اصحاب جواب دلیل از او پرسیدند
 که اصل بقای جان ماهیست وقت بر آمدن زان بنا بر استصحاب حیاتی
 کافی الجملة معلوم است پس شرعی که در هر یک حکمی تحقق در مخرج و پخت
 بحکم استصحاب و روایت چون ضعيف است دلیل نمیشوند اما شایسته
 بر حکم این استصحاب نمیشوند لکن اعتبار این قسم استصحابی در اثبات
 حکم شرعی خالی از اشکالی نیست و تحقیق آن در کتب اصولیه نمیشود پس

بمدان عدلان است از روایتی که در کتب آمده از شکم ماهی

قول ابان درین بحسب دلیل اقوی و باخیاط اقریب است **الثانی** که ماری فرغ
 برد سمکه را پس پرواز اندازد از آنجا بپروازد و رعد او را از شکم آن زنده پس
 اگر نفس آن زنده باشد و از هم نپاشد باشد جلالت و کرامت شیخ
 طوسی علیه السلام را بعد چنان ماهی بگردد است اما اعتبار آن لازم
 و در روایت نیز مذکور است و بعضی از اصحاب اعتبار کردن آن بعد از آنکه
 ماری زنده اند و بنا بر اینکه در مذکور ماهی گرفتن از اعتبار میکت و بعضی
 خروج از آب را کافی نمیدانند و این چند چیز است که در روایت مذکور
 و روایت دیگرین مذکور است از ابوبن اعرین عن ابی عبدالله علیه السلام
 قال قلت له جعلت فداک ما تقول فی حبه ابلعت سمکه ثم طرختها و هی
 حیه تضطرب اکلها قال ان کان فلو سها فذ تسلیت فلا تأکلها وان لم یکن
 تسلیت فکلها گفت ابوبن اعرین که گفتم بجز حضرت صادق علیه السلام که
 کرد اینده شوم فدای تو چه میفرماید در ماری که فرو برد سمکه را پس پرواز
 اندازد از آن سمکه زنده باشد و اضطرار کند یا بخوردم از او فرمودند
 که اگر نفس آن زنده باشد پس بخورد و اگر زنده باشد پس بخور از آن **الثالث**
 اگر مخلوط شود ماهی مرده در آب یا ماهی چید شده و غیر میانشانها نتوان

پس اگر آن ماهی مپته در شبکه صیاد یا حظیره که او نصب کرده برای شکار
 مرده باشد دور نیست حکم بجلت جمیع و اگر در بیابان مرده باشد ظاهر
 اجتناب از جمیع است اما شوق اول پس از جهت آنکه روایت شده در کتاب کتاب
سندی حسن که تصحیح و در نهند با آن حکام سندی صحیح از علی بن سنان
عن الحظیره من الغضب تجل فی الماء للیحیان فندخل فیها الحیان فیوت
بعضها فیها ففان لا یأس بان ثلث الحظیره انما جعلت لاصحابها کتاب
 که سوال کرده حضرت ابوعبدالله علیه السلام را از حظیره از فی که قرار داده میشود
 در آب برای صید ماهیها پس میبرد بعضی از آنها در آن حظیره پس فرمود حضرت
 که نیست باکی بان بدی و حتی آن حظیره قرار داده شده است مگر بجهت آنکه
 صید کرده شود ماهی بان و روایت شده در کتاب سندی صحیح از محمد بن
 مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی جعل نصب شبکه فی الماء ثم رجع الی بینه
 و نزلها مصوبه فانها بعد ذلک وقع فیها سمک فیهون فقال ما
علمت به فلاباس باکل ما وقع فیها روایت کرده محمد بن مسلم از حضرت
 جعفر محمد باقر علیه السلام در باب روی که نصب کند شبکه در آب پس رجوع
 کند بخان خودش و بگذارد آن شبکه را نصب شده پس بیاورد بر سر آن عبد
ازین

فیمن زک

و حال آنکه تحقیق افزاده باشد در آن سمکی پس مرده باشد پس فرمود حضرت
 که هر آنی که قرار داده باشد از دست او پس باکی نیست بخوردن آنچه افزاده
 باشد در آن و قریب عضمون آنها روایت شده از سعد بن زید از حضرت
 ابوعبدالله علیه السلام و حدیثی معارض آنها روایت شده اما صحیح المستند
 و ظاهر این اخبار جلالت مرده در شبکه و خطیر است هر چند مقید و معلوم
 باشد و باین عمل کرده حسن بن عقیل اما شیخ طوسی علیه السلام و بعضی از اصحاب
 حمل این اخبار بر صورت اشتباه کرده اند و اگر چه بعد است از ظاهر لفظ
 برای جمیع سائر روایات و اما شوق ثانی یعنی آنکه سمکه در خارج از آن
 صیاد در آب مرده باشد و مخلوط و شسته شده باشد با صید شده پس
 اجتناب از هر ما بگذرد پس بجهت آنکه ماهی مرده در آب در غیر آن صید
 حرام است و اجتناب از آن شرعا لازم و در صورت اشتباه اجتناب از آن
 مبرر نیست و مگر اجتناب از هر الرابع اگر سمکه جلالت شود و تقیید آن
 در ذکر عوارض محرکه گشت پس خورده نمیشود تا اینکه استبراک کرده شود
 و علم تحقیق این وصف در ماهی خالی از بعدی نیست و محمد بن احمد استیاری
 راوی حدیث این مسئله گفته که این سخن باشد مگر در بصو و در مدلت

استبرای آن جلالتش بعضی گفته اند بکشتن روز و بعضی گفته اند بکشتن
ناشب و هر دو روایت دارد و سابق مذکور شد که اعتنا با کثرت و رتبه
استبرای بهتر است و در علفان در وقت استبرای نیز خلافت کرده اند بعضی
بالاصاله را اعتبار کرده اند هر چند نجس بالغرض باشد و بعضی ظاهر را
گفته اند و احتیاط در عمل بقول **ثابت** **المائیس** نجس مایه نایع اصل است
چکم دین نجس مایه جلال است و از حرام حرام شایر قوی بعضی از علمای رضوان الله
تعالی علیهم زیرا که نجس مایه جزو پست از حیوان و حاصل از آفت پرت نایع
باشد و چکی که آفت شده از برای آن شرعی سبب از حلال و مؤید است
انچه واقع شده در روایت عبدالله بن ابی نعیم و ما که چه ضعیف است
که حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود آن البیض اذا کان تمام بکل حیثه
با کله فهو جلال اجود بدین نجس هر گاه از حیوانی باشد که خورده میشود
کوشان با کی نیست بخوردن آن بجز کثرت و شیخ مفید و سابق بر عبد
العزيز و ابن حزمه علیهم الرحمه مطلق گفته اند که نجس مایه ای که خشن و
باشد جلال است و هر چه لمس و نهم باشد حرام و بعضی از اصحاب از نجس
و ادروقی گفته اند که مستنبه باشد که نجس مایه جلال است با حرام و قوی

بهرت

بجومت مطلق نجس مایه ظاهر نیست اما این ضابطه که گفته اند خواه
مطلق و خواه در صورت اشتباه مستند شرعی برای آن نظر نمیرسد
و شاید که نجس مایه دلیل ایشان شده باشد که نجس مایه جلال را نجس مایه زبر
باقیه باشد و از حرام الملس و محمد بن درین جمله گفته اند اما این ضابطه
انکار و بلیغی کرده چون مستندهای از کتاب بالجماع با حدیث ندارد و
بجلیت مطلق نجس مایه شده و علامه حلی طاب ثراه در کتاب مختلف و
با او نموده و بموجب کتب **لکم صیده البحر** و **طعامه** مستند شده
و احتیاط اقتضای احتیاط از نجس مایه حرام میکند و در صورت اشتباه
از الملس والله اعلم **بجست** و در ذکر نجس مایه پرت که از علامه
جوزیه طبرستان داشته است چون باز و چرخ و عقاب و شاهین
باشد و کس و در خبر برای مسمله و نای سفوفه و مسم نفحات است
و از مرغ پست آن بلیغ شبیه بکرکس در خلقت و خواص بسیار از برای
بال و پر و اعضای آن ذکر کرده اند و از آن در عربی نون نیز میگویند فتح
همزه و ضم نون و بغاری استخوان زنده میگویند و بغاث برای مویزه
بجکات است و غیره سفوفه و نای سه نطفه و آن مرغ سفید است

و بعضی گفته اند خاک نری کوچک تر از زر کند پرواز و دیگر هر چه
صاحب مخلب باشد از طبع و غیر آنها و نفس صاحب مخلب با او است و الله
بر رحمتش آن در ذر که جوانان بر سر محرمه مذکور شد و ظاهر از فرقه ناجیه
امامیه اتفاق بر حرمش است و مالک از عالم در حرمش است
دارد و این علامت اهل دارد و بعضی هر طبری که مخلب داشته باشد هر
اما انعکاس ندارد که هر چه مخلب نداشته باشد جلال باشد بلکه بعضی
بی مخلب است که حمل است دیگر از علامت حرمش طبر است که صیغه
آن اکثر از صیغه باشد و این علامت اهل انفسکاس هر دو در وجه
مرعی که دقیق از زیاده باشد که از صیغه با هر دو بر باشد و جلال است
و صیغه عبارت از آنست که طبر باها را مستطد دارد در وقت پرواز
و بر هم نزنند و حرکت ندهند چنانکه از مرغهای شکاری شاهد میشود
و دقیق خلاف آنست که در وقت پرواز باها را بر هم نزنند و حرکت ندهند
و ظاهر نفس و نفوس است که این صایطه مستقله است برای حرکت
و حرکت طبر خلاف علامت است که ظاهر آنست که از برای طبر جموع
الحال است یعنی طبری که نفس در با بعموت و حرکت آن ظاهر نباشد

و غیر

و مخلب نداشته باشد و غلبه صیغه با دقیق آن معلوم شوند
چنانکه خواهد آمد و مستند برای این صایطه است که روایت شده
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کل مادق و دع ماصف یعنی بخورد
از غیر آنچه را بر هم نزنند باهای خود را در وقت پرواز و اگر در وقت
آنچه را با بال نزنند در پرواز و روایت شده در کتاب کافی بسند صحیح
که اصحیح و در نهضت حکام بسندی صحیح از زاره قال و الله ما آتانا
مثل ابی جعفر علیه السلام قط قال سالته قلت اصلحك الله ما يؤكل من الطير
قال كل ما دق ولا تاكل ما حقف قال قلت فالبعض في ارجام فقال ما استوف
طراه فلا تاكل وما اختلف طراه فكل قلت فخير الماء له ما كانه له قال
فكل وما لا تكن له فاصنه فلا تاكل كفت زاره که بخدا سوگند که ندیده
من کسی مثل حضرت ابی جعفر علیه السلام هرگز و مطالب اظهار تعجب از جوابها
آنحضرت علیه السلام است از سؤاها و فرار از این صایطه ای کلیه از احکام
شرعی که سا بل و فافع سازد و در خصوص هر فردی حکم را بتواند معلوم
نمود و محتاج بسؤال جدید نباشد و این از باب تعارف است که گفتن است
و اولاد و جنب دیده و اولاد معصوم علیه السلام اینها چه باشد که کسی تعجب نماید

گفت زاره که سوال کردم آنحضرت را که گفت اصلاح فرما بدیندای خالی امور
ز آنچه چیز خورده میشود از نظر یعنی کدام صنف از آن خورده میشود و قوی
که بخور هر چه را در قیف در و بخور آنچه صنفی که در گفت زاره که گفت پس
که یافت شود در فی زاره پس فرمود که هر چه مساوی باشد طریقی آن پس
بخور و هر چه مختلف باشد طریقی آن پس بخور که هم طریقی فرمود هر چه
بوده باشد برای آن سنگدان پس بخور هر چه نبوده باشد برای آن سنگدان
پس بخور و اصحاب حکم صحیح این روایت فرموده اند اما در سنگدان کافی
و فقیه علی الزیارات واقعه شده و این استباهی دارد و در نهج علی بن ابی طالب
واقعه شده و ظاهر او درست نباشد زیرا که در این حدیث علی بن ابی طالب
واسطه از روایت کرده و او از علی بن ابی طالب بواسطه روایت میکند
چنانکه در کتب رجال مذکور است و روایت کردن علی بن ابی طالب از زاره نیز
منقول نیست و لکن علی بن ابی طالب باشد و در نسخ نهج
از کتاب سیهی شده باشد و با انون نوشته باشند و شاید که او زیارت
باشد اگر چه در کتب رجال ذکر نشده و علی بن ابی طالب و این روایت
دارد و الله اعلم و دیگر اخبار را که از این صراطیه هست که مذکور خواهد شد

الکتاب

ان شاء الله المتعال و چون هر طریقی هر دو حرکت را میدارد و نمیشود
که مرغی در هر حال بعنوان دقیق با صنفی پرواز نماید علی در بیان صفا
ذکر اکثریت کرده اند و در صورت اکثریت احدها اشکالی نیست و معلوم
که آنچه در اینجا وارد شده از اعضا صرف و در اعضا را اغلب احوال
و در فقیه روایتی مذکور است که صبر بچشم مثل بر اعضا اکثریت است
اما صورت تساوی که یافت شود خالی از اشکالی نیست لیکن علی اعضا
جانب چپت کرده اند و فقیهی باز داده اند و اگر در این صورت علامت
خاطر جمع کند با خیاط اثر خواهد بود دیگر از علامت حرمت طریقی
که هیچیک از فاضله و جوصله و صصیه را نداشته باشد و فاضله
و نون مکسوره و صاد ممله است و در فارسی سنگدان گویند و ص
بجا و صاد مملتین و لام محفقه باشد و صیر پیشه که در اندران جمع
میشود و بغیر این چینه دان گویند و صصیه بد و صاد ممله مکسوره
و دو بای و نقطه از پایین انگشت را بدینست در باطن بای طریقی
ابهای انسان و در فارسی مهمیز گویند و اگر طریقی از این سه علامت
داشته باشد جلالت و اعتبار از این علامت را در طریقی احوال کرده اند

که نفی و حرمت آن باشد و محلب نداشته باشد و پیر از آن معلوم نباشد
و الاطاری که نفی بحرمت آن وارد شده باشد یا صاحب محلب باشد
یا صیقل آن اکثر باشد هر چند احدی از بنی سه علامت نداشته باشد
که حکم بحرمت آن بکند اما بعضی از علما گفته اند که معلوم نیست که یافت
شود و طاری که احدی از بنی سه علامت داشته باشد یا اکثر نفس بحرمت آن
شده باشد یا محلب یا با صیقل آن اکثر باشد و اما مستند بنی علامات
بین فاضله در صحیح زاره مذکور شده و روایت شده در کتاب کافی است
صحیح از عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له الطیر باطنی
منه فقال لا یؤکل منه ما لم یکن له فاضله گفت عبدالله بن سنان که خبر
کردم بحضرت ابی عبدالله علیه السلام که طیر چه چیز خورده میشود از آن
کدام صنفان از خورده میشود پس فرمود که خورده نمیشود از آن چیزی
که سناش از برای آن فاضله و این حدیث شریف دلالت بر استقلال این
علامت برای حلیت و حرمت دارد اما از ملاحظه ایجادش دیگر ظاهر
میشود که علامت احدی از بنی سه ناسک و ظاهر است که این سه نادرا ^{غلب}
بهم میباشند و منفک از یکدیگر میشوند و اعتبار احدی از این توضیح

علامت

علامت و تسهیل امر شده که اگر بعضی معلوم نتواند شد و بسبب مخفی
شده باشد بعضی دیگر حکم را معلوم کند و در کتاب بنی روایت شده از
مسئد بن صدقه عن ابی عبدالله علیه السلام قال کل من الطیر ما کانت له
فاضله و لا محلب قال و سئل عن طیر الیاء فقال مثل ذلک روایت کرده است
بن صدقه که فرمود و حضرت ابی عبدالله علیه السلام که بخور از طیر چیزی را که نبوده
برای آن فاضله و محلب از برای آن نباشد و سؤال کرده شد حضرت از
طیر آب پس فرمود که مثل اینست در حکم با اینکه مثل آنچه مذکور شد
در جواب فرمود و این روایت دلالت بر آن دارد که اعتبار فاضله در
میشود که محلب نباشد که اگر محلب باشد وجود فاضله افاده حلیت
نمیکند و ممکن است که معنی عبارت این باشد که بخور چیزی را که نبوده
برای آن فاضله و نیست محلب از برای چیزی مرغی تا اینکه حرام باشد
یعنی وجود فاضله دلیل نفی محلب میشود و فاضله با محلب جمع ^{نمیشود}
اما قدر بعدی دارد و در کتاب بنی روایت شده از عبدالله بن ابی یعقوب
قال قلت له ابی عبدالله علیه السلام انی کون فی الاحام فمخلف علی الطیر
فاکل منه قال کل ما دق و لا تأکل ما صف قلت انی اونی بمنذوبی

قال كل ما كانت له فائضه كهن عبد الله بن ابي بصير كعرض كردم
مخبر شادي عبد الله عليه السلام كدرستي كمن مياشم در في زارها پس
مختلف ميشود بر من طبر يعني مرضاي مختلف شاهه ميكنم با اينكه
مي آيند و مي روند چنين من معنها همي كدام از آنها را بخورم فرمود چنين
كه بخورم يعني كه در فزند و بيز و از بخور چنين بر كه صفاي و از كنه
بدرستي كمن او رده ميشوم بان فرج كرده شده يعني فرج كرده نزد من
مي آوند و تشخيص بر و از ان نمي توانم كرد فرمود كه بخورم يعني كه باشد از
براي او فائضه و اين خبر دلالت بر اعتبار فائضه دارد در طبري كنجي
بر و از ان نتوان كرد و احتمال اطلاقي زياد بنا بر اينكه چون راوي عرض
كرد كه بان صلاحه تشخيص نمي توانم كرد پس حضرت عليه السلام عدول نكرد
اين علامت فرمودند و در كتابين روايت شده از سماعه بن مهران قال
سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الماكول من الطبر والوخش فقال حرم
رسول الله صلى الله عليه و آله كل ذي حلب من الطبر وكل ذي ناب من
فلن ان الناس يقولون من السبع فقال له يا سماعه السبع كله حرام وان
كان سبع لانا له فاقا قال رسول الله صلى الله عليه و آله هذا مفصل

درستم

و حرم الله و رسوله السبع جميعها فكل الا ان من طبر البر ما كانت
له جوصله و من طبر الماء ما كانت له فائضه كها فائضه الحما لا ممد
كده الا ان فكل ما صف وهو و نجلب فهو حرام و الا تصيف
كا يطبر البازي و الحداة و الصقر و ما اشبه ذلك و كل ما ذق فهو
حلال و الفائضه و الجوصله يعني بهما ما لا يجر طبره و كل طبره
كهن سماعه بن مهران كرسول كردم حضرت رضا عليه السلام را و در كافي
حضرت ابا عبد الله عليه السلام است و ان ظاهر است ان آنچه خورده
ميشود از طبر و وحش پس فرمود حضرت كرام كرد رسول الله صلى
الله عليه و آله هر صاحب نخلي يا از طبر و هر صاحب بازي و از وحش
كتم بدرستي كردم ميكنم پندار سبع يعني مردم چنين روايت ميكنند
كه حضرت هر صاحب بازي و از سبع حرام كرد و شافعي فرموده كه از مطلق
وحش و سوال سماعه اگر از خصوص لفظ باشد في الحلي صورتی دارد اما
اگر كان كرده كرد و مطلب و حكم تفاوتی ميشود بنا بر اين روايت
ندارد زيرا كه صاحب بازي كه داخل سبع نباشد و از جمله وحش باشد ميگو
نيست بافت شود پس فرمود عمن كبا سماعه سبع هر ان جمله مستفاد كريد

سبعی باشد که صاحب ناپ باشد پس درستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
نفرمود این امر مفضل یعنی منطلق که حضرت فرمود از برای عرض ^{تفصیل}
فرمود که هر چه صاحب ناپ باشد آن حرام باشد از جنسی که بعد از تکلیف
مذکور میشود و هر چه غیر آن باشد چیز ناپیاسته که البته حرام باشد و اگر لفظ
جدی نبی صلی الله علیه و آله و از من استیع باشد جای آن مردم رواست میکند
عرض مفضل عملی ایدر پر که سبع هر آن حرامست هر چند سبعی باشد که
ناپ نداشته باشد و قیدی ناپ بقایه میشود پس باید که لفظ جدی ^{تفصیل}
الو کش باشد جای آن مفضل فرمودیم بقید قایده داشته باشد و عرض
از آن بجاصل شود و ممکن است که معنی این باشد که با معاصی سبع هر آن حرام
و بنابرین ظاهر است که باید لفظ جدی من الو کش باشد تا قایده قیدی
ناپ ظاهر شود و اینک سبع هر آنست و هر ذی نافی از جمله و خش حرام است
رسول الله صلی الله علیه و آله مفضل فرموده است و در بعضی نسخ بجای
مفضل تفصیلا است نای و نفظه از فوق و صاد ممله و بای و ^{نفظه}
از باین و بنابرین معنی یکی از آن دو خواهد بود که مذکور شد و حرام
کرده خدای تعالی و رسول و مسوخی را هر آنرا پس بخورد پس هنگام

انظر

انظر بر چنین بر آن کرده باشد از برای آن حوصله و از نظر این چیزها
که بوده باشد از برای آن فاضله مثل فاضله کوفته که معده مانند معدن ^{انسان}
پس هر شیئی که صغیف داشته باشد و اضاحی نجس باشد پس آن حرامست
و ظاهر است که قید از راه اکثریت باشد و الا هر صغیف داری حرامست
چنانکه در احادیث سابقه گذشت و صغیف همچنانست که پرواز میکند
باز و حداده بکسری ممله و دفع دال ممله و همز بغایر سی موثر که ^{تفصیل}
و جریغ و آنچه شبیه باین باشد از نظر دیگر باز و هر شیئی که دفع داشته
باشد پس آن حلالست و فاضله و حوصله از مایش کرده میشود با نفاذ
طهر هر چه بر زبان معلوم باشد که بچه نجس است و هر طهری که بوی گران
شربعت مقدسه حکم حلت با حرمش آن از جهت دیگر مشخص است و
این حدیث صحیح است در اینک سبع فی ناپ بیانش اما معلوم میشود که
سبع چه معنی داشته باشد و در نیت که جوان حمله کننده در نده باشد
خواه از نظر باشد که ناپ ندارد و از وحش باشد و نگاه باشد که وحش در نده
فی ناپ نیز باشد و صریحست در آنچه گفته بودند که این احادیث در ^{تفصیل}
اعتبار کرده میشود و همچنین در جرم طلق مسوخت و در کتابین روا

شده از ابن کبر عن ابی عبدالله علیه السلام قال کل من الطیر ما کانت له ^{بینه}
 او بصینه وحوصله روایت کرده عبدالله بن کبر کفر نمود حضرت ابو
 عبدالله علیه السلام که بخوبی از نظر چیزی را که بوده باشد از برای آن فاضله یا ^{صیبه}
 یا حوصله و این خبر صریحست در اعتبار یکی از این سه تا چنانکه اصحاب گفته ^{بودند}
مربع اول جماعت طایوس و غفاس و زنبور و مکر و پشه و کله
 از اصحاب رحمت اینها ظاهر است و روایت شده در کتابی از سلیمان
 جعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الطایوس لکل و لا یضه
 روایت کرده سلیمان جعفری از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام که زنبور و طایوس
 جلال است خوردن آن و زخم آن و در کتابین روایت شده از سلیمان جعفری
 عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الطایوس مسخ کان رجلا جمیلا مکابرا ^{لله}
 رجلا مؤمن فوقع بهائم راسلته بعد ذلک فسخها الله طایوس بن اخی
 ذکرافل و کل لحمه و بصینه و باز سلیمان جعفری از حضرت ابی الحسن
 رضا علیه السلام روایت کرده که زنبور و کطاوس مسخ است مرد صالحی
 بود پس مکار کرد بان زنبور و مؤمنی پس غارت نمود با او پس مرسله ^{نمود}
 آن زن با او بعد از آن پس مسخ کرد خدای تعالی آنها را بدو طایوس ماده و نر

پس

پس خورده نمیشود و کوشان و زخم آن و غفاس مرغ است که در شب
 پرواز میکند و در وحیزی غنی چینه در روایت محمد بن حسن اشعری از
 حضرت رضا علیه السلام که در کتابین مذکور است و طوطا از جمله مسوخا
 شمرده شده است و علی ابن الحنفیاش شنبه کرده اند اما پیش از این مذکور
 که جوهری از اینجا ازین تفسیر کرده و جاش هم دارد و زنبور نیز در آن
 روایت از جمله مسوخان شمرده شده است و واقع شده که گوشت فروش
 بود و زنبوری میگرد در تر از او پس مسخ شد و سمیت و جاش نیز دارد و
 مکر و پشه جاش دارند **الثانی** در باب حکم عراب جنی کلاغ علی
 رضی الله تعالی عنهم اختلاف کرده اند شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب
 قابل بجهت هم اصناف آن شده است و احتیاج باخبار و اجماع فرقه ^{جاء}
 کرده است و علامه علی در کتاب مختلف و بعضی از اصحاب ثانی شیخ
 درین قول کرده اند و باز شیخ طوسی در کتاب نهایه و نهیها و الاحکام و
 استبصار و مطلقا از مکره دانسته است و ابن ربیع و محقق در کتاب
 نافع درین قول تابع او شده اند و محمد بن ادریس و بعضی از علماء اجماع الله
 تعالی قابل تفصیل شده اند پس برزکهای سیاه رنگ با عباری رنگ

که در کوهها و بیابانها مسکن مینمایند و گاهی بعضی جلودار رسیده بکنند
حرام دانسته اند و همچنین صنف بلق یا کرم دراز دارد و مکروه دانسته اند
کوچکهای سیاه رنگ را که زافع میگویند و غراب رزغ مینامند و بعضی از
مناخرین صنف از زافع کوچک تر خاکسری رنگ را هم مکروه نموده اند و
گفته اند که آنرا عتاف میگویند بضم عین منقوطه و دال هممه و این در پیر
بزرگهای سیاه رنگ حرام را عتاف گفته است و ذکر کوچکهای خاکسری
نکرده است اما دلیل قول بجهت جمیع پیرانست که روایت شده است در
کتاب ابن سنی در جمیع زعمی بن جعفر عن لجه موسی علیه السلام قال سألته
عن الغراب لا یقع والاحمد و ایچل کله قال لا یجوز شیء من الغرابان
زافع ولا غیره روایت کرده علی بن جعفر از پدرش حضرت موسی علیه السلام
گفت که سؤال کردم از حضرت از غراب بلق و غراب سیاه آیا احل است
خوردن آن فرمود حضرت که جلال نیست چیزی از غرابها نه زافع و نه غیر
زافع و این حدیث شریف با وجود صحیح سند صحیح است در دفعی جلالت
و در عموم روایت شده در کتاب ابن ابی عمیر الواسطی قال سئل
الرضا علیه السلام عن الغراب لا یقع فقال لا یؤکل و من احل لک

لا یؤکل

الا سؤد گفت ابو الجحین واسطی و در کتاب فی ابویحیی الواسطی واقع شده
و آن سهیل بن زیاد است و ظاهر اینست که او ادراک چندت حضرت رضا
علیه السلام نموده است سؤال کرده شد حضرت رضا علیه السلام از غراب بلق
پیر فرمود که بد رستی که آن خورده نمیشود و که حلال کرده است از برای شی
سیاه را یعنی حرمت مخصوص با بلق نیست بلکه سیاه نیز حرامست و پنجسور
دادن سؤال با بلق و شی ندارد و احتیاج باین حدیث در مقابل فایله این
بگرا هست جمیع خوبست اما چنان که لایزال یعنی قول بتقبیل ندارد و اما
دلیل قول بگرا هست جمیع پیرانست که روایت شده در کتاب نهج البلاغه
از زاره عن احمد ما علیه السلام قال ان اکل الغراب لیس بحرام انما
الحرام ما حره الله فی کتابه و لکن لا یفسد شیءه عن کرم من ذلک تقریرا
روایت کرده زاره از یکی از حضرت باقر حضرت صادق علیهما السلام
که فرمود بد رستی که خوردن غراب نیست حرام بد رستی که نیست حرام مگر
آنچه از کجایم کرده از اجزای غرابی در کتاب خود ولیکن نفسها شتره میکنند
از بسیاری از آنها کول را تخمیت قهرت کردن و با آن نمودن از آنها یعنی چون
بعضی چیزها ناخوش و ناگوار است بر نفسها مگر مردم بخورند و اگر تخمین

که خوردن آن حرام باشد و غراب بن خوین پیش که نفسها از خوردن
آن با دارد و اگر نه داخل در بحث محرمات مذکوره در کتاب خدای عز
وجل نیست و سند بن جدید بان دارد و مندرج است در صحیحین اما این
افتقار کرده ماند بر قبول روایتی از او که باقی روایتی گفته باشند و آنچه
چنین است که باقی روایتی گفته اند اما مع ذلک حدیث علی بن جعفر ^{علیه السلام}
اصح سند از اینست و در مقام تعارض بجهان بافت و شیخ طوسی ^{علیه السلام}
الرحم جمع میان آنها بنام عنوان نموده که مراد حضرت زید و صحیح علی بن جعفر
از اینکه جلال بنت چیزی از غرابها افت که حلال محض نیست لکن اگر گرسنه
دارد پس موافق حدیث پیشود که فرموده حرام نیست و لکن نفسها
نیزه از آن پنهانند و اما قایلین بجرمیت پس چون سند حدیث اول صحیح
تر است از این ظاهر خود گناشته اند و حدیث ز راه و نا اول کرده اند که
مراد از نفی جرمت در آن نفی جرمت مع غلظه است مانند جرمت کوشش
خوک و عتبه که بر بچاد و قران چیده مذکور باشد و این سابق باطل
جرمت ندارد چنانکه مکرر ادنا و اول نظایر این حدیث مذکور شد و
مسئله محل اشکالت زیرا که سند حدیث اول اگر چه اصح است اما اصل

ظاهر

و ظاهر بعضی ایات کریمه و عموماً تقویت حدیث ثانی میکند و گویا
مؤید است ظاهر آنچه روایت شده در کتاب نهج دین از محمد بن ابراهیم
بن ابراهیم عن جعفر بن محمد علیه السلام انه ذكره اكل الغراب لانه فاسق روا
کرده عیادت بر ابراهیم که حضرت صادق علیه السلام مکرر و داشت خوردن
غراب را از برای اینکه آن فاسق است و ممکنست که فاسق بودن آن با
دزدی کردن باشد و حمل گناه در این حدیث بر عتق که شامل جرمت
پرد و نیست چنانکه مکرر در نظایر این مذکور شد و حدیث اول نیز بعضی
مؤیدات را اخیراً دارد و بطریق احتیاط واضح است و اما مشند قول ^{تفسیر}
پس اینست که بزرها چون مردی بخورد خجانش دارد پس از آن محبت حرام است
و این در پس آنها را داخل سیاحت گرفته چون گاهی صید بعضی طیور میکند
و از آن جهت حکم جرمتها کرده است و اما آنچه که چون دلیل جرمت آنها
بنیست بر اصل حلیت باقی باشند و این بنا بر آنست که او باخبا را حاد عمل نمیکند
و جمعی از مشائخین که باخبا را حاد عمل نمیانند و تفصیل قابل شده اند
ایشان بر اسرار و اصح بنیست و حکم بجهالت و سببیت غراب خالی از اشکال
و الله اعلم **الثالث** شیخ طوسی علیه السلام حرام شمرد و خطاف را بضم حای ^{منقول}

و شد بدطایر همه را و از در غیبی صوفیون نیز میگویند بضم صاد مسمله
و در و نون محصوره و بغایر سی بر سئوگ میگویند و منافعت شیخ نموده
نشدند و فاضل بن ابی ریح و محمد بن درویش و او دعوی اجماع بر حرمت نیز نمود
اما مشهور میان متأخرین اصحاب کاهن است و مستند شیخ است که در
شع در کتاب ابن زحر بن زاذقی قال بیاض من قعود عبدی و عبد الله علیه
از سر رجل و سینه خطاف مذبح فوشب الیه ابو عبد الله علیه السلام حتی
من به ثم دعا به الا رض ثم قال اعلم انک امرک هذا ام فقیهکم فقد اکتبتم
ابن جریر ان رسول الله صلی الله علیه و آله من قبل السنه الفخلة و
الفخلة و الصمدع و الصرد و المهدد و الخفاف و شقة کالی اختلاقی
در بعضی از الفاظ مذکور دارد و ابن بقیه را نیز دارد و قال ان در و ان
السماء اسفا الماضل باهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و شیخه فراه
الحمد لله ربنا لعلنا لا نزل و نبقول ولا الصالحین گفتن حسن بن زاذ
رقی که میان او و فاضل که ما شنیده بودیم در خدمت حضرت ابو عبد الله علیه
ان وقتی بود که کز شمری و در دست او خطاف مذبح کرده بود پس بیت
بجاست و حضرت ابو عبد الله علیه السلام تا اینکه گرفتار از دست او پس

انجری

انجری بر زمین یعنی چون ملاحظه فرمود که کز میخ کرده بود نماز از
راه اعراض و غضب بر زمین انجری بعد از آن فرمود که ای عالم شما امر کرد
شما را با این فقیه شما پس تحقیق که خبر داد مرا بپریم از حدیث که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود از کشتن شش چیز مگر غسل و مورد و بزغ و صر
و نفسپان خواهد آمد و هدهد و خطاف و فرمود حضرت ابو عبد الله
علیه السلام که بدستی کرد و در زن خطاف در هوا انجری است خوردن
انست برای آنچه کرده شده باهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و قبیح ان خواهد
سوره فاتحه است باخی بنیدان را که میگوید ولا الصالحین و این حدیث ضعیف
استند است و بر فرض صحت نهی از قتل و لیل و صر و کشتن و انجری
قابلین بگراحت پس اصل حدیث و انجری در پر و ان کراحت و این
علائق از برای حدیث است چنانکه دانستی دیگر مؤثقه عمار بن موسی که نقل
شده در کتاب نه ندب الاحکام عن ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل یصیب
خطا فانی الصحراء و یصید ایاکله فقال هو مما یؤکل و عن ابی بکر
قال لا هو جمل و رایت کرده عمار بن موسی که سوال کرده شد حضرت ابو
الله علیه السلام از مردی که بر سر خطافی در صحرا ای صید میکند از او باخبرند

آنرا پس فرمود که آن از جنس چیز نیست که خورده میشود و سؤال کردید
 آنرا و بر خورده میشود و فوذه آن تراست و بر بفتح او و سکون باه
 موحد و ای ممله جمع و بر است باز سکون با و جوهری گفته است که
 آنرا جانور نیست که چک تراز کرده نکشید ممانه سخن و سفید است دم ندارد
 و در خانه جامه بگرد و بنوع طویعی علیه السلام جواب حضرت را بدین حدیث
 از سؤال آن خطاف بر تعجب حمل کرده از برای جمع ممانه اخبار و نظیر این که ما
 مشاهده نمائیم که کسی چیز کثیفی بخورد یا بگوید از روی تعجب که این چیز
 که خورده میشود لیکن بعدی دارد با آنکه سندان حدیث تومی از حدیث
 سابق است و آن صراحت در مرتکب کل نمیدارد و همدردان نمیداند
 که قابل مجرم است از جهت کسی از اجاب در ظاهر و دیگر اخبار را که بر حلیت
 خطاف نیز روایت شده با علامت اکثریت دفعی که مذکور شد پس جمع ممانه
 روایات بحال احادیث از طرف بر گاهت چنانکه مشاخرین اصحاب خود ممانه
 ظاهر تراست و لغت باط و اجتناب از اکل است و خصوصاً از کشتن آن
آرایع مکره شده اند اصحاب رضی الله تعالی عنهم همدرد و فاخته و
 و جاری و صرد و صولم و سقر را اما همدین نیز از آن در اخبار

۱۰۰

واقع شده و قابل بجزئی نیست و نمی زقتل و از آن نیز وارد شده نه از آن
 پس حمل بر گاهت کرده اند و اما نهی از آن پس در حدیث سابق از حسن بن
 داود رقی در جمله شش چیز مذکور شد و روایت شده در کتاب بن شد
صحیح از علی بن جعفر قال سالت ابا موسی علیه السلام عن اهل همد و قتله و
فقال لا یوزی و لا ینج فغم الطبر هو کت علی بن جعفر که سؤال کردم بر اهل
 حضرت موسی علیه السلام را از همد و کشتن آن و نوح کردن آن و این فرمود
 از کشتن که بعد از آن مذکور شد با این اعتبار که خصوصاً در ادک شایع آنرا
 در اکثر حیوانات اعتبار فرموده پس فرمود حضرت که از آن رسائیه نمیشود
 و نوح کرده نمیشود پس بگو طبر کشتن آن و دیگر روایت در نهی از قتل آن
 وارد شده که در هر حال همد نوشته شده است لغت سرایانه که احمد
 خیر البریه و ظاهر است که این نوشته از قبل سر نوشتن چینه انصاف
 که صاحبان قوت قدسه و مؤبدین من عند الله بر آن طلع توانند شده اند
 آن توانند فرمود و موجب برکت و خوبی آن جوان نیز خواهد بود **اما اما**
 پس در روایت ابو بصیر وارد شده که حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد صا
 علیه السلام منع فرمود فرزند خود اسمعیل را از نگاه داشتن آن و فرمود

و مذکور خواهد شد از حضرت
 رضا علیه السلام روایت شده

که ای ناداشته که شوشت و نمیدانی که چه میگویند بفرزین بیکدیگر ای
خود و میگوید نیامیم شمارا نیامیم شمارا و لفظ کو که از صوت آن مسموع
میشود مشعر است آنچه درین خبر وارد شده لیکن استنباط کراهت اکل
آن از این حدیث شریف اشکالی دارد اما اصحاب جمله مکررها تشریح کرده
طامع بضم فاف و تشدید بای موحده مفوضه در ای جمله و اگر نون
میان فاف و باز یاد کنند الف معدومه بعد از اوج میگوید و قبر است
و کتبش از ابوالفتح است و بهار سی چکا و کش میگویند و کما کفی و در روایت
سبیه در بالان هست و عربان از جیان میداند و مثل میزنند از برای
پس روایت شده در کتاب ابن زبیر از سلیمان جعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
قال لا تاكلوا القبر ولا تسبوا ولا تعطوا الصبيان بلجون بها قبا
کثیره التبعیث لله و تسبوا عن الله مبغض ال محمد روایت کرده سلیمان
جعفری که فرمود حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام که بخورد قبره را و دشنام
مدهد بآنرا و مدهد بآنرا اطفال که بازی کنند با آن پس بدستی که
آن بسیار تسبیح گفته است مر خدا تعالی را و تسبیح آن اینست که هر که بدو در
گند خدا تعالی از رحمت و بخشایش خود آنکافی را که دشمن میدانند آن

بر سر

عما

محمد را و چون بن ذکر متضمن ذکر خدای عزوجل و رحمت او و عذاب
اوست و همچنین متضمن ذکر رسول او و وصیا و خلفای راستین رسول
اوست و همچنین متضمن تبری از اعدا و دشمنان است چه دشمنان اهل
بیت رسول دشمنان خدا و رسول بن هستند و واقع شده که من اجبکم
فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله پس این کمال تسبیح و تقدیس
و عبودیت جناب اوست جل ذکره و قریب به مضمون بن حدیث شریف است
دیگر هست و در کتاب کفای در حدیث طویل مروی از حضرت ابی الحسن
رضا علیه السلام از جمله مرثیه علی بن قاسم حضرت سید الشاهین و زین
العابدین علیه السلام مذکور است که جعفری از قبره تخم کاشیده بودند نزد بیک
براهمی و محافظان آن میگردند که جوهره برآورد پس روزی غوغا در آمد
حضرت سلیمان علی بن ابی طالب علیه السلام وجود او که از آن راه عبور میفرمودند
و طپور سبیه بر حضرت نکند بودند پس بر سپید قبر ماده که جنود حضرت
در هم شکند آنها را و با قبره نرمشورت کرد و قرار دادند که هدیه از برای
آنحضرت برده عرض حال خود کنند پس هر کف قبره نزد آنحضرت ای که ذخیره
داشت بمقتضای خود و قبره ماده ملخی که داشت پاهای خود گرفت و با این تسبیح

کتاب از سلطان و در این حدیث

و تخم آنها را

با استقبال آنحضرت آمدند و او بخیبت خود قرار گرفته بود پس گفتند
 مبارک خود را بر ای آنها و تقبیل نمودند آنها و قبره نزد جانب راست
 آنحضرت قرار گرفت و ماده در جانب چپ و سؤال فرمود حضرت از حال
 ایشان پس عرض کردند با وصفت خود را پس قول فرمود هدایت ایشان را
 و امر فرمود که بر آنکه اجتناب نمایند از آنها و از تخم آنها و دست مبارک را
 بر سر آنها کشید و دعا کرد بر ای آنها بیک پس حادث شد که کلی که بر سر
 آنهاست از بیک دست کشیدن آنحضرت علی السلام بر سر آنها و تبرک است
 قبره که مذکور شد ذکر میکنم اما اشکالی که در باب این نجس ظاهر و در
 دارد و جواب از آن اشکال را اما اشکال پس اینکه ادله عقلیه و نقلیه
 تطابق و ارباب علم و ادیان توافق دارند بر این معنی و آنکه پادشاه روز خیر
 و سالک بوم بخود کل نفسی را عملت من خیر محض اگر جناب او از
 شایسته هرگونه ظلم وجود منزه و مبرا است و در وصف رحمت و عقربان
 و عقوف و احسان مانند سایر صفات کمال و بعون جلال بی مانند است
 ممکن و منصوص نیست که کافر بی زبانی یا ظالم بد کردار بر بقدر رود
 یا سزوی نیابد از آنچه پادشاه عمل ضعیف و فعل قبیح او باشد عتاب نماید

فکر شده و در این
 لغت است و این
 لغت است

اگر هر عالم در خواهند و تمام جهان مستلک نمایند پس باید لعن کند
 و افسر جهان و وحش و طیر جهان چنانکه واقع شده بر شایطین و اتباع
 ایشان از کهنه و غیر و طالمین چیست و سود و زیان آن با کجاست و اما
 جواب پس اول اینکه همچنانکه ذکر کردیم و وصف جمیل و شهادت عفا
 بحسن و حال کجی و تصدیق عقول بخوبی و حصول احدی امر نیست غیر
 و بغیر مطلوب و مرتبه بلند و طالعی چند و بعضی از صاحبین نظم
 آورده و در آنجا و بدایف هر که گوید نام زینت که عقبش ذکر خیر زند
 کند نام را - زنده است نام فرخ نوش پیران بجزر که چه شی که شست که
 نوش پیران نمایند همچنان در مقابل آن ظهور و بیاغ افعال و شپوع
 زشتی اعمال و خیری درین جهان و در سوای دادن و بدایمی بن کام
 و خواری بسیار و خواص و عوام بدین عذاب است در نظر خرد و الیم ترین
 عقابی در نزد عقل بخود بالله منه و مکرر و راعیه ماثوره و کلکات
 شریفه و دیگر خیری دنیا و عذاب عقیقی قرین بیکدیگر مذکور شده اند و
 استعاضه از هر دو بجناب کبریا جل و عز ذکره بیک نهج واقع شده است
 و اظهار جمیل و شرفیج و عدم هتک ستر لیبی و در اوصاف کمال صانع

کلام حق را در اقامه و اقرار و احوال و مسلمان
و اینست که عظمی صبر بر عظمی و عظمی بر عظمی
و ظلم است بر الظلم جمله

ذوالجلال ذکر پذیر کرده و از انجمن است این دعای عظیم نشان کباب
و ثواب بقول در آن فرشتان بر تبه بیان یا من أظهر الجبل وستر
البحر یا من لم یؤاخذ بالاجر بقره و لم یهتک الشکر المخر الدما و فله
و از باب نظر تصریح باین عهده اند که لذت و الم اشیا فی کراهت کرده
میشوند بقوتهای اطنما شد و قوی لذت و الم موربست کرده و بافته
میشوند بقوتهای ظاهر چه جای لذت امور کلیه که عقل کرده میشوند
بقوت عقلیه و شیخ ابو علی سینا در فصل اول از غلطی و سعادت که
غلط هتم از کتاب اشارت ذکر مباحث برین طلب عهده است و غلط
تبعی انا هماند که در پیشو از انجمن است که گاه هست که شاهد میگویم که
تشنه جگر سوخته برای پاس بر تبه و حفظ آبروی خود که از لذات و تمیه
صبر بر الم تشنگی و بیارت عطش که حاصل از مد رکان قوای ظاهر است
میآید و بحقیقت عرق زیزی بخت و کرا فی طلب کردن آب از نوب طرف
کرسته چشمی چون جاب تر در بندهد و اینکه گاه می بینیم که جوان خنک
جوی برهنی بجهت تحصیل نام سخی که از زمانه و طلب لذت و همیه
مدح و ثنای که صاحب علی بر این موبت بر او خواند بر قوس باد و غناد
خطر

برمی نشیند و در هر که کارزار با استقبال قتل کاشد لام ظاهر
درد کار است می سازد و از نقل تنگ فرا از دشمن و خنک که الو و تمیه
میگزرد و گفته که گاه هست که این معنی از حیوانات عجم نیز مشاهده میشود
مثل اینکه کلب معلم شکاری هر چند که رسنه باشد صیدی که کپر در لب
خوردن آن باز سپرد و در دندان بر جگر از تاب رنج جوع می فشارد و عافیت
آن برای تحصیل کرامت نزد صاحب خود که از لذات و همیه است پنهان
و در نذیب همین فصل تصریح بر بدیخاعت قبل البصاعی عهده کرده که
میخورد و لذات ظاهر از اکل و شرب و جماع و امثال آن داشته اند و گفته
که پس گفته میشود صاحب این عقیده فاسد که ای مسکین این قدر در
یابی که سعادت و هجرت و کجاست بجزیه فدیه که بلب در تبه تر انداز تلبر
لباس حواس زبانه از حیوانات چیده است که فریفته لذت های ظاهر اند
و بعد از ضبط این مذهب مان میگویم که پس هر گاه زشتی و زنده و نیز یک
گاه که از ظلم شعار قبایح اناری و در دنیای حجاب در بنیاد و از هفت
پرده سموات سر برار و چون شهادت الم الحافضین حضرت ابو عبد الله
علیه و الصلوات الله رب المشرقین که تا هنگام انشقاق سعاد ایمان

از آن چون شفق بر خون و گریه همایان بران از بارش سحاب از زشت
این چه تواند بود که عدل و داد مالک روز دین در پاداش این بدترین کرد
برده از روی کار بر کرد بچندی که در سوزان طرد ذلیل گرفتار سنگسار
لن قیوم و با بیل بد و با خوشگوار در مذاق اجدی پیروغ نابر غضب
بران خواص مدار فی دیکوارانیا بد و از حجر و مدد و بیت و بلند بر
سر زش و نکوهش و لوم و توبیخ آن درون بد که ظاهر کرده تا این خزی
جهان در سوای آن مؤنه باشد از ستاد با قس سوزان و سخت گیرها
مقطعان بران و علم اهل حسن با آن گفته اند که فاعل آن مستحق مدح
و ثواب باشد و قبیح با آن میداند که مباشران مستوجب لوم و عقاب
باشد با فیضه چنانکه مذهب محققین است که بحسن و قبح عقلی ^{لنا}
یا بجعل شارع و اعتبار او همچنانکه مذهب اشاعره است و محققین این
مسئله مفقایی ابط و مجالی اوسع ازین میخواهد و بر نقد بر لوم بر آن
که عقلا و آریاب خرد نکوهش بر کاری کنند و از نایب گویند و لغز با حقیقه
مگر تصدق بر بدی فعل کسی و شهادت با یک فاعل آن مستحق مدد است
الهی است بر آن نیست مگر نومی از لوم که فاعل فعل قبیح عقلا و شرها یا

شوما

یا شرعاً فقط مستحق است دیگر آنکه هرگاه از شریعت مقدسه ظاهر شده
باشد که کسی با اعتبار صد و بعضی از و مستوجب خلوص و مجسم و مستحق مدد
آلیم است پس این کردن بر او و طایفه خودن دوری و از جهت اهل تصدق
با شیفتگان و برای عذاب و شهادت است بر شایستگی و بخت عقاب
پس این از جمله تصدق با جاهه بالتی صلی الله علیه و آله و منصفین و منعم
حقیقی بحیل کرد اس شکر و اظهر افراد است خواهد بود و در تحت ائمه
آمر شکر باری جل شانه داخل خواهد بود همچنانکه در حدیث سابق
ایمانی باین بود که تسبیح قیوم از برای خدای تعالی لمن یغضین اهل بیت
رسول است و هرگاه داخل و شکر و ذکر خدای تعالی باشد ثواب آن بیش از
عابد دیگر در کافاله عزرائمه من شکر فاعلم ان شکر لفسیه و من کفر
فان رقی عینی کریم یعنی والله تعلم هر که شکر نماید پس شکر میکند
برای نفس خود نیز اگر جلب میکند بیدان اجر و ثواب را در عقبی و نیز
بغیرت و دوام آنرا در دنیا و خلاصی میباشد از نفس کفران و عقاب آن و هر که
کفران و زرد پس بدستی که برورد کاد من عینی و بی با است از شکر
کننن او و کریمت با اعتبار انعام فرمودن بر او و اولاد قطع نکردن از اولاد

ان که تران نور و از بنی است کجیناب باری عز ذکره از کهنه حضرت ^{صلوات}
 علی بنی و علیه السلام پیغمبر باید مثل بجا آوردن سایر عبادت و ایشان بطا
 و بلا تشبیه نظیر صلوات فرستادن بر رسول بخندار و اهل بیت اختیار و
 علیه صلوات الله الملك انجا رجه فایده و ثمره آن معصی عاید میشود
 اگر خدای عزوجل عطا فرموده بر رسول خود و اهل بیت و آن قرب و منیت
 که از بندگان و موجب میباید بنشیند و درود فرستادن احدی
 با طلب جنت نمودن کسی چنانکه شیخ زین الدین علیه الرحمه در روز شنبه
 گفته و دعوی نطق اخبار و بصریح علی اخبار بان نموده است با آنکه تا ^{کتاب}
 در باب صلوات فرستادن بر آنحضرت در شرح انور زبایدان واقع شده
 که توان شمرد پس در کتاب انجا از انشاء الهی امر بان وارد است در کتب
ان الله و ملائکته یصلون علی الی الی یا ایها الذین امنوا صلوا
علیه و سلوا تسلیما یعنی بدستی خدای تعالی و ملائکه او صلوات
 میفرستند بر پیغمبری جماعتی که ایمان آورده اند صلوات میفرستند بر او و
 بفرستند و در فرستادن با اطاعت و تقیاد کید او را افتیاد کردنی
 و الله تعالی اعلم و در هر فریضه بجا آوردن واجب است در شنبه نزد

باز صلوات
 ذکر آن

ذکر اسم اشرف آنحضرت واجب است در هر شب چنانکه بعضی از علماء
 ما رضوان الله تعالی علیهم گفته اند و ظاهر میشود از صحیح حضرت
 باقر علیه السلام که فرموده صلوات بفرست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه
 ذکر کنی او را یا ذکر کنی ذکر کنی نزد تو در آن و غیر آن و همچنین
 ظاهر میشود از آنچه در پیش روی از پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده
 که فرمود که بدستی که مکل کرده است خدای تعالی بمن و فرشته پس هر که
 کرده همیشه من نزد هیچ مسلمانی که صلوات بفرستد بر من مگر اینکه ^{کتاب}
 مر او را آن فرشتگان بپارند خدای تعالی ترا و بگوید خدای تعالی و فر
 او امین و ذکر کرده همیشه من نزد هیچ مسلمانی که صلوات بفرستد بر من
 مگر اینکه بگوید مر او را آن فرشتگان بپارند خدای تعالی ترا و بگوید
 خدای تعالی و فرشتگان او امین و بعضی از علماء گفته اند در هر مجلسی
 ذکر آنحضرت شود بکریه صلوات فرستادن واجب است و بعضی از
 ایشان گفته اند بوجوب آن در تمام عمر بکریه و اکنون تحقیق این مسئله
 مطلب است و در کتابین روایت شده از عمر بن خطاب قال قال لے
ابو عبد الله علیه السلام باعمر ان اذا كانت ليلة الجمعة نزل من السماء

ملائکه بعد از آن در پی ایشان آمدند و فرطین لغت را بکنند
الی لیلۃ السبت الا الصلوة علی محمد و آل محمد فاکر و امنا و قال با عمر
 ان من السنة ان یصلی علی محمد و اهل بیته فی کل یوم الحجۃ الفتره
 فی تسابیح الامام مائت مرتبه گفت عمر بن زبیر که فرمود عمر بن حضرت ابو عبد الله
 علیه السلام که با عمر بدستی که وقتی که شد شب جمعه نازل بپتونند از آسمان
 ملک که چند عدد مولان و ظاهر است که کما به از بسیاری آنهاست چنانکه
 در معارف گفته میشود در دوشنبای ایشان ظلم اطلاق و کاغذهای
 نقره است می نویسند ایشان ناشب شب جمعه مکملات بر محمد و آل محمد
 پس بسیار بفرستند تمام صلوات بر حضرت با عمر بدستی که از استقامت
 این صلوات بفرستی با صلوات فرستاده شود بر محمد و اهل بیت او در
 هر روز جمعه و در بعضی نسخ شب جمعه و اربعه شده هزار مرتبه و در رساله
 ایام صدر شده و دیگر اخبار صدقاً نارد در بار صلوات فرستادن بر آن
 حضرت و فضیلت آن چنان است و منقولست که حضرت عبدالمطلب
 رضی الله عنه که حدیثی را که او شنید و در روز هفتم طلوع تیر نورانی
 او نام اشرفش را محمد کرده گفتند با و که چون نام گذاشتی فرزندان را ^{خود را}

با این نام با اینکه این از اسامی شریفه ابائی و در قوم توبیت پس در حوا
 فرمود که برای اینکه امیدوارم که محمد کرده شود او در زمین و آسمان و
 تحقیق که محقق گردید ای عزیز جل امیدا و او با و بد ساخت بر زبان ملک
 و انس و جن و وحش و طیر مدح و ثنای آنحضرت را دیگر آنکه هرگاه ظلم
 عالی از مطر و در مرد و پی بظهور آید که هر کس را از آن بهره باشد مثل قتل
 پیغمبری یا وصی پیغمبری که بهر احدی بسبب فقدان هادی و میرش از آن
 بخشی میرسد پس لعنی که هر احدی بر او کند دادخواهی و تظلم خواهد بود
 از او در درگاه الهی و در دینت که موجب نبرد عقاب و کثرت عذاب آن
 ظالم تواند شد و برین قیاس است ظلم خاص نسبت ظلم و لغت نمودن و
 تعزین کردن او بر ظالم و احتمال دیگر کمبود کفر و تقصیر و شهادت مؤ
 بر بدی احدی مانع از فضل بر او و عفو از ذنوب او نمیشود و کرمی
 منتهی با بوسیله و دعوات شفاعت نمیشوند زیرا که عقل مستقیم حکم
 مینماید و از ملاحظه شع فوج ظاهر میشود که نافرمانی و عصیان چندان
 در بر دنیا محجب و پنهان باشد هر چند که بر دانی هراشکار و پنهان
 ظاهر و عیانت بقول ستر عفو هم قریب و از شمول عقاب ایم بعد است

چنانکه نظر آن مشاهد میشود در سقوط حدود و عقوبات شرعیة با
و شبهات و ظاهر بگردان از قضیه افراد کردن ماعزین مالک در چهار نوع
بنا در خدمت سپیدار علیا که افضل القیة و القیة و غیر فی فرد آن
حضرت هربار او را با یکبار چنانکه مری و مشهور است که در هر مرتبه باشد
اختلاف برای او قرار بداد و استفسار آن مری فرموده و گفته است
که با کوی و قبیل با از ان قبیل چیزی واقع شده باشد و مفارقت جمیع
نشد باشد و ماعزین مری بگردان تا آنکه بعد از مرتبه چهارم آن مری
بشکایت نمودن او فرموده با شخصی ماعزین را برین داشته بود که افراد
نماید که اگر پوشیدگی او را بجا خود همین بود برای تو و بدانکه شیخ ابوال
بن سیداد کتاب شفا و فصل اول از مقاله دهم از فلسفه اولی بحث از
دعوت استیجاب و نماید فرمایند و ثمره صدقهها عوده است و عرض و توفیق
و تطبیق این امور و آورده در شریعت مری با بعضی از اصول و قوانین مقرر
مباینة فلاسفه و حکما است و اگر در نظائر کالی در باب استیجاب
دعوت و دفع قرابین و صدقات و از این جهت چه جناب جو حل و علاج
هر جنبه و مری هر چه است و اگر کوه کوه از معاصی و ذنوب کرده و

در کتاب استیجاب
فصل در صدقات

بمخرج

بمخرج موری با اینهال که نام مشهوری بخشنا بد در مری از نسل
و سلطان بی با و جان او جل شانه که نیاید و عفوان جرم نیکان و تجاوز
از خطیئات این شنی فر و ما یکبار از نسل عثمان و جواد و حسن در دیده
باین خرد اصل مریب و مستبعد نماید و در کتاب و صحیح ابی ایوب
سید ابی دنیا و اخبار متکاثره از ان طایفه علیهم صلوات الله ما دامت الارض
ذکر غفران ذنوب عاصیان بوسیله دعا و صدقه و قرمان زیاد از ان طایفه
که در خیر میان اهل حق اینک بخشنایش خلفی بوسیله مساکت مری بعد از
چنانکه روایت شده از امام همام ابو عبد الله علیه السلام که روزی حضرت سلیمان
علی بنیفا و علی علیه السلام با اصحاب خود بد های باران بیرون رفت پس بافت
عرض راه مری را که بگذشت خود را بجان آسمان بر گرفته بود و میگفت بار
خدا یا ما از بدی از خلیا از بد های تو ایام و نیکت بی بازی ما از روزی
پس ملاک مکران ما را بیدار گاهان بی آدم پس فرمود سلیمان زیاد
با اصحاب خود که باز کرد بدین تحقیق که بر این بند بوسیله عمر خود در
فأغفر لنا ذنوبنا و کفرنا سیئاتنا و توفنا مع کبریا **یا ما جبار** بضم
حای بهمله و بای و حق و رای و غنوحه ۴۴۴ و تعاریفی از اشوات ^{سید}

وهبه نیز مناستدین دلیل واضحی بر کراهت آن نظر نمیکند و از بعضی
اخبار استنباط ضعیفی شاید بتوان نمود و علامتی علی رحمة الله در کتاب بخیر
گفته که درین باب روایت شاذه وارد شده است و از بعضی روایات استنباط
عدم کراهت میتوان نمود چنانکه روایت شده در کتاب نه ندب الاحکام
شندی صحیح از کردین سمعی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الجاری فی
خودت ان عندی منه فاکلته حتى اقلی کنت کریم سمعی که سؤال کرد
حضرت ابا عبد الله علیه السلام را از جاری فرمود که دوست دارم که باشد
نزد من از آن پس فرمود از آن ناسب شوم و در کتاب کافی روایت شده است
شیط بن صالح قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لا اری باکل الجراد
بأسا و از جسد لبواسیر و جمع الظهر و هو مما یهین علی کثرة الجماع
گفت شیطان صالح که شنیدم از حضرت ابی الحسن علیه السلام که میفرمود
منی خیم من موجودن جاری یکی و بدوستی که آن جویش از برای بواسیر
و در روایت و آن از جنس چیزیش که طاعت میکند بر کثرت جماع و گفته است
که از نفی باس که درین حدیث وارد شده استنباط کراهت آن میتوان کرد
لیکن بعد است **و اما ص** بضم صاد مهمله و رای مفنوحه مهمله و دل مهمله

و صاحب موس گفته که آن مرعیت خجیم الکر و صید عصفور میکنند پس
نهی از آن پیش گذشت در جمله شش چیز در روایت حسن بن ابی و در حدیث
بعد نیز خواهد آمد **و اما ص** بضم صاد مهمله و قد بد و او و علامه
علی رحمة الله در کتاب بخیر گفته که آن مرعیت عباری رنگ دراز کردن
شها اکثر در روایت خرمی باشد پس روایت شده در کتاب ابن زبلی
جعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه
عن قتل الهدد و الصرد و الصوم و الخله روایت کرده سلیمان جعفری
از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام که فرمود که نهی فرمود رسول الله صلی
علیه و آله از کشتن همد و صرد و صوم و خله **و اما شقرا** و یفخ بن
یا کمران و کرفاف و رای مهمله مفنوحه مهمله و صلحیه موس گفته
که آن طلبه ریش کجاها ای سیر و سرخ و سفید دارد پس روایت شده در
کتاب نه ندب الاحکام از عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل
عن الشقراق فقال که قتله لحال الحیات قال و کان النبی صلی الله
علیه و آله یوما یمشی فاذا شقراق فلان نقض فاستخرج من خفه حبه
روایت کرده عمار بن موسی که سؤال کرده شد حضرت ابی عبد الله علیه

از شتر قیصر فرمود مکره است کشش آن از برای حال ما را بعضی آن
چون دفع ما را می کند و می کشد آنها را مکره شده کشش آن فرمود
که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی راه می رفت بر تگاه شتر قیصر از هوای
آمد بر بیرون آورد از خفا شخص را پیرا و بر قول ثانی بیان ما که
آن وجه دیگر برای گناهت قتل آن نیز می تواند شد چون چنین امر خوبی
از وی ظهور رسیده پس مکره باشد کشش آن و اخبار وارده در نهی از
این طبع و چون مستند حکم حرمت کلام آنها می خواندند با عشار ضعف
اکثر و عدم تعلق نهی با کل بلکه بقتل و داشتن اینها علامت حلیت با
که در اخبار سابقه مذکور شد پس حمل کرده میشود بر گناهت و قابل
بجورنی از اجتناب نیز ظاهر نیست **الباقی** حلالست باقتناء اهل اسلام
کوثر هم اصناف آن از کود و سرخ و سیاه و سفید و پیرا و دیگر هم سفیدی
که باشد از آن و همچنین کلب و دراج و تپه و کنگ و غاز و اردک و
کبشک و مرغ خانگی را بر طبع و با آنکه اشتمال بر علامت حلیت دارند
در خصوص حل آنها اخبار وارد است و شاید که بعضی از آنها شتر مذکور
شود و در باب خوبی نگاه داشتن کوثر در خانه اخبار بسیار وارد است

دوایت شده در کتاب کافی از ابی سلمه قال قال ابو عبد الله علیه السلام الحما
طبر من طبعوا کتبنا علیهم السلام التي كانوا یسکون فی بیوتهم و یلبس
بجیبه جام الال و یضرب اهل ذلك البیت اذ من الجن ان سفهاء الجن
بعثون فی البیوت فیحشون بالحمار و یدعون الناس قال و دوایت فی بیت
ابی عبد الله علیه السلام حمارا لینه اسم جعل کنت ابوسله که فرمود حضرت
ابو عبد الله علیه السلام که کوثر مرعیست از مرعیهای جن برین علیه السلام آن
مرعیهای که نگاه میداشند ایشان در خانه های خود و نیست خانه کردن
باشد کوثر مکر اینها می رسد اهل آن خانه را یعنی از جن بدستی که سفهاء
جن بازی میکنند در خانه های هر وقتی که کوثر در خانه باشد بازی میکنند
با کوثر و او می کشد از دست او را کشت ابوسله که دهم من در خانه حضرت شابی
عبد الله علیه السلام کوثری که بود از پیشترش اسمعیل و آنچه در بن خیر مذکور
شد منفرق در اخبار بسیار دیگر مذکور است و در کتاب بعد که در دوایت
از عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال سکنی جل الی السقی
صلی الله علیه و آله الوحیة فامر ان یخدی فی بیته زوج حمام دوایت
کرده عبد الله بن سنان از حضرت علی علیه السلام که فضل فرمود که نگاه

کرد مردی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله از وحشت بگریز فرمود او را انحضرت
که نگاه دارد در خانه خود حقیقت بگوئی و وارد شد که بگوئی نفرین میکند
بر قاتلین حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام و در آن فضیلت خصوصیت
از اصناف کبوتر اخبار نقل شده و شیخ شهید علیه السلام گفته است که آن
کبوتر سفید است و در خرابی آن در شد از اهل بیت پیغمبر است صلی الله
علیه و آله و ذکر خدای تعالی و تسبیح او جل شانزه بسیار میکند و میگوید
که برکت داده شود شمار یک داده شود پستان این نگاه دارد از در خانه و سب
خروس و تریچ آن بر طواس و تریچ صدای آن بر صدای طاوس و گزین هم آید
آن و خوبی نگاه داشتن آن در خانه اخبار وارد است اما تریچ کبوتر بر آن داده
شده و روایت شده که خروس سفید شکاف یا الحرام است بنمای خانه اهلش را
و هفت خانه دو دانا و این حرام است که با نخاصیه باشد که چو تعالی
برکتی با آن جوان عطا فرموده باشد که از بین حیوانات چندین خانه میروند
و ممکن است که باعتبار دلگاهی آن باشد که از چندین خانه خبر در میبوی
باشد که هر گاه در وی شوی یکی از آنها گردد صد میگرداند باشد با
آن منقبه و خیر و آرد کردند و ممکن است که با این اعتبار باشد که در آن فایده

مختلفه شب صد میگرداند و باعث تنبه و بیداری مردم میشود پس
فی الجمله سب حرام است پیشود و وارد شده که پنج خصلت از خصال چهار
علیهم السلام با آن است سخاوت و شجاعت و معرفت و وفات غان و بسیار
مقاربت و صیون و سخاوت شاید با این اعتبار باشد که در آن کدو بیشتر آن
میریزد صد میگرداند برغان دیگر و چهار خصلت دیگر ظاهر است **آیه**
نختم هر مرغی را نافع اصل آن میداند و در حکم شرعی از حرمت و کراهت
اباحت و مستند این در بحث تخم ماهی گذشت و اضافت بر آنچه در اینجا گذشت
شد این که در روایت او در نزد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام کرده
کتاب کافی مذکور است وارد شده که کل شیء یؤکل لحمه حرام است
منزلت او بیست و نهمه فکل هذا جلال طیب یعنی هر چیزی که خورده میشود
گوشت آن پس هر آنچه باشد از آن از شیر و تخم و پنیر و ماهی و غیر تمام آن جلال
یا کبره است و از حدیث وارد در باب حرمت طاوس که پیش مذکور شد فی
الجملة استنباطی میتوان کرد و اگر منقبه باشد که تخم مرغ جلالت با حرام
پس کند آن که هر چه مختلف باشد طریقی آن و امتیاز از یکدیگر داشته باشد
جلالت و هر چه مساوی باشد حرام و مستند این تفصیل اخبار بسیار است

پس در صحیح زراره از حضرت ابو علی السلام کرده در باب بیان ضابطه
صغیف و دغیف که شکرند که بود و روایت شده در کتاب نهج
الحکام بسند صحیح و در کتاب کافی از محمد بن مسلم عن احمد بن علی ما
قال اذا دخلت امة فوضعت بضا فلا تأکل من الاطعمه الا ما اختلف طرفاه که
محمد بن مسلم که فرمودند یکی از حضرت باقر با صد و هجدهم ما
که داخل شوی بی زایا برین باغی بجز بر خوردن از آن مکران چیزی را که
مختلف باشد طرفین و روایت شده در کتاب نهج بحکام بسنه
صحیح از عبدالله بن سنان قال سالی ابی ابا عبدالله علیه السلام وانا اسمع
تقول فی الجاری قال کان له فاضله فکل وسانه عن طرفی الماء
مثلا ذلک وسانه عن طرفی الماء فقال ما کان منه مثل فضل کما یج
یعنی علی خلفه فکل که عبدالله بن سنان که سؤال کرد پدرم حضرت
ابا عبدالله علیه السلام را من می شنیدم که چه می فرمود در جای فرمود که اگر
از برای آن سنگدان هست پس بخورد و روایت کرد چون حضرت علیه
سبحان است که او را ارشاد بضابطه کلیه حلیت و حرمت بفرماید پس آن
عبارت فرمود و سؤال کردم از حضرت را از نظیر این فرمود مثل آن

یعنی مثل آن عبارت در جواب فرمود با فرمود که مثل آن نظیر است حکیم
و سؤال کردم از حضرت را از نظیر این فرمود که هر چه بوده باشد از آن
مثل تخم مرغ یا نکی یعنی هر حیاتی که پس بخورد و یعنی مکنت که کلام
علیه السلام باشد و احتمال دارد که کلام را وی باشد که فرموده از حضرت
فهمیده باشد و نقل نموده باشد و دیگر اخبار درین باب هست و آنچه
شد کافی است انشاء الله تعالی و چندین خبر در کتاب کافی مذکور است
که خوردن تخم باعث از یاد شدن فرزند می شود و در بعضی تخم مذکور است
و در بعضی با کوشش و در بعضی با بیاز و وارد شده که زردی تخم سبک
و سفیدی آن تقبل و روایت شده که بنی با آن غایب تخم یعنی ضرر خوردن
آن کمتر از خوردن کوشش است نذیر در ذکر بعضی از اخبار
بر فضیلت خوردن تخم و فضیلت بعضی لحوم نسبت بجز دیگر اخبار این
بحث هم از کتاب کافی نقل می شود و روایت شده بسندی حسن بلکه صحیح از
عبدالله بن سنان قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن سبب الاقام فی الدنیا
والاخرة فقال اللهم انما سمع قول الله عز وجل وکلوا مما رزقتموهن کنت
عبدالله بن سنان که سؤال کردم حضرت ابا عبدالله علیه السلام را از سبب

بر کربنه نا بخورشها در دنیا و آخرت پس فرمود که بگوش ایام نشوی قول
جندای عزوجل را که در ذکر نعمتهای مقررین در بهشت از جمله چیزهایی که
با علامت نیست که بگردند در نعمت ایشان میفرماید و لحظتین مائیکه شون
یعنی والله اعلم و گوشت مرغی از آنچه خواهد داد و از گوشت مرغی از هر مرغی
و هر مرغی که میل آن داشته باشد و روایت شده از عیسی بن عبدالله علیه السلام
عن ابی بصیر عن جده عن علی صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله سلم سید الطعام فی الدنیا و الآخرة روایت کرده عیسی بن عبدالله
از پدرش از جدش از حضرت علی صلوات الله علیه که گفت که فرمود رسول
صلی الله علیه و آله که گوشت سید طعام است در دنیا و آخرت و چند چیز دیگر
دیگر مخصوصا اینها افضل است و روایت شده از سمع عن ابی عبدالله علیه السلام
الکرم ان صلواته قال له ان من قبلنا یرون ان الله عزوجل یغض البیت
اللحم فقال صدقوا و لیس حیث هیوا ان الله عزوجل یغض الذی فی کل
فیه لحم الناس روایت کرده سمع که روی عرض کرد بحضرت ابی عبدالله
علیه السلام که بد رستی که آنها بی که پیش ما هستند روایت میکنند از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که فرموده بد رستی که جندای عزوجل دشمن میدارد خانه پر گوشت

البیت

یعنی خانه را که اهل آن گوشت بسیار صرف کنند و بخورند پس فرمود
حضرت که راست گفتند و پشت معنی این حدیث شریف همچنانکه ایشان
باز رفته اند و فهمیده اند بد رستی که جندای عزوجل دشمن میدارد خانه
که خورده شود در آن گوشتهای مردمان و حاصل کلام آنست که حدیثی
که از پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان روایت میکنند چنانست که ما معنی
از اغلط فهمیده اند که آن کرده اند که مراد اینست که بسیار گوشت خوردن
بد است اما چنین نیست بلکه معنی حدیث اینست که جندای عزوجل دشمن
میدارد خانه را که گوشت مردم در آن بخورده شود و عیب مردم در آن
کرده شود چه عیبت و بد گوئی کسی بمنزله اینست که گوشت مپته او را
بخوردند چنانکه در قرآن مجید واقع شده و قریب بمضمون این حدیث روایت
دیگر وارد شده است و روایت شده بسندی حسن کالتحجج از هشام بن
سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال اللهم ذبنا اللهم و من ذک اللهم ابی
یوماسا خلفه و من سا خلفه فاذا نوافی اذنه روایت کرده هشام از
حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود گوشت مپته او را بخوردند یعنی بد
گوشت باعث فریبی میشود و هرگز نزل خوردن گوشت نماید چهل روز

بر کربن نامجو رشا در دنیا و آخرت پس فرمود که بگشت یا غنیشوی قول
جندای عزوجل را که در ذکر غنهای مقررین در بهشت از جمله چیزهایی که
با علامت است که بگردند در خدمت ایشان میفرماید و لحظتین مائیشون
یعنی والله اعلم و گوشت مرغی از آنچه خواهد داد و از گوشت مرغی از هر مرغی
و هر مرغی که میل آن داشته باشد و روایت شده از عیسی بن عبدالله علیه السلام
عن ابی بصیر عن جده عن علی صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله سلم سید الطعام فی الدنیا و الآخرة روایت کرده عیسی بن عبدالله
از پدرش از جدش از حضرت علی صلوات الله علیه که گفت که فرمود رسول
صلی الله علیه و آله که گوشت سید طعام است در دنیا و آخرت و چند چیز دیگر
دیگر مخصوصا آنها نقل شده است و روایت شده از سمع عن ابی عبدالله علیه السلام
الحم ان صلوات الله علیه ان من قبلنا یروون ان الله عزوجل یغض البیت
اللحم فقال صدقوا و لیس حیث هیوا ان الله عزوجل یغض الذی فی کل
فیه لحم الناس روایت کرده سمع که روی عرض کرد بحضرت ابی عبدالله
علیه السلام که بد رستی که آنها بی که پیش ما هستند روایت میکنند از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که فرموده بد رستی که جندای عزوجل دشمن میدارد خانه پر گوشت

البیت

یعنی خانه را که اهل آن گوشت بسیار صرف کنند و بخورند پس فرمود
حضرت که راست گفتند و پشت معنی این حدیث شریف همچنانکه ایشان
باز رفته اند و فهمیده اند بد رستی که جندای عزوجل دشمن میدارد خانه
که خورده شود در آن گوشتهای مردمان و حاصل کلام است که حدیثی
که از پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان روایت میکنند چنانکه است اما معنی
از اغلط فهمیده اند که آن کرده اند که مراد اینست که بسیار گوشت خوردن
بد است اما چنین نیست بلکه معنی حدیث اینست که جندای عزوجل دشمن
میدارد خانه را که گوشت مردم در آن بخورده شود و عیب مردم در آن
کرده شود چه عیبت و بد گوئی کسی بمنزله اینست که گوشت مپته او را
بخوردند چنانکه در قرآن مجید واقع شده و قریب بمضمون این حدیث روایت
دیگر وارد شده است و روایت شده بسندی حسن کالتحجج از هشام بن
سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال اللهم ذبنا اللهم و من ذک اللهم ابی
یوماسا خلفه و من ساء خلفه فاذا نوافی اذنه روایت کرده هشام از
حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود گوشت مپته او را بخوردند یعنی بد
گوشت باعث فریبی میشود و هرگز نزل خوردن گوشت نماید چهل روز

بدیشود خلق او هر که بد شود خلق او پس اذان بگوید در گوش او و طاعت
انت که گفتن اذان در گوش او با نوا صید سبب دفع سوء خلق او شود با سبب
دفع شیاطین و بخیان شود که باعتبار ضعف در مشاعر و حواس او جا گرفته
باشند و باعث بدی اخلاقی او شده باشند و اختلال بعدی پیروند و الله اعلم
که این کار ازین باشد که گویند آن شخص محتاج شد بجدید پند و ناره کردن
بخدا و رسول چنانکه در گوش طفلی که منولد شود اذان بگوید پس گویند آن
شخص بسبب ترک خوردن حکم و ضعف قوی و حواس و عقل و غلبه قوت
و هیبه و جبروت سوء خلق که در هر دو پاره است سست شده و پس او را ^{ضعف}
گشته ایمان او و محتاج گردید بجدید ایمان و شنیدن اذان و بر هر تقدیر
دم بسیار از برای ترک خوردن گوش چهل روز ازین حدیث شریف ظاهر
میشود و هرگاه چیزی شرافت و مذموم باشد و کسی از احسن و نیکو داند
و باعث قرب الهی و موجب ترقیان نامتناهی شمارد پس حکم بر او مال او
محتاج بکشف جمال نیست و حدیث من بود و کتاب فیه نیز مذکور است
و دیگر اخبار این مضمون و قریب باین بسیار در کتب مذکور است و درقا
شد از محمد بن اسمعیل با غیر او قال ذکرنا اللّٰه ان عندنا الحسن الرضا ^{علیه السلام}

فقلت

فقلت ما لیم باطیب من لیم الما غفرنا لقطرا فی ابوالحسن علیه السلام و قال
لو خلق الله مضغاً من الطیب من اللّٰه ان لعدی بها اسمعیل علیه السلام کف
داوی کرد که در کرم ما گوشنها داد و خدمت حضرت ابوالحسن رضاعله السلام
پس گفت من کربنت گوشتی بهتر از گوشتی بزین نظر کرد من ان حضرت علیه السلام
و فرمود که اگر خلق میکرد خدای تعالی گوشتی که آن بهتر از گوشتی بود هر
آنکه خدا میداد بان حضرت اسمعیل رضاعله السلام پس چون خدای عزوجل
گوشتی فدای آن حضرت کرد گوشتان بهتر از گوشتها خواهد بود و چند
حدیث دیگر در این مضمون این حدیث وارد است و روایت شده از سیاد
رضی الله عنه ذکرنا اللّٰه ان بنی ادریس عمر فقال لعمرا ان الطیب اللّٰه ان حکم
الدجاج فقال امیر المؤمنین علیه السلام کلام انک تبارک فی الطیر وان
اطیب اللّٰه ان حکم فرخ فد نهض او کاد ان نهض و او است کرده سیاری نشد
که در آن نکرده گفت بدستی که ذکر کرده شد گوشنها در پیش عمر گفت
که بهتر از گوشتها گوشتی فرخ خدای است پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
که پیش چنین که تو میگوئی بدستی که این مرغهای خانگی بمنزله خوگها
طیورند و ظاهر است که این با اعتبار جنینهای نجس و کثیف باشد که در

اعلیٰ آنها میخورند و بدین روشی که بهترین گوشتها گوشت جوجه کوفته است
که به پرواز آمده باشد یا بزده است بی پرواز باشد و فرخ را اهل لغت گویند
و لطیف بگویند اما ظاهر استعمال آن در جوجه کوفته میباشد
شایع تر است و جدید است که فریب میخورند از حدیث از آن حضرت علیه السلام
روایت شده و در اینجا فرقی نا هضمی واقع شده و این هم با زبان می خورد
که مراد جوجه کوفته باشد زیرا که آن دو بوجهی بود و در اینجا فرقی واقع نمی آید
که جوجه آن در اغلب زیاد میباشد و در آن حدیث واقع شده که اگر در کت
کا و مینش طپور است اما آن حدیث نیز مراد از روایت شده و حال روایتش
معلوم نمیباشد و روایت شده از بسیاری سخن رواه عن عبد الله
علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ستره ان يقبل عذبه
فلياكل لحم الدجاج روایت کرده بسیاری از کسی که روایت نموده برای او
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود آن حضرت که فرمود رسول الله
صلى الله عليه وآله که کسی که سرور سازد او را این که گوشت در خنم و قهقرو
پس بخورد گوشت دجاج را و روایت شده از محمد بن حکیم عن ابی الحسن
علیه السلام قال اطعموا المحرم لحم البجاج فانه يقوى السابقين و يطرد الحيات

روایت

روایت کرده محمد بن حکیم از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام که فرمود
بدهد شب را گوشت کبکها پس بدینستی که آن گوشت میدهد ساقها
و در و سپردا ندب را دور کرد و ایندین روایت شده است بدین معنی
از هشام بن سالم قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن كل لحم لتي قال
هذا طعام السباع كفت هشام كقولك قد سمعت ابا عبد الله عليه السلام
ان خوردن گوشت تمام پس فرمود که این طعام سباع است و روایت شده
از احمد بن محمد بن خالد قال روى عن ابی عبد الله عليه السلام قال قلت له
من المدين و بما قتل اكل الفداء الغاب و دخول الحمام على البطنة
و سكاخ الهجانة كفت احمد بن محمد كروایت شده که فرمود حضرت ابو
عبد الله علیه السلام که سه چیز است که خراب میکند بدن را و بسا باشد
بکشد خوردن گوشت خشک کرده که در بدن و رفتن نجام با امثال کردن
باز نان پسر و روایت شده از زاده عن ابی جعفر علیه السلام قال كان رسول
الله صلى الله عليه وآله يعجبه الذراع روایت کرده زاده از حضرت ابی
علیه السلام که فرمود که رسول الله صلى الله عليه وآله را خوش می آید از گوشت
ذراع که گوشت سرد است که بپزد و در روایت دیگر او داشته که حقیق این

انگشته

ان بود که حضرت آدم علیه السلام کرد و باقی ان برای پسران ذریه خود پسر
 نام میرد ان برای هر پسر و عنصوی از انرا و نام برود برای پسر ماصلی الله علیه و آله
 ذراع را پس طفا بیشتر دو سه بد است از او میل بان داشت و افضل
 میفرمود انرا از سایر اعضا **ضمیمه ششم** در ذکر غیر جوان از انرا کلا
 و مشروبات بدانکه آنچه جلالت از انها ضابطه کلیه و حصری ندارد
 بخلاف جوان که فی الجمله حصری از برای جلالت بود هر چند در ضمن ^{بط} خوا
 کلیه باشد چنانکه مذکور شد و بطبر که هر چه در فغان غالب باشد جلالت
 و هر چه در صیفان غالب باشد خرم یا هر چه فاضله یا حوصله یا بصیرت
 داشته باشد جلالت و هر چه نداشته باشد حرام و در جوان پسر مذکور
 شد که هر چه مراهی طری دارد باشد جلالت و هر چه غیر آن باشد **مجموعه**
 که مذکور شد و در جوان برتری که در هر چه سبع باشد یا مسوخ باشد یا
 از جمله جنس است باشد یا صاحب سبت باشد یا نضی در پسر است و او در شده
 باشد حرام است و اگر نه جلالت و اینها که مذکور شد هر گاه پسر و ن رود از
 جوان برتری منحصر میشود جلالت از ان سبب غالب ظاهر در نوعی چند از جوان
 که شمرده شد تفصیل بخلاف جلالت از غیر جوان که در مضبوط نیز ندارد پس

طفا

لهذا اصحاب رضی الله تعالی عنهم شمرده اند محرمات از غیر جوان را و حکم
 فرموده اند بحکم معادای انها و اما محرمات پسین ذکر میکنیم ما انها را در
 چند بحث **مختار** در مسکرات حرام است هر مسکری خواه مایع و روغن
 باشد و خواه جامد و خواه از انکورد گرفته شود که در عرف از ان غیر میکنند
 و از حدیث ظاهر میشود که خمر را بر چهار مسکر دیگر غیر آن که مذکور میشود
 بر مطلق مسکر اطلاق میکنند چنانکه خواهد آمد و خواه از خمر آذین
 میکنند بقیع نون و کربای موحه و سکون بای و در نقطه از پاپون و
 ذال منقوطه و خواه از غسل که از اربع میکنند کربای موحه و سکون
 نای و در نقطه از فوق با فغان و عین ممله و خواه از پوز که از اربع
 میکنند بقیع نون و کرفل و بای و در نقطه از پاپون و عین ممله و خواه
 از جو که از اربع میکنند بکرم و سکون زای منقوطه و بای ممله و ^{بشیر}
 سرد شیر اب جود و حدیث واقع شده و بعضی از اصحاب انرا شیر اب ذرت
 تقبی کرده اند و شیر اب جو را حبه گفته اند بکرم و فغان عین ممله و دیگر
 از هر چه گرفته شود مسکر غیر انها اما خمر پسین حرمت ان اتفاق اهل اسلام
 و در کلام مجید ملک علام محل شان مذکور است ان و امر با احتیاط از ان و اینکه

در آن هست که بزرگ واقع شده و اجزاء بسیار درین باب نیز وارد شده
و بسیار وضوح مسئله استخراج بزرگانهاست و اما غیر خمر از سکران نیز
انها غیر در صورت ظاهر سکران در آن قول غیر صلی الله علیه و آله که فرموده کل
شراب سکر و هر چه غیر شراب است که مست کند پس آن حرمت و تجویز
شراب بزرگ در صورتی که مست کند از آن سکران مایع و روان ^{شده}
و از قول آن حضرت صلی الله علیه و آله که فرموده کل سکر و کل خمر حرام یعنی هر
چیز مست کننده حرمت و هر چیزی حرمت پس هر چیزی مست کننده حرام
و ازین حدیث شریف ظاهر میگردد که اطلاق خمر بر هر مسکری واقع میشود
یا اجزاء یا اعضا یا شاکت سایر سکران یا شراب انکر در وصف اسکار
که مستی حکم تجویز یا بعنوان حقیقت بنا بر اینکه خمر معنی چیزی باشد که
مخامر عقل نماید یعنی بهمان نماید و بوشاندن او شراب انکر و این ^{عبار}
این فعل خمر میگویند یا معنی چیزی باشد که او آگداشته شود تا متغیر شود
بوی آن و اختصار معنی تعیین بولیده و اجتمالات دیگر هم در عموم معنی آن
گفته اند و بعضی از اهل لغت بصری فرموده که همون آن صحیح تر است و چون
افاده حکم حرمت سکران همین میشود که کل سکر حرام بر فایده ادجال

انها

انها در تحت خمر و حکم خمر بجز سکران است که در حدیث شریف واقع شده
ممکن است اظهار این باشد که حرمت هر دو قرآن مجید ظاهر میشود چون
در تحت خمر و اجزاء و حرمت خمر از آنکه بر ظاهر میشود با اینکه عرض
این باشد که عموم هر چیزی که در بار خمر میشود نسبت به سکران معلوم
و روایت شده در کتابین بسندی حسن کالتصحیح از عبدالرحمن بن الحجاج عن
ابو عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الخمر نجسه
العصیر من الکرم و النبیع من الرقیب و النبیع من العسل و المنز من الشعیر
و البیت من التمر روایت کرده عبدالرحمن از حضرت ابوعبدالله علیه السلام
که گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که خمران پنج خیر است عصیر
که گرفته میشود از انکر و نبعی که گرفته میشود از موز و تبع که گرفته میشود
از عسل و مزر که گرفته میشود از جو و بنید که گرفته میشود از خرما و بنید
خبر دیگر بمضمون این حدیث و قریب بمضمون این روایت شده و سند بعضی
صحیح است و ظاهر این اجزاء اختصاص اسم حرمت با این پنج خمر و ممکن است که
این از راه غلبه و شوع آنها باشد هر چند خمر شامل سکران دیگر نیز باشد
و روایت شده در کتابین بسندی صحیح از علی بن یقین عن ابوالحسن ^{علیه السلام}

علیه السلام قال ان الله تبارك وتعالى امر بحرم الخمر لاسمها ولكن حرمها
لعاقبتها فان كان عاقبته عاقبة الخمر فهو حرام روایت کرده علی بن
از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام فرمود که بدستی که خدای تبارک
و تعالی حرام کرد و حرام را بسبب نام آن و لکن حرام کرده از برای عاقبت آن
یعنی برای آنچه مشرب به بشود برتر میان آن فسادها و فتنها پس هر چیزی
که بوده باشد عاقبت آن عاقبت غیر یعنی مسکر و زبل عقل باشد و باعث
فتنه و فساد شود پس آن حرامست و در بعضی نسخ کافیه و غیره واقع شده
بعضی پس آن فی الحقیقه حرامست و حکم آن حکم حرامست و این حدیث
دلیل دارد بر اجتناب از حرم بعضی از مسکرات و حکمت که این از راه
عرف و استعمال شایع باشد چنانکه از حدیث شایع فرموده در خبر فی الجمله
اشعاری بان دارد و دیگر در باب دیگر مسکری حرامست اخبار بسیار
واقع شده و بنابر وضوح مسئله ایراد آنچه شد کافیست و احتیاج بدگر
هر نسبت و هر چه قدر بی از آن مسکر باشد قلیل از آن نیز حرامست هر چند
مست کند حتی یک قطره در آن و مستفاد میشود این از اتفاق اصحاب
و از اطلاق نهی از مسکر و کفر باجناب از آن و از اخبار بسیار که در صحاح

دلیل

دلیل بر این دارد مثل آنچه روایت شده در کتابین شدی صحیح از معویه
بن وهب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان رجلا من بنی عقی و هو من صحابه
مواالیک امر فی ان اسئلك عن الکتید و اصفه لك فقال اما اصفه لك
قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مسکر حرام فما اسکر کثیره فقلبه
حرام قال قلت فقلیل الحرام یحله کثیر الماء فر د علی بکنیه مرتب ان لا
کنت صوبه بن وهب که گفتم حضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدستی که مسکر
از پس آن عمن و او از جمله صحابه و اولاد ان شماس امر کرده مگر سوال کنیم
از حدیث شما از بنید و وصف کنیم از حدیث شما یعنی نقل کنیم که از چه
چیز گرفته میشود و چه کیفیت دارد پس فرمود حضرت کمین و وصف کنیم از
برای تو یعنی حکم از برای تو بگویم فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله
که هر مسکری حرامست پس هر چیزی که مست کند بسیار از آن پس اندک
از آن حرامست و ظاهر است که این حدیث کلام شریف رسول الله صلی الله علیه
و آله باشد و ممکن است که بیان آن مرخصی و ارشاد باشد مستفاد که حکمی باشد
از گفته حضرت که مطلق فرموده که هر مسکری حرامست گفت صواب گفتم
من که پس اندک از حرام حلال میکند از آن بسیار از آن بخی اگر قلیل از آن

حرام را آب بسیار داخل کند جلال میشود پس در حضرت برین
 بهر دو کف مبارک خود دو مرتبه که نزد دیگر اخبار بسیار درین باب وارد
موضع القول معجونی که بک خروار مسکر باشد چرامست خوردن آن
 چون بزبانی و تکرار و امثال آنها از میان این که شراب است که دیگر باشند
 باشد زیرا که آنرا می آن مسکر در آن هست هر چند اجزای صغیر باشد و دانستیم
 که قلیل مسکر مثل کثیران چرامست و مزوج شدن با غیر باعث شدن با
 کیفیت و جدایی مزاجیه گرفتن بجای دیگر که اگر وارد بدن انسان شود و در
 غریزه در آن تاثیر نماید فعلی و اثری از آن بر کظاهر شود مغایر خواص و آثار
 اجزاء صلاحیت آن ندارد که سبب طاعت آن تواند شد و از آن جهت که در
 ناسبه با آثار صریحه شرعیه از آن تواند نمود و نیز این معاجین و تراکیب
 صریحاً در اقوال اصحاب رضوانه تعالی عنهم مذکور است و آنچه بعنوان
 نفل از بعضی از فضلاء این احوال را جمع کرده اند که در کمال طیب است و
 تراکیب داشته از راه استخراجه و مسکر بجای بسیار ضعیف میباشد
 چه ظاهر است که در استعماله نیکو صورت نوعیه معتبر است مثل
 خاک شدن کینه و جوان شدن لطفه و شیر شدن خون و امثال آن

ناروقه

دو بیت

و معلوم است که در تراکیب و معاجین مذکور شد که صور نوعیه اجزا
 نمیشود بلکه محض تغیر احوالی است که در خط و وضع اجزا یکدیگر بعمل می آید
 مثل تغیر لحن و ریاضه و قوام و امثال آنها از عوارض و حکم باینکه این
 تغیرات سبب طاعت شود مستندی بحج شرع انور ندارد باینکه حکم باینکه
 مطلق استعماله سبب طاعت حرم و طهارت محض تواند شد محل نجاست و
 علما در آن خلاف و قطع نظر از این مراد اخبار را که بر حرمت تراکیب
 مسکر وارد شده و حکم آنها بر تراکیب علی از فیضان مزاج و انعام نام
 میباشد بسیار بهیچانست پس روایت شده در کتابین پسندیده صحیح
 از جلوه و اساتک با عبد الله علیه السلام من و اوعین بالبحر فقال لا والله
 ما احب ان انظر الیه کیف اذوی باله بمنزله شحم الخنزیر و لحم الخنزیر
 ترونا ناسا یتداون به لکن جلوه کرم سوال کردم حضرت با عبد الله علیه
 از دوائی که چسبیده کرده شود بشارب پس فرمود که نه والله دوست من دارم
 که نکاه کنم بان پس چون نماند او می غایم بان بدرستی که آن بمنزله پشه است
 با کوشش خوکت و ظاهر است که نزدیک از روایت یعنی حضرت علی السلام
 بان لفظ فرموده با این لفظ می چسبیده و روی چند را که در دوائی بان میکند

بعضی میبیدند که آنها از سخیان و مخالفین مذهب حق اند و احتمال او بر
 مبرود که مراد استفسار باشد یعنی اما شاهد میکند که کلام ندای بان
 بگردد و احتمال مبرود که صبر بچرور به راجع بگوشش چنین باشد و کلام
 استغفار آنکاری باشد یعنی اما شاهد میکند که مردم لمخیزند ندای
 کند پس چنانکه آن ندای واقع نمیشود باین نیز نباید که واقع شود و از
 معوی بن و هبه پیش مذکور شد ظاهر شد که شرح بسیار با شراب علم
 باعث جلبت آن نمیشود و این نیز فی الجمله مؤید میشود و دیگر اخباری که حکم
 حرمت بن خود معاین این آنها ظاهر شود بسیار است و اگر مضطر شود که
 بشرب یا معجون شراب باشد باشد برای ندای و مضمون باشد و او را
 با سبب غلبه عطش و تشنگی با ماندن لغز در کلو یا طلبه که سستی بیخ
 وطن این باشد که هلاک میشود بدون شامیدن آن شراب بخوردن
 آن معجون پس از بعضی کلمات شیخ طوسی علیه السلام ظاهر میشود که اصلا
 تجویز آن نمیکند و از بعضی کلمات شیخ و بعضی دیگر از اصحاب ظاهر
 که تجویز ندای بان نمیکند چون در اخبار بسیار واقع شده که شفا در
 در حرام نیست اما اگر خوف هلاک بسبب عطش باشد تجویز سزایان

میکند

میکند و علامه حلی طاب ثراه در کتاب مختلف و بعضی دیگر از علمای تجویز
 ندای بان نیز نموده اند در صورت انحصار و او ظرف تلف و مسند
 شده اند بعمومات وارده در وجوب حفظ نفس و نهی از اقیام آن در تکلیف
 و بعضی اخبار را الله را با حتمان برای مضطر و جواب گفته اند از اخبار و از
 در باب اینکه شفا در حرام نیست باینکه ما تجویز ندای بان میکنیم مرا که ^{حفظ}
 نفس از هلاک است برای طلب شفا از مرض یا جمل آنها را اغلب و اگر چه
 ضررت گاهی سببها کردد با اینکه در صورت اضطرار و انحصار و او
 با احتیاط و تدابیر آنها و از حرمت بیرون بروند پس اگر باعث شفا شوند
 منافی اجازت نخواهد بود و مؤید اینست آنچه روایت شده در کتاب تهذیب
 الاحکام در بحث صلوة مضطر از ابو بصیر قال سألته عن المريض هل
عسك المرأة شيئا يسجد عليه فقال لا ان يكون مضطرا لغيره
 و ليس شيئا مما حرم الله الا وقد اجهله لمن اضطر اليه كعت ابو بصير
 سؤال کردم او را از بیماری که آیا تکلم میباید برای او زن چیزی را که سجده
 میکند بر آن یعنی با جاذبه است که زن جانماز و مثل آنرا بلند نگاه دارد
 برای مرد بیمار تا با ساقی بر آن سجده نماید فرمود که نه مگر آنکه بوده باشد

للام

مضطر که باشد نزد او کسی غیر از آن و نیست چیزی از آنچه حرام کرده باشد
 نهالی مگر آنچه تحقیق حلال گردانیده اند از هر کسی که مضطر شود بان مسئله
 اشکال عظیم دارد و در پیشگاه رعایت جانب حفظ نفس اولی و بحسب دلیل
 اقوی باشد والله اعلم و اما اشکال دیگر را چیزی که مسکر داشته باشد چیزی
 بچشم کشیدن آن نیز اجازت دهنی از آن واقع شده و در روایت هرون بن
 انصرفت صادق علیه السلام بچگونگی برای مضطر واقع شده و اگر صاحب نیز
 در صورت اضطرار بچیزی نموده اند و حالی از قوی نیست و اشکال این از
 مسئله سابقه کمتر است **الثانی** از جمله محرمات شرعیه اند که احتیاج به تحقیق
 فیما بین علم فقه را بضم فاء و تشدید نون و معین مسمله و اجازت بسیار درین
 باب وارد شده اما چون تحقیق آن معلوم نمیگردد و مشخص نیست که
 آیا مسکر هست یا نه و بودن آن الحال نیز معلوم نیست پس بجای از آن چیزی
 نیست **الثالث** هرگاه منقلب شود شراب بخودی خود بشیر که بدو از آنکه
 چیزی بر آن بر نهد که باعث سرگردان شود پس اشکالی در حال نشد
 آن نیست و همچنین در باب کشیدن آن و پاک شدن طرف آن نیار قول
 نجاست شراب و اجازت درین باب وارد است اما اگر چیزی داخل آن کشد

کرا

که آنرا سر کشد پس اگر چیزی باشد که مستهک شود در آن و تا وقت
 سر کشیدن آن عیناً از چیزی در میان آن باقی نماند مثل نمک که در میان
 کشد بخوبی که ناسر کشیدن شراب هم نمک در میان آن نگذاشته و آب
 شده باشد باز اشکالی در حلیت آن نیست اما بعضی از اصحاب حکم کرده
 کرده اند چون در بعضی اجازت از آن واقع شده و ظاهر قول ایشان است
 که سر کشیدن آنرا باید لعل کردن چیزی در آن کرده و بعد از آن خورد
 آن سر کشد اما اگر چیزی باشد که بعضی از آن جدا سر کشیدن شراب باقی
 باشد پس اگر باقی نجاست شراب باشیم باز اشکالی در حلیت آن سر کشیدن
 اما نیار قول نجاست شراب اشکالی دارد زیرا که آن جسمی در حال
 داخل آن کرده اند بنا بر این قول نجس میشود و چیزی که بعد از سر کشیدن
 از آن باقی میماند یا نجس خواهد بود چون دلیل بر پاک شدن آن نیست
 و هرگاه نجس باشد سر کشیدن خواهد کرد و هرگاه نجس شود سر کشیدن
 خواهد بود و انقدر که از جمله مطهرات در شراب واقع میشود
 در آن چیزی پاک است از آن جهت پاک طرف نایع پاک شدن آن شراب
 اشکالی دارد چون طرف از لوازم شراب است و حکم پاک شدن آن یا

جلال شدن آن شراب بسبب انقلاب که در شریعت صفت شده و ارد شده
لازم دارد حکم پاک شدن از انقلاب این شیء خارج که از لوازم آن نیست
وقول مشهور از اصحاب جلیت است چون بعضی اخبار وارد در بیان جواز
علاج خمر و اجال چیزی در آن برای سرگرد شدن شامل این نحو چیزی که بعد از
سرگردن باقی ماند در میان آن نیز هست و مسئله اشکالی دارد و الله اعلم
و اگر چیزی که داخل شراب کشیده برای سرگردن محسوب باشد یا نجاستی از نجاست
بان شراب برسد پاک شدن و جلال شدن آن بر سرگردن و جلیت نماند
و مشهور میان اصحاب نیز نیست و آنچه از شرح معلوم شده اینست که
نجاست و حرمت ناشی از چیزی با انقلاب زایل میشود و زوال حکم
نجاستی که از نجاست بان رسیده باشد میسوزد و نجاستی که بعضی از
اصحاب احتمال داده اند که انقلاب حکم از این زایل کند اما اشکال عظیم
دارد **التماع** اگر قلبی از خمر در دهان سرگرد بریزد و مستهلک شود
در آن نجاستی که بوی مزه خمر ظاهر نشود از آن جلال نمیشود و سرگردان نیز
حرام نمیکند با عینا و امتزاج بان زیرا که خمر با سهواک جلال نمیشود و حرمت
و خمریت خود باقیست و قلبی و کثیر آن حرام است چنانکه دانستی اما اگر

آن

آن قدر مدتی بر آن بگذرد که قدری از آن خمر که در ظرف جدا بود باشد
بجودی خود سرگرد شود پس شیء طوبی علیه الرحمه در کتاب نهام و ابوی
محمد بن احمد بن الحنفی رحمه الله تعالی و علامه حلی طاب ثراه در کتاب مختلف
و بعضی دیگر از اصحاب قایل بطلان و حرمت آن شده اند زیرا که انقلاب
سبب طهارت و جلیت آن نمیشود و هرگاه اصل آن خمر که جدا بود
بگردد شود در عرض آن مدتی پس این خمر مخلوطه مزه و صبه با سرگرد بطریق
اولی انقلاب بر سرگشته خواهد بود چون خلط و مزج با سرگرد باعث زایل
استغناء دان میشود و برای سرگردن و محمد بن ادریس رحمه الله انکار کرد
این قول را با عینا دانست که سرگرد با عینا و خمر نجس میشود و انقلاب را چیزی خمر
بسرگرد باعث طهارت آن سرگردنجس نمیشود و طول داده کلام را درین
باب و نسبت داده این قول را با حنیفه از نظام و اینرا میسوزد ساخته برای
حکم چیزی که دلالت برین قول کند بر نقیه و از کلام سید مرتضی علیه الرحمه
نیز شاهی برای خود نقل نموده که این مذاهب با سبب نیست و قول این
حنیفه است و از کلمات سید علیه الرحمه چنانکه علامه فرموده ظاهر میشود
که سرگردان پیش از آنکه علم با انقلاب خمر مزه بان حاصل شود حرام است

وخرید بجزوه اضحلال در سرکه و زوال و صاف جلال نمیداند و شیخ
طوسی علیه الرحمه نیز باین قابل بود و ابو جیفه عجمی دستماله حکم
بجلیت مینماید و مخالفش و با امامیه درین مسئله از این راهست و اما
عبدالرضق مدنی که علم بافتلابخیر حاصل شود بی ظاهر قول سید
موافق مینماید با قول شیخ در حکم بجلیت اما این حکم اشکالی دارد بنا
بر قول نجاشی که مذهب شیخ و اکثر علماء و انکار این در پیش خلی
از صورتی نیست چنانکه دانستی در مسئله سابقه یعنی علاج خمر بخیری
که غیر آن باقی ماند بعد از سرکه شدن و این یکی از جزئیات آن کلیه است
و حکم در این ملکوت کل تر از سایر افراد علاج مینماید چه بسیار استبعاد
دارد که این سرکه خمر نجس روان بجزه افتلاب قبلی از اجزای خمر است بلکه
در آن ظاهر و حلال شود و بطریق احتیاط و صوح دارد و الله تعالی اعلم
و اگر قبلی از سرکه در میان بسیاری از خمر بریزد که مضحل شود در آن بعد
از آن آن بجزه منقلب شود بجزه حکم بظهارت و جلالت آن بنا بر قول نجاشی
شراب اشکالی دارد اما شاید قدیمی اوضاع مسئله سابقه باشد **بحث**
ثانی در عصی عینی بدانکه هر است آب آنکه بعد از آن که جوش آید بجذب

که با این ان بیابا رود تا اینکه در وقت اذان بود و یک ثلث بماند یا
اینکه منقلب شود بجزه و این اتفاقا احباب است رضوانه تعالی عنهم
و اخبار بسیار درین باب و بابت شده مثل اینکه روایت شده در کتاب
تهذیب الاحکام حسندی صحیح و در کافی حسندی حسن کالصحیح از عبدالله
بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال کل عصیر اصابته النار فهو حرام
حتی یرهب ثلثاه و یقی ثلثه روایت کرده عبدالله بن سنان از حضرت
ابو عبدالله علیه السلام که فرمود که هر عصیری که آتش بان برسد پس آن است
تا اینکه در وقت اذان برود و یک ثلث آن بماند و عصیر بجلیت منقلب
آیدست که بفرزندان زحیم بطبی بکیرند چون آنکور و نار و لیمو و امثال آنها
اما شامع و معارف شده استعمال آن در ابی که از آنکور بکیرند یعنی آنکه
جوهری گفته که معصوم بکیریم چیزی نیست که آنکور در آن فشرده میشود و
در این حدیث شریف اگر چه اعتنا رو سپدن آتش بان شده است اما آن
اخبار دیگر با قول احباب ظاهر میشود که مطلق غلیان و جوش سبب
جرمشان میشود هر چند بد و نحرارت آتش باشد اما بشرط آنیکه
غلیان کاملی باشد چنانکه مذکور شد و ظاهراست که حضرت علیه السلام

در این حدیث فخر از علیان با صابره نافرموده چون در اغلب آن باعث
علیان میشود و روایت شده در کتابین بسندی حسن کا الصبیح انصار بن عثمان
عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا یجوز العصر حتى یغلی روایت کرده چنانچه
عثمان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که حرام نیست عصر تا اینکه
بجوش آید و روایت شده در کتابین بسندی حسن انصار بن عثمان عن ابی
عبدالله علیه السلام قال سألته عن شرب العصیر فقال لا یجوز ما لم یغلی فاذا
غلی فلا شرب قال قلت حکایت فداک ای شیء علیان قال القلب روایت
کرده چنانچه عثمان که سؤال کرده حضرت ابی عبدالله علیه السلام را از آنجا
عصیر پس فرمود که آنست که میشود با بیاضام از آن مادام که بجوشیده باش
پس وقتی که جوشیده بیاضام از آن کفتم که گندم کرده اند شوم فدای
توجه چیز است جوشیدن یعنی جدا شدن از آن بحسب شرع چیست فرمود
که بهم بماند و رفتن اجزای آن از پایین بیابا و از بالا پیا پیا و دیگر
اخبار داله بر حرمت آن بسیار وارد شده و جمعی از اصحاب نجاست آن را
شده اند و اکثر ایشان مقید ساخته اند نجاست از آنجا که با وجود قلب
قوای پیدا کند و فدی از اجزای مایه آن تجلیل رود و شیخ شهید علیه السلام

دعوی نموده که علیان لازم دارد قوام و تجلیل بعضی از اجزای او این حکم
ناممکن است و این حزن علیه السلام گفته که اگر بخوردی خود بجوش آید نجس
میشود و اگر با صابره نافرمودی نجس نمیشود بلکه همین حرام میشود
و دلیل واضحی بر حکم نجاست عصیر ظاهر نیست تا با صابره نجاست آن
چه رسد اما چون بسیاری از اصحاب قبل نجاست آن شده اند و روایت
معتبری بر آن که خواهد آمد مدنی الحمله دلالتی بر آن دارد چون حضرت شهید
که اگر کس نجاست آن رفته باشد خمر است میاشام آنرا احتیاطا در اجتناب آن
افت و بحث ازین خارج از مطلب است و لایق با جواب طهارت و بنا
بر قول نجاست فطهر آن و طهر بر طرف از نجاست آن و بدین وجه
مباشران بدها بثلثین آن میشود و بافتن آن بر کوزه نیز پاک میشود و اگر
چیزی از تاج در میان آن بریزند که عین آن از آن جدا رفتن و وقت عصیر
پاک شدن باقی ماند حکم آن حکم چیز است که در میان شراب بریزند و
بعد از سر کردن شراب باقی ماند و چنین مذکور شد و طهارت است که
حکم حرمت مخصوص عصیر عینی باشد و عصیر خرمایه و غیره و امثال آن
اگر مسکوب باشد این حکم نداشته باشد و بعضی از اصحاب عصیر مویز را

مشارک عصیر عینی در حکم کرده اند و مستند شده اند بعضی روایا
 که سند و دلالت آنها ضعیف است و از بعضی اخبار نقلی آن نیز ظاهر میشود
 چنانکه روایت شده بطریق معتبر که بعضی از اصحاب حکم صحیح آن نموده اند
 که حضرت ابو عبدالله علیه السلام را خوش می آمد از زبیده یعنی لهای که از پوز
 می بخشد و معلوم است که در وقت آب و نزد طعام می خورد و اگر نجس باشد
 طعام را نجس میکند و اگر عصیر و شتاب پیش از رفتن در وقت آن
 احتمال حلیت می رود و بعضی از اصحاب را بل بان شده اند چون از عصیر خوردن
 به روز رفته و دو شتاب شده است و حلیت و شتاب در شرع معلوم است
 و اجتناب از هر دو نیز هر دو بنا بر استحباب حکم شرعی سابق و عدم دلالت
 شرع بر اینکه این نحو اختلاف محل باشد و ظاهر است چنانکه بعضی از اصحاب
 گفته اند که عصیر پیش از رفتن در وقت بلکه چاه و خمر و شتاب میشود و
 ظاهر کلام اصحاب است که آنرا اگر در میان دانه انکوز نیز نجس است
 حرام میشود و ناد و نلث آن برود اما لفظ عصیر در اخبار واقع شده است
 که شامل آن باشد چون فشرده بودن در آن یعنی منبهاید و لای که در میان آن
 انکوز باشد فشرده شده است مگر اینکه اتفاق در مثنان باشد معلوم

باشد

باشد که عصیر در شرع بمعنی مطابق آن انکوز مستعمل میشود و بر تقدیر
 که حرام شود بعد از مویر شدن جلال میشود و این محل حرف نیست و ظاهر
 است که ناد و نلث نیز زود مویر نمیشود و انکوز تا بر ناک باشد ظاهر است
 که قوت نباشد مانع از غلیان آن بان میشود مگر اینکه فاسد شود اما
 از آنکه حیده شود و در افتاب ریخته شود و اجزای مایه آن ببقیایها
 که بان رسیدن از سایر اجزا انقباض می پیدا کند و اغلب نجس می آید بجز
 حکم طحی که سابق داشت مستحب است تا علم غلیان آن حاصل شود
 و چون حلیت و طهارت مویر بحسب شرع معلوم است بر فرضی که عصیر
 باغشایان غلیان نجس شود بعد از مویر شدن پاک میشود و نجس که در آن
 میان دانه انکوز میباشد بالتبع آن البته پاک میشود مثل طرف عصیر
 استکالی که پیش نمیکور شد در باب نجس می آید داخل عصیر باشد و غیر آن باقی
 ماند بعد از رفتن در وقت در اینجا نیست و در باب جلا بک طایر معلوم
 یعنی سبخت اخبار وارد شده که قبل از رفتن در وقت آن حرام است روایت
 شده در کتاب بن سندی صحیح از ابی یوسف و عن ابی عبدالله علیه السلام
 قال اذا زاد الطلح علی الثلث فهو حرام روایت کرده اند از ابی یوسف که فرمود

حضرت ابو عبدالله علیه السلام که وقتی که زیاد باستان طایر ثلث یعنی آن
عصیر که بر آتش گذاشته و میخوردند هرگاه زیاد از ثلث بحسب وزن بمی
بیران خرامست و قریب بمضمون این روایت دیگر هست و روایت شده
بسنده صحیح یا موثق از معویه بن عمار قال ما لک با عبدالله علیه السلام
عن الرجل من اهل المعرفه بالحق یا بئنی بالحق و یقول لا یطیع علی الثلث و
انا امر فانه یشتر علی الصنف فقال لا یشر به فک فرجل من غیر اهل المعرفه
من لا یفر یشتر علی الثلث ولا یستحله علی الصنف یخبرنا ان عندنا یختم
علی الثلث فذره بثلثه و یقول ثلثه شری منه قال نعم کفتم معویه بن عمار
که سوال کردم حضرت با عبدالله علیه السلام را از اینکه مردی از اهل معرفت
بجو یعنی از امامیه می آورد برلی من بخیج و ظاهر است که می بخت باشد
میگو بد که این طبع یافته بر ثلث یعنی افند ریخته شده که و ثلث آن رفته
و بک ثلث مانده و من میدانم او را که او می شناسد بخیج را بر صنف یعنی می
شناسم اعمرد را که همین که صنف آن رفت بخورد و دفن و ثلث او کار
نمیداند پس فرمود حضرت که این شراست میباشم از آنکه من پس مردی
از غیر اهل معرفت از کسی که نمیشناسم او را یعنی معرفت با او و وثوق و

اعتمادی بر ونداریم میباشم از آنرا بثلث و جلال نمیدانند از ابو یوسف
یعنی ابقد میدانیم که اعتقاد این دارد که باید و ثلث عصیر برود تا جلا
شود و رفتن صفت کافی در حقیقت آن نمیدانند خبر میدهد ما را که نزد
او بخیج بر ثلثی هست که و ثلث آن رفته و بک ثلث مانده میباشم از آن
فرمود حضرت که بی و در حسنه کالتحیح عمر بن یزید از حضرت ابو عبدالله
علیه السلام وارد شده که اگر کسی که هدیه را بخیج را جلال بماند مسکورا
میباشم از آن و اگر جلال نمیدانند میباشم و در صحیح معویه بن وهبان
آنحضرت علیه السلام وارد شده که اگر شپرین باشد طرف را در بیکر کند
یعنی افند ر قوام یافته باشد که طرف چسبد و دیگر کند از او صاحب
خبر دهد که و ثلث آن رفته و بک ثلث مانده پس میباشم از او در صحیح
علی بن جعفر از پدر برادرش حضرت موسی علیه السلام وارد شده که گفته
کردند پیش و صاحبان دین قول کرده و ثلث آن رفته و بک ثلث مانده مسکورا
اینکه مسلمان عارف باشد و مراد از عارف ممکنست عارف بشرع باشد
و اینکه باید و ثلث عصیر برود تا جلا شود و ممکنست که عارف با امامت
اهل بیت علیهم السلام باشد و علماء دین مسئله اختلاف کرده اند بخیج طوی

در کتاب نهال و چیدن در پس و علامه حلّی در بعضی از کتب خود و ولاد
 نخل المحققین رضی الله تعالی عنهم جایز نداشته اند که اعتماد کنند در رد
 دولت عصیر بطریح بقول کسی از اهل اسلام که حلال دانند شراب عصیر ^{بیشتر}
 از ذهاب دولت آن بعضی دیگر از علما رحمهم الله تعالی مکرر داشته اند
 از او مشند عدم جواز بعضی از اخبار است که مذکور شد و اما دلیل قول
 بجواز و کراهت پس اصل حلیت و مسموع بودن قول صاحب بدو جمع
 میان اخبار و شک نیست که احتیاط در عدم اعتماد بر قول کسی است که در
 کار نداند ذهاب دولت را در حلیت عصیر هر چند صریح گوید که دولت آن
 عصیر رفته است و مکرر داشته اند بعضی از علما سلف و مخزن عصیر را
 و بحث از این لایق با ابواب بیع است و بجای در مطلب ما ندارد **در باب حرام**
 بنیت چیزی از ربوبات و اثر بر هرگاه مسکرت باشد هر چند بوی مسکرت
 از آن آید از راه اصل حلیت اشیا و عموماً آورده در شرع و حصر عورتان
 در چیزی چند که آنها خادجند از آنها و روایت شده در کتابین از حضرت
 احمد که خوف مال کذب ایه یعنی ابوالحسن الاول علیه السلام اسئله عن
 استکبیر و الجلاب و رب الثوب و رب القلاح و رب الرمان ^{حلال} فکتب

گفت چقدر بن احمد که نوشته ام با و یعنی حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام
 و سؤال کردم از حضرت ابان استکبیر بن و شرب کل و رب ثوب و رب
 و رب نار پس نوشته بود در جواب که حلال است و چند خبر دیگر و رب
 بمضمون این روایت شده است **بحث ثالث** در اعیان نجسه حرمت
 هر نجس خواه با الاصله و خواه نجاست ماضیه باشد با اتفاق اصحاب
 اما ابوالچواناتان ماکول اللحم چون کوسفند و کاه و شتر که نجس نیست
 پس در آنها نجاست پیدا بر نفسی محمد بن احمد بن حنبله و محمد بن ابی
 دیگر از علما رحمهم الله تعالی قابل حلیت شده اند از راه اصل و طهارت
 و عدم دلیل که دلالت کند بر حرمت پس داخل باشد در تحت عموم کرمه
قل لا اجد فیما اوحی الی من حی ما الا به و علامه حلّی طاب ثراه و مجموعی که
 از اصحاب حرام دانسته اند مکرر بول شتر را اما حرمت غیر بول شتر ^{عشائر}
 چنانست و دخول در کرمه و بجزیم علیهم السلام نجاست و طهارت که فائزین ^{حلیت}
 گفته بودند پس آن اعم از حلیت است زیرا که طاهر حرام بسیار است و
 نبوت اعم نبوت الحصل لادم نمی آید لیکن کلام با علامه و تابعین او در این
 چنانست چون حقیقت آن معلوم نیست چنانکه دانستی و اما استغناء

بول شترین بجهت آنکه ناست که اگر فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
که چهارشنبه بودند در مدینه منوره یا شامیدن ابوالابلیل شامید
ایشان و شفا یافتند و بعضی مخصوص ساخته اند جواز شرب از آب
نماوی چون ریختند و اینحال معلوم شد و بعضی مطلقا تجویز کرده اند
چون عقیده ساختند حضرت صلی الله علیه و آله که جواز شرب از این صورت
صورت و روایت شده در کتاب ابن زبیر فی قال سمعت ابی الحسن
علیه السلام وهو یقول ابوالابلیل خیر من الیاء و یجعل الله الشفا فی الیاء
گفت سلیمان زبیری که شنیدم از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام و حال
اینکه او میفرمود که ابوالابلیل بهتر است از شربهای آن و میگوید انداختن
تم شفا را در شربهای آن و احیانا کم بود که این باشد که با وجود آنکه
شفا در شربهای آن فرار داده شده است ابوالابلیل بهتر است پس در
ابوالابلیل خیر عظیم خواهد بود و بعضی مؤید ساخته اند برای جلالت
بول ابلیل مطلقا این را که از شربت عقیده معلوم شده جواز شفا
بان پس باید که جلالت باشد چون وارد شده که شفا در حرام نمیشاید لیکن
کلام در بعضی از چیز است و کجاست از آن پیش مذکور شد و میتوان استدل

کرد بر مذهب علامه رحمه الله با آنچه وارد شده در موقوفه عمار ساجلی از
حضرت ابی عبدالله علیه السلام در ضمن حدیث طویلی و سئل عن بول البقر
یشربه الرجل قال ان کان حجاجا الیه یتداوی به یشربه و کذا بول البقر
والغنم یعنی و سؤال کرده شد از حضرت علیه السلام از بول بقر که می شامد
انرا مرد فرمود که اگر حجاج بان باشد که ندای بان کند می شامد انرا و
همچنین است بول شتر و کوفند اما از این حدیث مساوان بول آنها با بول
شتر ظاهر میشود در حکم و ظاهر آنست که با این محرم است پس تجویز نداد
بأنها میکند لیکن چون ندای آنها بشوید نداد و بخلاف بول شتر
نصیح با شنشای آن نموده اند بطریق احتیاط در امثال این امور و آنچه
طماشیر حویات پس نافع اصل آنست در حکم حرمت و کراهت و آب
و مستند این معلوم میشود از آنچه پیش مذکور شد و بحث از نیم ماهی
و تخم طود و در جواز شرب شیر الاغ چند خبر وارد شده است روایت
در کتاب ابن زبیری صحیح از عیص بن القاسم عن ابی عبدالله علیه السلام قال
تعدت مع فضال شیراز الا ان اخذناه لم یض لنا فان اجبت
ان ناکل منه فکل گفت عیص بن القاسم که چاشت کردم در خدمت حضرت

ابو عبدالله علیه السلام پس اشاره فرمود بجبری و گفت این که الاغها
ساخته ایم از آنچه هماری که اینم پرل کردوست میداری بود که جوری
از آن پس بخورد و قریب عجمون این روایت دیگر هست و روایت شده
حسن کا الصبح از عیص بن القاسم قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن ثوب
المان الاقرن فقال لا شریها گفت عیص بن القاسم که سوال کردم حضرت
ابا عبدالله علیه السلام از آن اشامیدن شهرهای الاغها پس فرمود که با
اشرا و قریب عجمون این روایت دیگر هست و این اخبار نیز فی الحقیقه
حلیت گوشت الاغ میشود **و اما نخ** پس چون مسفوح و آن خوبست
که بیرون آید بقوت نزد قطع عرن جوان با ذبح آن نجس و حرامست با اتفاق
و تحریر آن در کتاب کریم مذکور است و خوبی که دفع نکند از جوان بدیج
و باقی بماند در گوشت آن ظاهر و جلالت و ظاهر احکام اتفاق و حلیت
آنست و آنچه از مدیج بسبب نفس کشیدن بدرون جوان رود پس آن
نجس و حرامست چون از جمله دم مسفوح است و نجف حاضی بدرون
دغه پس اول آن چه دم مسفوح شامل آن هست و اما خون غیر مسفوح
انچو انان میخورد مانند بزغ و کت و امثال آن پس حرمت آن واضح است آن

راه جنات و حرمت اصل آن هر چند نجس نباشد و اما خون غیر مسفوح
از حیوانات مجله چون ماهی پس علامه حلی طاب ثراه در کتاب تنزی
المطلب بصریح کرده بحلیت آن و استدلال کرده از آن بر طهارت آن که
خسب داده قول ابن اعلی ای ما غام و شهید ثانی علیه الرحمه در دروضه
در بحث محرمات ذبحه گفته که خرم پخت چیزی از مذکوران و از جمله
انهاست خون از مثل ماهی و ملخ اما در مسالک حکم حیوان کرده و
استدلال نموده بر آن نجاست و جنایت آن محل نام است و اگر حرام باشد
باید که اصلا خون در حکم ماهی نماید ما جلالت باشد خوردن آن زیرا که
تفاوتی در خون ماهی نیست بخلاف حیواناتی که نفس سائله دارند ^{و البته}
که خون متخلف در حکم آنها جلالت با آنکه خون ماهی طاهر است و چون
انها نجس و این بسیار بعید است و اگر واقع شود قلبی از خون در دردی
که جوشد بر روی اقس و زایل و مضجیل شود آن خون بسبب جوشیدن
دیگ پس شیخ مفید علیه الرحمه و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب نهیه مایه
شاه اند بطهارت و طیب مرق و سایر آنچه در آن دیگ است از گوشت
و امثال آن و شیخ مفید اعتبار قتل چون نیز نکرده است و مستند ایشان

درین مسئله است که روایت شده در کتاب کافی بسند صحیح از سعید بن
 قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قدریها جز و وقع فیها قد اذوقیه
 من دم ابی کل قال نعم فان انا کل الدم کفتم سعید اخرج کسوال اکر دم
 حضرت ابا عبد الله علیه السلام را از وی یکی که در آن باشد شتر بیرون واقع شود
 در آن قدری چهل درم از خون و نفس او قیده باین در کلام اهل است هفت
 و در بعضی اخبار نیز وارد شده است با چند مثال چنانکه باز اهل است
 گفته اند ایا خوردن می شود فرمود حضرت که بی بدستی که ایش بخورد آن
 خون را و در روایت ذکر این آدم از حضرت ابی الحسن رضی الله علیه و آله
 و آله پس واقع شده و محمد بن ادریس و جمعی از مشایخین قابل نجاست است
 آن شده اند زیرا که نجس شدن آنچه در آن ریخت و قوع خون در آن
 محل کلام نیست و قلیان و جوشیدن را کسی از جمله مطهرات ندانسته است
 و مرق چون مایع و روایت قابل تطهر نیست اما گوشت و سایر جامداتی
 که در میان آن باشد با یک کشیدن ظاهر و جلاله میشود و جواب گفته اند
 از روایتین اوله بصیغف سند و روایت ذکر این دم اگر چه ضعیف است
 همچنین گفته اند اما خبر سعید اخرج ظاهر است که صحیح باشد چه نجاشی

توشیح

توشیح سعید نموده است و علامه نیز در خلاصه توشیح او نموده اگر چه
 در مختلف در بیان ضعف این حدیث گفته که حال او را عنید نام و نامیا
 بجل خون که مذکور است در آنها بر خون ماهی و این جواب نیز چنانکه از
 نیست زیرا که قطع نظر از بعد از این عمل میتوان گفت که اگر خون ماهی چنانکه
 طهارت جلال نیز هست پس تعلیل باینکه الفش از این خوردن چنانکه کبیر
 فرموده برای حیثیت و اگر جلال نیست پس قول بجل شدن خون برام
 بسبب نظایر اشکال دارد مثل قول بیا کشیدن خون نجس بسبب آن نجس
 ایشان میکنند پس اولی است که یا عمل بر روایت کند یا بگوید که چون
 مخالف اصول است طرح آن میبکیم و اگر چه قول شیخ طوسی علیه السلام
 دلیل قوی است اما احتیاط اقتضای عمل بقول این در پس میبکند
 بکلام و اگر واقع شود در روایت عینه جوابی که در کلمه داشته باشد
 نجس میشود آنچه در آن ریخت و مرق آنرا میزند و لحم و جوابی که در
 باشد میشود و بخورد و حکم مذکور بالکرا از اصول مذمه است
 و از اخبار بسیار است سلطان میتوان نمود صریحا در روایت کوفی از
 حضرت ابا عبد الله علیه السلام نیز وارد شده است باین عنوان که غسل فرمود

آن حضرت علیه السلام که سوال کرده شد امیر المؤمنین علیه السلام از دهی که
 طبع کند پس نگاه در آن خوشی باشد و نبود که ریخته میشود سرفان و
 میشود گوشت و خورده میشود و اگر پسته جوانی که در آن جنده نداشته
 باشد واقع شود در طعام با شراب پس باعث نجاست و جرمش آن میشود
 چون آن خودش نجس نیست و در موقوفه عمارت یا اهل آن حضرت باشد
 علیه السلام وارد شد که سوال کرده شد آن حضرت علیه السلام از صلب کس
 و ملخ و مور و آنچه شبیه باین باشد که میبرد در جاه باد و شبیه باین
 نسخ و در زب و روض و مثل آن فرمود که هر چیزی که نباشد از برای آن
 چون بعضی خون جند پس نیست یکی و دیگر آنجا را که بر زمین است
 و باقی احکام متعلقه بجهت تعصیل پیش مذکور شد و احکام متعلقه
 بمسکرات نیز گذشت و اما نجس نجاست عارضه پس ناشر حکم نجاست
 آن میشود در حالت خوردن و آشامیدن آن بافتن و بعد از آنکه ظاهر
 شود و نجس جلال میشود اگر از جهت دیگر جرمی نداشته باشد و کم
 نظیر برب و سایر مایعات و جامدان تعصیل و نظیر آب و سایر مایعات
 بسیاری وارد و نجس آن در ابواب طهارت میشود و مناسب طلب نجاست

اما نجاست از فضله حیوانات مانند لعاب دهن و نخامه و دماغ و
 و عرق و امثال آنها پس هر چه نجس باشد از آن جمله باعتبار نجاست حرام
 خواهد بود و اگر نجس نباشد هرگاه اصل آن حیوان حرام نباشد حکم
 نجس آن دلیل ندارد و در روایت عبدالله بن الحسن از ابی خود علیه السلام
 وارد شد که نجس صلی الله علیه و آله فرمود که هر جوانی که نجس را میکند
 پس سوزان بختی آبی که برسد بان عضو از آن حیوان جلاست و لعاب
 آن جلاست و نجس پسته و دماغ انسان تا از دهن بیرون نیامد است
 ظاهر است که فرود آن حرام نباشد چنانکه اگر احباب گفته اند و از بعضی
 اخبار ظاهر میشود اما از کلام بعضی از اصحاب ظاهر میشود که همین که
 بقضای دهن برسد دیگر فروری از آن حرام میدانند اما بعد از خروج
 از دهن پس ظاهر جرم است و بعضی اخبار در باب جواز میگردن زب
 زوجه و دادن زب آن برای اینکه میگرد و وارد شده ظاهر آنها جواز فرود
 بردن لعاب دهن زوجه از برای زوج و لعاب دهن زوج برای زوجه است
 چون زب آن خالی از لعاب نجس باشد و میگردن در داخل آن زم مبدار و فرود
 بردن آنرا اما چون آن اخبار در باب صایم واقع شده ظاهر است که باید

جل بر این نمود که چیزی از آن مخلوق نزد وجه قول بجواز فروردن الحباب
دهن بگری برای صائم شکال دارد و اما اگر بشیم که از آن کرم خالصیم
میرسد و مروراید که از صدف حاصل میشود اگر آن جوان باشد چنانکه
مشهور است پس لجن مال حیثیت در آنها نمیرود که بآن سبب جرمی است
باشند و اصل و ایات کریمه و در حصر جرمات و تجلیل طیبات
عموم بعضی اخبار افاضه میلت آنها میکند و چیزی خبری که مفید آن باشد
که بر فتم چیزها که ازین قبیل جوایز است بهم رسد حرام باشد ساقط است
فشد و ظاهر نیست پس باید بحسب آله شرعی که حلال باشد و اشیا
نیست در حلیت مشک که نافر اهو است و توهم خیانت در آن نمیشود و
در حلیت عین و شیخ ابوعلی در کتاب قانون گفته که نظون است که
میجوشد از بعضی چشمها که در بحر میباشند و آنچه میگویند که کفت و با با
فضله جوان بحر نیست پس بعد است و بر فرضی که فضله جوان نیز باشد
حلیت آن مسلم است و اما چند بیدترین معلوم و مسلم است چنانکه شیخ
ابوعلی در کتاب قانون و غیره از اطباء در کتب خود گفته اند که خسته و
بحر نیست و چند مرتبه که است بضم کاف و آن در لغت فرس یعنی خسته است

میرسد
مردان

س

عین

جمله دیگر

و بر سر

و پیدا است لجن مال برود که معرب باد است ریاض یعنی زایل کننده باد با اعتبار
جراثیم و خاصیتی که دارد و بعضی گفته اند که آن جوان قد است و نیز
نیز هافت و در جامع بغدادی مذکور است که خدس سبک است و از
جوانان پوسنن بسیارند و آن کرم که است و چشم آن فوت و صفا
دارد و پوشیدن آن زایل میکند با دها را از گردن و نشستن بر آن ^{هد} فتنه
کوفت نفرین و قریب این اوصاف برای جوان خند ذکر کرده اند و بر همین
جرمست چند ظاهر است زیرا که آفتی که از جوان بحری بغیر از ماهی و
چیزی جلالت نیست و توهم استخاله که بعضی کرده اند صورتی دارد بلکه
بغیر پس و خشکی تغییر دیگر در آن فشد و همین در استخاله کافی نیست
چنانکه مفصیل گذشت و در باب غیرا که چه روایت عبدالله بن ابی
بکرم و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام وارد شده که ان الله غارک
فقال اجه و جعل ذکانه مؤتکاحل الخیانه و جعل ذکانه مؤتکاحل الخیانه
یعنی بد رستی خدای تبارک و تعالی حلال کرد و خنرا و کرد ازین مذکرها
مردان چنانکه حلال کرده ما همها را و کرد این مذکرها آنها را مردان آنها
اما چون اینچند ضعیف است و مخالف قول اصحاب و اخبار دیگر است

حل میکند چنانکه شهید علیه الرحمه در کتابه کبری گفته حلیت و آرد و در
 بر حلیت است جمالی آن در صلوة نه بر حلیت اکل آن و فقرات سابقه حدیث
 فی الجملة مؤید این حمل است و در روایت ابن ابی عمیر و از حضرت
 ابو عبد الله علیه السلام مذکور است که خربزه است و در روایت حمران بن
 اعین از حضرت باقر علیه السلام وارد شده که خربزه است چرا می کند در
 عمر و جایگزین در آب و در صحیحه ذکر با بن آدم از حضرت ابی الحسن رضا
 علیه السلام نهی از خوردن گوشت آن واقع شده است و اما طهارت چند
 پس جویت بنا بر اصل و آنچه در اکثر طهارت اشیا معلوم شود نجاست
 و در مانع نجاست معلوم نیست و سبک بودن انجوان مستثنی
 و نجاست کلب نجوی نیز محل اشکاک است و نجاست از آن در ابواب طهارت
 و اگر نجاست انجوان پس بدین طهارت است و آنچه بعضی نقل نموده اند
 که صید انجوان میکند در حال چنان قطع این عضو از نموده رها
 میشود بنا بر این بنا برین باید که نجاست است شوق ندارد و هرگاه در
 با ناز مسلما آن از دست مسلم گرفته شود و در نجاست حکم نکرده شده
 باشد لیکن اجساد و نجاست از آن است و اما جواز نماز کردن با چند

پس

پس محل نامثل است و جواز نماز کردن در نجاست معلوم و معمول
 اصحاب است و اخبار بسیار دارد اما خبر بودن انجوان معلوم نیست و اما
 جواز اکل آن معلوم است و در روایت اهل بیت عصمت علیهم السلام که در
 چیزی که حرام است اکل آن نماز در رموی آن و کورک آن و پوست آن و بوی
 آن و روغن آن و هر چیزی که بوده باشد از آن فاسد است و تمام تحقیق
 این مسئله لایق با ابواب صلوة است و خارج از مطالب است **بخش مزاج**
 در رسوم هر چه قلب و کثیر از آن کشند یا مضر بدن باشد ضرر ظاهری
 پس مطلق آن حرام است اما اگر کثیر از آن کشند یا مضر باشد پس خوردن
 فدر قلبی از آن که این اثر نداشته باشد حرام نیست مثل افیون و سموم
 و مختلط و امثال آن چه قدر متغایر از آنها کشند و حرام است بخلا
 قیراط و قیراطین بلکه گاه باشد که طبیب نجوی آنها را در میان آرد و به
 با صلاح آورد که در بسیاری از آن ضرر رساند پس حرام نخواهد بود
 و حاصل که سبب حرم است آنها و مساطن اهلک با اضرار است پس هر
 قدری که ظن آنها در آن باشد حرام است و الا فلا و این بسیار میشود با
 سموم و قوت و ضعف آنها و اینها نیز با جهاد و قوت و ضعف کثیرا

مختلف

وعادات و امثال آن و این طین حاصل میشود تجربه یا آنگار مجربین و
این حکم اتفاق و نصوص وارده در باب وجود حفظ نفس و منع از القاء
آن در هله که است **بخاطر** در طین بدانکه جرم است طین با اتفاق و
بسیار و مراد با نصوص کل نیست بلکه کالوخی را نیز شامل است و چون
بجست طین طاق کرده میشود بر خاک مزوج با آب حکم بنحوی که
برای خاک غیر مزوج با آب اگر اتفاق باشد محل نامست اما ظاهر
حرف است و شمول آن برای ربک و سنگ ظاهر نیست بلکه عدم شمول
آن برای بعضی حجار چون یاقوت و امثال آن ظاهر است لیکن خاک مزوج
با آب غیر درخت کردن و کلوخ شدن از حکم طین بیرون نمیرود و دخول
آن در حکم طین از خبر نیز ظاهر میشود و اما نصوص در روایت شده در
کتاب ابن ابرهیم زهیر عن ابی عبد الله علیه السلام ان طینا علی السلام
قال استمکت فی الطین فندشک فی دم منسه روایت کرده ما برهیم بن
مهزم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که هر که اصل را بگذرد و بخوردن کل پس تحقیق که شربک شده در خون
جود یعنی شربک شده است با امراض و طلال در کتن خود و سنده

و کبر

در کتاب نهذیب صحیح است اما در کافی صحیح نیست و در اینجا از ابرهیم بن
طلحه بن زبید از معصوم علیه السلام روایت شده است و این فردی سبب
ضعف و وابستگی و اسطه که در نهذیب واقع شده میشود اما اصحاب حکم
بجست آن نموده اند و روایت شده در کتاب ابن سینا که ظاهر صحیح است
از هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق آدم علیه
من الطین غیر کل اقلین علی ذریه روایت کرده بن سائر که فرمود
ابو عبد الله علیه السلام که درستی که خدای عز وجل خلق کرد آدم علیه السلام
از کل پر چهره که خوردن کل با زردی است و روایت شده در کتاب ابن زینب
سعد قال سالت ابی الحسن علیه السلام عن الطین فقال اکل الطین حرام
مثل البشه و الدم و لحم الخنزیر و الاطین غیر الحسین علیه السلام فان شفا
من کل داء و امن من کل خوف گفت سعد بن سعد که سؤال کردم خیر
ابا الحسن رضاعا علیه السلام را از کل پر فرود که خوردن کل حرام است مثل منه
و خون و گوشت خوک مگر طین غیر حضرت حسین علیه السلام پس بدست
که در آن است شفا از هر کوفتی و امن از هر خوفی و روایت شده در
کتاب ابن اذفاح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قبل لامیر المؤمنین علیه السلام

فی رجل یا کل الطین فنه فقال لا تأکلہ فان اکلہ ومیت کنت قد
 اعنت علی نفسک روایت کرده مہجوز قلاح کہ فرمود حضرت ابو عبد
 علیہ السلام کہ گفته شد یا امیر المؤمنین علیہ السلام در بارہ مردی کہ بگوید
 کل من ہی فرمود اولیٰں فرمود کہ بخور دل را پس اگر بخوری از او بگری
 خواهی بود چنین کہ یاری کرده باشی بر نفس خود یعنی سعی کرده باشی در
 هلاکت خود و روایت شد در کتابین بسندی صحیح از معمر بن خالد
 عن ابی الحسن علیہ السلام قال قلت له ما بری فی الطین و کراہیہ
 فقال اعاذک اللہ اول ذک اللہ کنت معمر بن خالد و کہتہم حضرت
 ابی الحسن رضا علیہ السلام آنچه را روایت میکند مردم در باب کل و بگوید
 بودن آن و ظاہر است کہ مراد استفسار باشد آن کل کہ میگویند کلا
 و اجتناب از ہر دو کہ مطلب ہمین نقلی باشد و لفظ کراہت کہ واقع شد
 متافاتی با حرمیت اصطلاحی ندارد چنانکہ مکرر مذکور شد پس فرمود
 حضرت کہ نسبت این کہ خالشر و این کل و ظاہر است کہ مراد این باشد
 کہ طین کہ واقع شد مراد از آن نیست مگر ہمین تر و خشک پس ظاہر شد
 ازین جواب حضرت شمول طین از برای کل خشک و چنانکہ گفتیم و ممکن

کہ طلب

کہ طلب ازین حصہ این باشد کہ طین حرام ہمینہاست و دیگر خصوصیت
 با آن ما خود و منظور نیست با اینکه مطلب اخراج عیار و امثال آن باشد
 مانند خاک سہلی کہ رودی بود با خود رفتی دیگر فہشند و حاصل این باشد
 کہ طین خرم این کل و کلوح است نہ عیار و مانند آن و احتمال دوری بود
 کہ مراد این باشد کہ طین این کل تر است و این خشک کلوح است طین و نا
 بر این طین شامل کل خشک نخواهد بود بلکہ مخصوص کل با شعاع است
 خواهد بود و دیگر در باب جرم طین اخبار در کتابین مذکور است و
 آنچه مذکور شد و استثناء عمودہ اندا صحابہ از این حکم تر است بسیار کہ حضرت
 ابی عبد اللہ علیہ السلام و کل ارضی و کل عجم و را **اما ترشہ چاکہ** پس این خاک
 کہ بردارند از تر و ترشہ طین حضرت علیہ السلام با فاصله ناهفتاد ذراع
 چنانکہ در بعضی اخبار وارد شد و ناچار فرسخ و پنج فرسخ و ہشت فرسخ
 نیز واقع شد است و ممکن است کہ این اختلاف باعتبار اختلاف مراتب
 آن باشد پس مرثیہ عظیمہ برای جوابی فرمودہ شود باشد و مرثیہ از آن باین تر
 برای ہفتاد ذراع و همچنین ناهشت فرسخ و جواز تناول نمودن آن بر
 طلب شفا محل حرف نیست و اخبار بسیار دارد و بعضی از آنها مذکور شد

اما جوان خوردن آن بقصد تبرک بر خالی از سنگالی نیست و خوردن آن
 در روز عاشورا بعد از عصر و نظار بان در روز غدیر چیدیت دارد اما
 چون سندان صبح بیست احتیاط در ترک آنست و در باب برداشتن کام
 فضل بان روایتی حسین بن ابی العلاء از حضرت ابو عبدالله علیه السلام آورده
 و قدر آنرا بداند بخورد بگرداند یعنی باید که بقدر بخورد با کثر باشد و
 زیاده نباشد و در بعضی روایات بر آن است که نه بخورد بدست است و در
 در وقت برداشتن و مهر کردن و تناول نمودن آن روایت شده اما جوان
 استنشای بان شروط با نه اینست بل اگر بان بخورد معهود باشد افضل است
 بود روایت کرده شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی رحمه الله علیه کتاب
مصباح بندگی که در او از سید رضی ابو عبدالله علیه السلام نقل من کل
من طین قبر الحسین علیه السلام غیر مستشفی مکاتما اکل من یومنا فاذا اخرج
اجده لا اکل منه لیستغفی ظیق اللهم رب هذه التریة المبارکة
الطاهرة ورب الثور الذی نزل علیه ورب الجسد الذی من فی
و رب الملائکة الموکلتین به اجعله لی شفعا من ذلک کذا و کذا
و اجمع من الما و غیره خلفه و قل اللهم لتجعله ذوقا و اسعیا و طیلا

نافعا و شفعا من کل ذلک و سقیم فان الله یعالی بدفع عنک ما اکل
ما یخرج من لحم و الهنم و القم انشاء الله تعالی روایت کرده سید پروردگار
 حضرت ابو عبدالله علیه السلام که هر که بخورد از طین قبر حضرت حسین علیه
 السلام ناز برای طلب شفا پس کوبا که بخورد است و مگر از گوشه های ما پس
 که محتاج شود حاجری از شما بخوردن از آن برای استنشای بان پس باید که
 بخورد اندک بار و از حجره دعای شریف است بر خدا پای پروردگار با نیز
 مبارک با کوزه و پروردگار نوروی که نازل گردانیده شده است در آن وظا
 آنست که مراد نبول حضرت علیه السلام باشد که نزول در آن تربت مقدسه
 نموده و غیره نبور از آن قره العین رسول بخورد بخورد عینا و متواند بود
 یکی که از جناب صانع منور ارض و سما دلیل و هادی و رهنا بود پس چنانکه
 بروشی و صبار راه راست یافته میشود صراط مستقیم شرع قویم بارشاد
 آنحضرت ظاهر و هو باید که در مثل اینک حق جل و علا تغییر از فرمان
 انرا بنور فرموده در کرمه و انبعوا النور الذی انزل معه دیگر با جناب
 علیه تجرد و روحانیت و مزید ربط و مملکت انصال با عوار الفدسیه
 و مقر بین نورانیه و ملائکه سماویه و در کتب فلاسفه با دله و براهین

این استغاثه
 باقره الخیر

واضح و مبین شده است که ماده و عوارض مادیه و عناصری جرمیه و کدک
هبولاتیه مانع از تعقل و انکشاف حقایق و ظهور دقایق است و ثابت
که مناط تعقل تجرد است و هر مجردی عاقل و هر عاقلی مجرد است و معلوم
که کدورت و قوت و محمل را با ناپیچی و ظلمت کمال مناسب است و ملا
و تعقل و انکشاف حقایق و ظهور اینها را با نور و ضیا و روشنی و سنا
نهایت موافقت و مغایرت است پس مناسب نور را اجناس ایشان کمال
روشنی و ظهور است دیگر باعتبار فطرت و خلیفت چه بافتان خاصه و
عامه منقولست از رسول امین جمله والله صلوات الله رب العالمین
که من و علی از یکویریم و هبسته یکی بود این نور و انشغال بمقرود از
بصلبی نا اینکه من شسته در صلب حضرت عبدالمطلب پس یحیی در
حضرت عبد الله فرار گرفت و یحیی در صلب حضرت ابیطالب پس علی
از من است و من از علی و پیر ظاهر است که این دو نور با بان از نوری علی
مرضی و فاطمه زهرا با زیم پیوست نادیده همان بحال سیدی شایب
اهل انجان منور شد و هم آن خلاصه موجودات و عکس خانه ایجاد
کاینات فرموده که انما من حسین و حسین منی و در حضرت از حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام که ربط و علاقه و الهفت و افس حسین با رسول
مختار و حید زکوار خود بمنزله بود که تا این جهان بنور وجود آن سرود
دوشن و مزین بود ایشان خطاب بلفظ پدر با من نمیکردند بلکه بک
ابوالحسن می گفت و دیگری ابوالحسن و آنحضرت ترا جد و پدر خود میدانستند
و دیگر بگفت این طلب وجوه بسیار میتوان گفت که مقام کجا پیش ذکر
آنها ندارد پس باز رجوع نمایم بترجمه دعای شریف و پروردگار حید
که ساکن شده در آن و مراد جسد مطهر آنحضرت علیه السلام است و پرورد
فرشتگان و کلین بان بگردان آنرا برای مرشفا از کوفت چنین چنین
و ذکر نما بد علل خود را و بیاشام حرم عزاب در بیان و بخوان این دعا را
و ترجمه دعای شریف اینست یا خدا یا بگردان اینرا روزی کشاده یحیی
اینرا سبب روزی و اسع کن و برکت بنا و آن روزی و اسع عنز انرا
دار و همچنین در فقرات بعد و داشتی که نفع رساننده یعنی داشتی که
سبب ثبات من بر ایمان و باعث رسوخ آن در دل من باشد و بان عمل نما
تا موجب دستکاری من باشد و در ادعیه شریفه استعاذه و افرغ شد
از علی که نفع رساننده ظاهر است که وجود چنان علی موجب غریب

وبالخواهد بود و شفا از هر کوفتی و بیماری پس درستی که بعد از نانو
 آن شریک است بخوبی که مذکور شد خدای تعالی دفع میکند از تو بگوش
 آن آنچه را بپای آن بیماری و اندوه و غم اش اما الله تعالی و دیگر اخبار در
 باب دعاها در وقت خوردن و بر داشتن و کیفیت آن وارد شده است
 و ذکر آنها در کتاب دعیه میشود و اخبار در باب استجاب بخدا سجد از ^{طنین}
 قبر شریف آنحضرت علی السلام روایت شده است و وارد شده که اگر کسی
 بگرداند سجده از جای کوفی که مشغول بذر خدای عزوجل باشد نوشته
 میشود برای او بازای هر دانه چهل حسنه و اگر بگرداند از روی سهو و
 عقلت نوشته میشود برای او بیست حسنه و در روایت دیگر واقع شده
 که کسی که قبضه کند هر گاه بگرداند آن سجده را و فراموش نماید ذکر را ^{نوشته}
 میشود برای او آن ذکر و همچنین در باب استجاب بخوبی در صلوة
 و همراه داشتن آن برای آن از خوفها و مکروهات و در باب مخلوط کردن
 آن با خطوط است و گذاشتن آن بامیت در قبر اخبار وارد است و درین
 مقام و نظایر آن مظنه و روایت کالی است و بیان خلاصه اش کالی است
 که ظاهر است که نا انجمنان بنور وجود حضرت خیر البشر شود و بدین حکام

ذکر اشکال در باب طهارت
 احکام بعد از طهارت
 علاء الصلوة و التکلیف
 باین احکام

ظاهر

ظاهر نبود و از آن سر و سر و دم نرسیدن بود و بعد از حرکت بی و نقطع
 و حی الھی حکم شری متجدد نمیتواند پس قرآن این نوع احکام عمر
 بجهت نمیتواند شد و علم بانها از چه راه حاصل میشود و در جواب
 از این اشکال میگویم که در اخبار اهل بیت علیهم السلام ذکر
 وجوه مختلفه و طرق متعدده از برای علوم عمده معصومین و خلفای ^{شدن}
 حضرت خیر المرسلین صلوات الله و سلامه علیهم معین واقع شده است
 یکی از راه علم بقرآن مجید و آنچه در ظاهر و باطن آن مخزن علم الهی و معین
 حکم نامتناهیست پس روایات بسیار در کتاب کافی و سایر کتب معتبره
 احادیث وارد شده که علم جمیع ايات کتاب الله و در قایم آن و تاویلات آن
 و ترتیب نزول آن و کیفیت نزول آن در نزد ائمه طهارتین علیهم السلام است
 و روایت شده که در قرآن مجید جمیع احکام و خیر زمین و خیر آسمان و خیر
 آنچه واقع شده و آنچه خواهد شد هست و ما عارفیم همه آنها از اول قرآن
 تا آخر قرآن و کویا آن در دست ما است و نظر میکنیم در آن دیگر از راه اول
 بودن علم بقرآن صلی الله علیه و آله و علوم بقرآن پیش او و صیالی ایشان
 علیهم السلام و درین مطلب نیز در کتاب کافی باو مذکور است که علم بقرآن ^{علوم}

بمخبران و اوصیای ایشان و کتب ایشان نزد خلفای پنج صلوات الله علیه
و اله هت و ایشان ببرات رسیده و در سایر کتب ترا حدیث درین باب
موجود است و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله تعالی علیه السلام
علیه السلام هزار بار با علم که گفته و منفع میباشند هر یک از آن را حضرت
علیه السلام هزار بار و در وقت ذکر هزار رکعت از آن کثرت و وفور آن باشد
و خصوصیت عدد هزار منظور باشد دیگر از راه علم جماعه و حضرت و حضرت
حضرت فاطمه علیها السلام و استنباط اشیا از آنها و جامعه جانکارد
اچار و اردش و صحیفه بود طول آن هفتاد دراع بخط شریف امیر المؤمنین
علیه السلام و در آن بوده هر جلائی و جراحی و هر چه مردم بآن محتاج شوند
از احکام و آرزو خجاست و جزای بدی که کسی بکند حق اینک حضرت
ابو عبد الله علیه السلام بر او میفرماید که آیا مرا از آن میدهی راوی میگوید
که گردانیده شوم من فدای تو بختم من مگر از شما پس کن آنچه میخواهی پس
می آید در حضرت عصوی از او را بدست مبارک خود و میفرماید که حق آرزو
و جزای اینهم در اینجا هست و حضرت می فرماید از آن نوشته شده
بود با صحیفه در میان آن بود که در آن صحیفه نوشته شده بود صلوات الله

داو میای

و اوصیای ایشان و علم علما فی کتبش بوده آنگاه از نبی اسرائیل و صحیفه حضرت
فاطمه علیها السلام چنین در روایات مذکور است که چون قصیده های الهه
رحمت حضرت رسالت پناهی روی داد غم بسیار و حزین چشمها حضرت
فاطمه علیها السلام رسید پس فرستاد خدای عز و جل برای فیله و فرشته
او فرشته که حدیث میگفت با حضرت و مشغول به ساختن او را پس نقل
کرد آن حضرت را بفرما امیر المؤمنین علیه السلام فرمود حضرت امیر المؤمنین که
هرگاه احاسن آمدن آن فرشته بگویی و صدای آنرا بشنوی مرا اعلام کن پس
خبر میبرد حضرت فاطمه در وقت نزول آن فرشته حضرت امیر المؤمنین را
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنچه از آن فرشته بد شنید بخط مبارک
خود بنوشت تا آنکه صحیفه شد که در آن نوشته شده بود سه مثل
آنچه در قرآن مجید است دیگر آنکه نزد ایشان بود علم هفتاد و دو کتبه
از اسم اعظم خدای عز و جل و مجموع آن هفتاد و سه حرف است که یکی
در علم خدای تعالی مانده که ایشان عطا فرموده و آنچه نزد حضرت ^{علیه}
بود و جعفر بود که با آنها عمل میکرد و همچنین شمرده شده است در خبر آنچه
نزد هر چه بری بوده و عدد مجموع آنها پنججاه و سی و یک که آنچه نزد آنها

صلی الله علیه و آله که هیچ حرف بر زبان نیاورد است و روایت شده که آن
حضرت سلیمان علیه السلام بچهار هزار ساله داشت که تکلم بان کرد و از دو ما
راه از شهر سیاحت بقیصر را بیک طرفه العین آورد دیگر آنکه امام علیه
سالم هرگاه خواهد که چیزی را بداند اعلام بفرماید خدای تعالی باو علم از او درین
مطلب نیز در کتاب کافی باو مذکور است مشتمل بر چندین حدیث دیگر آنکه
با ایشان هست روحی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که تعلیم میکنند با
فهم هر چیزی را و آن تعلیقت اعظم از حضرت جبرئیل و میکائیل و داخل آن
بنیت و با هیچکس از انبیای سابقه نبوده و در روایت وارد است که
چنین بنیت که هر وقت که او را خواهند بیاورد بکس وقت خاصی وارد که با
ایشان ملاقات میکند و درین مطلب نیز باو روایت کافی هست مشتمل بر چندین
حدیث دیگر آنکه بفرستد روحی از سوی هر کس که خواهد او را و آنچه
تعلق باو داشت و درین مطلب نیز باو مذکور است مشتمل بر چندین حدیث
دیگر آنکه عرض حال عباد در هر صبح و شام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر
ایشان میشود و درین باب نیز اخبار بسیار وارد است دیگر آنکه در هر شب
جمعه آن ائمه انبیا و اوصیاء علیهم السلام و روح امام زمان علیه السلام عروج

بکنند

میکند باسمان تا اینکه برسند بعرش پروردگار جل شانه پس طوی
میکند بان هفت شوط و نماز میکند از نذر در هر یک از توابع عرش پس
دیگر نهد بجانب آن خود و صباح میکند انبیا و اوصیاء بر سر و
و خوشحالی و صباح میکند امام زمان و حال آنکه زبانش را کرده و در
و دانش او بسیار و اگر این نمیشد هر آنچه نطق می پذیرفت علم او درین
باب نیز اخبار بسیار وارد شده دیگر آنکه در شب نذر نازل میشوند ملائکه
و روح بر امام زمان علیه السلام و تفصیل می دهند بر او علوی را که از نبی
صلی الله علیه و آله بعنوان احوال باو رسیده باشد و امضا میکند بر او
احکامی و اگر او اندک ناسال ایند بچه عنوان بجا آورد آنها را و قاصد و
جوادشان سال را تمام بر عرض میکند و حضور صیفت او بر او که در
قد و واقع میشود خوب معلوم نمیشود و از اجابت ظاهر میشود که
در اظهار آن نمیدانسته اند اما بحکم معلوم میشود که ملائکه علیهم السلام
در اقیاب بر امام علیه السلام نازل میشوند و تفاوتی در علم او میشود و درین
باب نیز اجابت بسیار روایت شده دیگر آنکه ملائکه در خانه های ائمه علیهم
داخل میشوند اند و اجابت با ایشان میکنند اند و بر روی سیاط ایشان برشته اند

و بر بالتهای ایشان بکجه میگرداند و مهر بان تر بوده اند با اطفال
ایشان از ایشان با اطفال خود و جمع میگرداند و هوائی که از نبره های ایشان
ایشان پرخینه و می یافته اند در جامهای اطفال و در روایت آمده که هیچ
فرشته را خدای عزوجل فرود نفرستد در باب امری مگر آنکه ابتدا
میکنند آن فرشته بعضی از آن را با تمام زمان و درین باب نیز چندین خبر
در کتاب کافی مرویست اما جماع معلومست که کجاست نزول ملائکه که بر او
و آئمه علیهم السلام نوحیست که بر رسول و انبیا علیهم السلام و اخذ کردن ایشان
اجسام از ملائکه نوحیست که بعضی از آن شد و درین باب نیز احادیث
وارد است یا حضرت جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل نمیشد یا آنکه او را
بصورت نمیدیدند و صدای او نمیشنیدند یا آنکه مطلق صلت با نبوت
نمیدیدند و استماع صوت میفرمودند و بر و بالی که از ایشان جدا میشد
و بهر جهت مشاهده میفرمودند و بهر جهت استماع استماع عقل استماع
با آنها نتواند رسید و منشا این احتمالات آنست که اجابت وارده در
باب محیظ ظاهر اختلافی دارد و ظاهر اخبار آنست که اجابت با او بسیار
باید البته بر سبب صلی الله علیه و آله رسیده باشد و زبانی علم ایشان بر

او ممکن نیست و بعد از ملاحظه اینها هر ظاهر میگردد که ممکنست که
بعضی از احکام شرعیته باشد که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه
و آله میروم نرسیده باشد و تصریح بان واقع شده باشد و بعد از آن از آن
آئمه معصومین علیهم السلام میروم رسیده و آئمه علیهم السلام سبکی ازین وجوه
که مذکور شد علم بان داشته باشند مثل احکام جمیع که در تمام
زمان علیهم السلام که نقل شده که میروم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرا
گرفت آن احکام را و دیگر احکام متعلقه بر وضوهای مقدسه معصومین
علیهم السلام و ادب داخل شدن در آنها و بیرون آمدن از آنها و بجا آوردن
اعمال و آنها و ثواب زیاده و ربای ایشان و آنچه تعلق با آنها داشته
باشد دیگر احکام تربی که حضرت با عبد الله الحسین صلوات الله
سلامه علیه از استغفای بان و سجده کردن بران و فرا گرفتن کسب از آن
و سایر آنچه تعلق بان داشته باشد دیگر احکام و قاجی که در زمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله رونداه باشد و اتفاق مقتداه باشد که استفسار
حکم آن از آنحضرت کرده باشند بعد از آن در زمان ایشان رود هد
و حکم از آن بفرمایند اما اینکه چیزی در زمان رسول صلی الله علیه و آله الحرام

بوده باشد و ایشان جلال کنند یا حلال بوده باشد و ایشان حرام کنند
 پس این ممکن نیست چه حرام صلی الله علیه و آله حرامست تا روز قیامت
 و جلال او جلالت است تا روز و در کتاب کافی بابی در ذکر او است در تفویض
 فرمودن و او اکثر از خدی عزوجل اختیار احکام را بر پیغمبر صلی الله علیه
 و تفصیل حکم چند ذکر شده در باب نماز و روزه و غیر آنها که پیغمبر صلی
 علیه و آله فرار داد و خدای تعالی اجازه حکم آنحضرت فرمود و آن احکام را
 بعنوان وجوبیت و یا بر عنوان حرمت و یا بر عنوان سنت و یا بر عنوان
 کراهت و کراهت در حدیث وارد شده که تفویضی که خدای عزوجل رسول
 فرموده بود و اختیار می کرد با داده بود بعد از و یا تعهده علیه السلام فرموده
 اختیار با ایشان داد و بنابراین ممکن است که بعضی از احکام که در زمان
 رسول الله صلی الله علیه و آله معلوم شده باشد آنکه علیه السلام خود قرار آنها
 بدهند و خدای عزوجل اجازه آن بفرماید و الله اعلم با حکام **و اما طهارت**
 پس آن کل خاص و بنیت که می رند از آزار متنبه و خواص و منافع بسیار
 بجهت خوردن و طهارت کردن و بوییدن آن در کتب طب مذکور است مثل نفع
 رسانیدن بربا و اسهال و جراحت و جبر نمودن چون تفویض کردن و طبع

و غیر آنها

و غیر آنها از منافع که اطباء تفصیل ذکر نموده اند و استنشای آنرا اصحابان
 راه کثرت نفع و بسیاری احتیاج بان نموده اند اما باز مخصوص ساخته اند چون
 آنرا بصورت اختیار و اجبار طبیبی ذاتی نفع آن که قول او معین مطلق باشد اما
 در کار نمیدانند یا بجزارد و او را در آن بلکه با وجود بدلی تجویز مادی بان
 میکنند و گفته اند که در باب جواز خوردن آن روایت حسنیه وارد شده است
 و ظاهر است که مراد ایشان از جنسه حسنیه اصطلاحیه باشد یا بنوعی
 که روایتان مایه مذهب و تمدوح باشد اما چنین روایتی الحال ظاهر
 در روایتی که در بین باب چهارم است که روایت کرده شیخ طایفه ابو جعفر
 طوسی علیه السلام در کتاب صباح مرسله قال سئل جعفر بن محمد علیه السلام
 عن الطبرین الازرقین فی خد الکسر لاجل اجزیه قال لا یاسر اما ان من طبرین قبری
 الفرین طبرین قبر الحسن بن علی علیه السلام خبر منته کت روای که سوال کرده
 شد حضرت صادق علیه السلام از کل از منی که اخذ کرده میشود از برای **تکثیر**
 یعنی عضوئی که شکسته باشد یا جلال است خندان فرمود حضرت که
 باکی بان بدستی که آن از طبرین قبری الفرین است و طبرین قبر حسین بن علی
 علیه السلام بهتر است از آن و قطع نظر از سند نموده دلالت آن چنین بر جوان

چو در آن ضعف است چه اختلال میسر و در کمر و ساپل از اخذ آن
 بخت کمر آن باشد که از او در عضو سکنه نیز نبرد برای جگر کردن خون با
 عرض و بکره اینک بخورد تا پس حضرت علی السلام در جواب فرموده باشند که
 لبث آن بر عضو سکنه فیضی ندارد و شاید گفته حدیث کتبین حضرت
 ابی عبدالله علی السلام بهر شایان در الجمار داللی بر این داشته باشند که آن
 هم مثل ترسب با که در امراض خورده تواند شد و ممکنست که مراد اصحاب
 از حسن روایت حسن مزخاش است باشد بلکه باعتبار مواضع بالصو
 و قواعد باشد اما بعدی دارد و بعضی از اصحاب بخوبی ندانند و بکل از این
 نیز نگردد اند مگر در صورت اضطرار و انحصار و در آن و متمسک شد^{الله}
 باخبار آورده در باب نفی شفا از جرم و بخت و معنی آن اخبار سابقه اند
 شد و قول اول مشهور است میان اصحاب اما الخياط در اجتناب از خورد
 است هم امکان **فصل ثالث** در بیان احکام مضطرین باکل عورت
 و درین چند بجنات **بخت اول** در مقصد مضطر مشهور میان اصحاب
 رضی الله تعالی عنهم است که مضطربان کسی است که نرسد از تلف نفس^{بخت}
 جرم یا ظن بر آن داشته باشد در صورت عدم نشنا و اجرم با نرسد از تلف^{بخت}

مرضی که با لغفل باشد یا از طول مدت مرضی که با لغفل باشد یا از
 دشواری علاج آن یا از زیاد شدن آن یا از ماندن از نفاذ و رجائی که
 در آنجا ماندن مستلزم ظن بجزی از امور بی گمراهی باشد یا نرسد
 عدم فدیث بر سواری یا از عدم فدیث بر پیاده رفتن یا در بدن هر یک
 در وقتی که ظن اخراج مان باشد و در عدم آن ظن بجزی از نضردهای مذکور
 باشد و ظاهر است که خوف تلف مال و هتک عرض نیز همین حکم داشته
 باشد اگر چه اصحاب مشوجه ذکر آن در این مقام شده اند و نضردها که ذکر
 شد وقتی باعث جواز نشنا و اجرام میشود که بر تبه باشد که شاق باشد
 محتمل آن و در منعارفات و عادات که محتمل آن شوند و مختلف میشود این
 معنی با اختلافی است پس بسیار باشد که بر کسی شنیدن حرف در شقی
 بسیار شاق باشد و نسبت با و در منعارفات اینها بر اضطرار عظیم کویند و بر
 دیگری خوردن چند چوب نیز سهل باشد و در عادات اینها نسبت با و
 دشوار نشناوند و شیخ طوسی در کتاب نهال و فلاحی ابن البراءه
 بن در پس و علاقه جمعی در کتاب مختلف حمیم الله تعالی با این رفته اند
 که جواز اکل مته اختصاص دارد بصورت خوف تلف نفس و در غیر این^{حال}

اکثر

جایز نیست و مستسک شده اند بلیبل چند که بر تمام پخت و آله قول
مشهور و از آنها قوی تر است و هرگاه جایز شود اکل حرام لازم نیست که آن
تماما بپزد و آنچه که مشرف بر هلاک شود بلکه جایز نیست در آن وقت
خوردن آن زیرا که در آن حال خوردن آن نفعی ندارد و بعضی از تجویزان حفظ
نفس از هلاکت و هرگاه این عمل بپزد خوردن آن عیب و حرام خواهد بود
و در صورت اضطرار بپزد که آیا اکل آن حرام جواز از باب احتیاط
دارد که اگر مضطر خواهد بود خوردن آن با آنکه واجب میشود اکل و تبرک
آن نافع خواهد بود و ظاهر قول نانی است چه حفظ نفس واجبست عفت
و شرعاً و الفای آن در تبرک حرام و تبرک تناول حرام در صورت اضطرار
بان تبرک حفظ نفس و تبرک الفای آن در تبرک است پس حرام باشد
و فایلی بن بقول اول گفته اند چون آن ماکول حرام است پس اجتناب از آن
در هر حال نوعی از ودع و پرهیزکاریست و غیره است که کسی مضطر
شود خوردن با الله بگفتن کل که کفری پس چنانکه امتناع از آن و صبر بر گشته
شدن بجهت آن جایز است بچنین امتناع از تناول حرام و صبر بر هلاک
جایز باشد و این دلیل ضعیف است چه ودع و پرهیزکاری در تبرک تناول

شیء و قبیعی عملی اید که حرام باشد تناول آن و از برای مضطر خود حرام
تناول آن بافتان و قیاس آن با ظواهر که صورت ندارد وجه جواز است
از آن بخصوص و صبر بر قتل برای ترک آن از شرع ظاهر شده است و قیاس
چیز دیگر با آن کردن شرعاً صورتی ندارد با آنکه قیاس مع الفارق است
در اینجا عملی اید از اعزاز دین مبین و اظهار دینکایمان بخدای عزوجل
چیز نیست که بدل جان در حفظ آن می توان نمود در اینجا عملی اید مثل
اینکه بپزد دست در نماز و شستن پا در وضو در حال غیبه واجبست
با آنکه اظهار آن کفر برای غیبه واجب نیست و بعضی از اصحاب تناول بعضی
از محرمان را در صورت اضطرار تجویز نکرده اند و سابقاً مذکور شد
بجایزانه در ذکر استثنای باغی و عبادی باینکه میان حدیثی است
کرده میشود از حرام در صورت اضطرار اید آنکه هر که مضطر شود بان
معنی که مذکور شد تناول محرم جایز است برای او تناول آن مگر باغی و
عادی و این استثناء در صریح کلام ملک علام جل شانه موجود است اما اختلاف
در نفس پرانت پس بعضی گفته اند که باغی کسی است که خروج بر ابرام زمان
علیه السلام کرده باشد و استعمال باغی در این معنی تراهل شرع شایع و

منقاد رفت و شاید که مرتبه چقیقت رسیده باشد و در اصل لغت معنی
 کمی است که از حد رکود و چون خروج بر امام زمان علیه السلام فرود کاملی
 از آن استعمال آن در بعضی شایع شده است و عادی معنی قطع طریقات
 و در اصل لغت معنی متمک و تجاوز از حد کرده است و درین فرد خاص
 شده است و این تفسیر را دولت عموده احمد بن محمد بن ابی نصر مرسل از حضرت
 ابو عبدالله علیه السلام و در روایت عبدالعظیم بن عبدالله الحنفی از حضرت
 تقی علیه السلام با غی تفسیر شده بگوئی که طلب صید نماید برای خود و نشاط نمان
 برای اینکه بیارد از برای مجال خود و بنا برین از باغی معنی طایع خواهد بود
 که در فرد خاص معنی طالب صید استعمال شده است و عادی بدین تفسیر است
 و عبدالعظیم را وی این حدیث شریف امام زاده و لاجب العظیم است که هزار
 مؤثرش در خارج بلخ طیبه طهر است و آنحضرت بچاد واسطه با کبر
 سیدی شباب اهل الخمان حسن بن امیر المؤمنین علیه السلام صلوات الله
 الملك المئتان برسد این تفسیر عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الحسن بن
 علی بن ابی طالب سلام الله علیهم اجمعین و از احمد بن محمد بن خالد بن
 روایت شده که آنحضرت وارد مدینه شد و معنی که کز تن بود از سلطان

تفسیر امام زاده صاحب
 امام زاده عبدالعظیم
 فضل و ثواب باری آن
 عالیجناب
 زید بن الحسن

مکان

و ساکن شد و در نزد منی و رخا یکی از شیعیان در کعبه موالی و مشغول
 بود بعد از حقیقتهای روزه میداشت و روز و از نده میداشت شب
 و گاهی خفته بیرون می آمد و زیارت میکرد قبر را که مقابل قبر شریف است
 و شاعر در میاشت و میفرمود که این قبر یکی از اولاد امام همام موسی
 کاظم علیه السلام است و بشر میرد آنحضرت در آن زیر زمین و میسرید خیزد
 یکی یکی از شیعیان ال محمد صلی الله علیه و آله تا اینکه شناختند او را
 اکثر ایشان پس بدین روی از شعله رسول خدای صلی الله علیه و آله را
 در خواب که فرمود با و که مردی از فرزندان من بر داشته میشود از کعبه
 موالی و مدفون میشود نزد بک درخت سبب در باغ عبدالحمید را که
 الوهاب و اشاره فرمود بکمان دق او پس رفتان مرد که بخردان در
 و مکان از آن صاحبش پس برسد آن صاحب درخت که بچه تفریب
 اراده خریدن این درخت و این مکان عموده پس بغل نمود آن مرد برای
 او خواب خود را پس گفت صاحب درخت که من نیز همین خواب را دیدم
 و کل باغ را وقف نمودم که اشراف و شیعیان در آن مدفون شوند بعد
 از آن پیامدا ما مراده و بچست بزودی پوست و چون برهنه کردند او را

برای غسل در حجاب و رفته یافتند که شب شریفش بخوی که مذکور شد
 در آن نوشته بود و روایت کرده محمد بن یحیی الطار از سردی از اهل ری
 که رفتم بخیرت حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام پس رسید از من بجا آورد
 گفتم بزبان حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم فرمود که اگر زیاد
 میگردی تو قبر عبد العظیم را که در پیش شاست هر آینه بودی مثل کسی که
 زبانت حسین بن علی علیهما السلام کرده باشد باز رجوع غایب باصل
 پس در روایت محمد بن عثمان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام باغی بطالت
 و عادی بدزدن شریف است و بعضی تفسیر نموده اند باغی را یکی که آخذ
 نما بداند مضطر و دیگر چیزی را که او داشته باشد بعد رسد رفق و حفظ
 خود پس این باغی را میگوید نفس خود را بقتل دیگران جانزینت و عادی
 تفسیر نموده اند یکی که تجاوز از حد سیری نماید در خوردن محرم و بعضی
 تفسیر کرده اند باغی را یکی که خواهد محرم را و ظاهر اینست که مراد این
 باشد که اولاً با اختیار بطلب محرم رفت و آخر مضطر بخوردن آن شد پس
 جانزینت برای او خوردن آن و اما حد تناول از محرم پس افتد راست که
 دفع آن ضرر مطلق که گفتم مان شود و تجاوز نمودن از آن جانزینت

پس

پس اگر کسی ترسد که از جوع هلاک شود افتد بخورد که سد وقت
 و حفظ نفس بان بجا آید و از جوع نبرد نه اینکه افتد بخورد که سپرد
 منتهی شود و برین قیاس وزن ضررهای دیگر را که کشی بالفرض در میان
 وزن آن داشته باشد که دوسه روز دیگر چیزی بدستش نخواهد افتاد
 و بر داشتن چیزی حرجی که بدستش افتاده با خود مقدورش نباشد باید که
 افتد بخورد که نطفون شود که تا رسیدن بخوردنی دیگر از جوع نخواهد
 مرد هر چند بالفعل زیاد از حد سیری باشد و بعضی از اصحاب تصریح
 کرده اند که مضطر تناول محرم را بقصد دفع ضرر و حفظ نفس و امثال آن
 الهی کند نه بقصد لذت بردن و سیر شدن و اگر با این نحو قصد تناول
 کند حرام خواهد بود و تناول آن **بجائز است** در ذکر اضطراب
 بطعام غیر هرگاه مضطر شود کسی بطعام غیر بخوی که مذکور شد در آن
 اضطراب این صاحب طعام حاضر خواهد بود یا غایب اما در صورت
 پس واجبست که قدری از آن را فرغ آن نطفون باشد جهت در آوردن
 قیمت آنرا بر ذمه خود قرار دهد بجهت آنکه اگر چیزی باشد و مثل آنرا
 بر ذمه کرده اگر مثل باشد و صرف در آن نماید و اگر ممکن باشد تحصیل

اذن جا که شریع درین تقویم و تصرف تحصیل آن بهتر خواهد بود بلکه ^{حلال}
 و جویب برود و اگر ممکن باشد بهتر است که تقویم آن و تصرف در آن
 باطلاع و بخیر جمعی از عدول واقع شود اگر ممکن باشد و اما در صورت
 حضور پس اگر آن صاحب طعام خود مضطر بان باشد لازم نیست بر او
 دادن باین مضطر و اختیار نمودن حیث این رحمت خود مگر آنکه این
 شخص نبی یا وصی نبی باشد پس لازم است بر کردن حیث او بر حیث خود
 و همچنین جایز نیست برای این مضطر گرفتن انعام از وقفه و غلبه چنانکه
 مذکور شد و ضمن تقاسیر باعی اما جواز دادن آن از برای مالک و جواز گرفتن
 آن از برای مضطر در همین صورتی عمل نایل است زیرا که جواز و عدم آن
 هر دو ادله گفته اند و چون اکثر این فرض کثیر وقوع پیدا میکند نهایت
 رساندن بحث از آنها بر لزوم ندارد و اگر صاحب طعام خود مضطر نیاید
 پس اگر این مضطر قادر بر شستن المثل باز باده پاکر باشد و دهد و او را ضعیف
 بگردان شود بخی میماند و اگر مضطر قادر بر شستن المثل باشد و ندهد لازم
 نیست بر صاحب طعام که از او بپاکان پاکتر از قیمت واقعه بدهد بلکه درین
 وقت تقضیر آن مضطر خواهد بود و هر گاه بپدر دعای و صامن خون خود
 خواهد

و اگر مضطر قادر بر شستن المثل و باده خواهد پس او واجب باشد بر مضطر
 دادن ز باده و جایز نباشد برای او گرفتن آن از صاحب طعام بقیه و غلبه پس
 این محل خلافت و ظاهر کلام شیخ طوسی علیه السلام در کتاب مبسوط
 است که ولو بقیه بماند دادن ز باده از شستن المثل را جایز میدانند درین
 گرفتن از اقیهه و غلبه بلکه عقابانه نیز و اگر کار بقبال انجامد و صاحب
 کشته شود عاصی بخون او دهد خواهد بود و اگر مضطر کشته شود مظلوم
 و خون او مصون خواهد بود و بعضی از اصحاب قبل باین شده اند که هر گاه
 ممکن باشد بر مضطر دادن ز باده از شستن المثل واجبتر است بر او دادن ز ^{تحصیل}
 رضای صاحب طعام نمودن برای تصرف در مال او چون تصرف در مال
 غیر بغير رضای او از طبقتش عقلا و شرعا جایز نیست و مردم تسلط
 بر اموال خود دارند چنانکه در خبر وارد شده است و تصرف نیز باعی
 بر تصرف بغير اذن در صورت مفروضه نیست چون مضطر قدرت بر باده
 ز باده از شستن المثل دارد و قول اخیر ظاهر تر میباشد و بعضی از اصحاب کلام
 مبسوط را تا اول فموده اند و حمل بر صورت عدم قدرت مضطر بر باده
 کرده اند و بنا بر این خلاف بر نفع خواهد بود و اگر مضطر قادر بر شستن باشد

نیز باشد و صاحب طعام شستن
 المثل را عینی نشود و ز باده

واجب میشود بر صاحب طعام بند کردن طعام بر او چه اگر نکند حالت بر
او کرده خواهد بود و اجتنال میبرد که بعد از قدرت مضطر مطالبه غن از او
تواند نمود اگر در عوض شده باشد بلکه اگر در نیز شده باشد و این صدق
باشد و صدق بدان را بجان نکرده باشد و زیاده از غن مثل غنوا کند
اگر در این وقت عهدهای بر زیاده واقع شود و اگر در این صورت امتناع غنا
مالک از دادن طعام جایز خواهد بود بر مضطر آنقدر از او بهر وضعی که
تواند و اگر کار بقائه انجام حکم داشت که از بسو و نقل شد و آیا
باشد آنچه بقهر و غلبه پس آنچه گذشت سابقا از خلاف در مسئله جان
و وجوب کلمه جاری میشود در اینجا و بعضی از اصحاب تصریح نموده اند
که مضطری که بخت از او پیشود اتم از مسلمان و ذمی و کافر است که داخل
بلاد اسلام شده باشد امان و اما کافر حربی پس حکم او چنین نیست که
فروع این مسئله بسیار است که بر ضرورتی در بحث از آنها نیست **بحث مابع**
در بیان حکم اینکه باید مضطر مستیبه طعام غیر از اینها پس اگر صاحب
طعام غایب باشد سه وجه اصحاب ذکر نموده اند یکی آنکه مستعین باشد خورد
طعام و زیاده گرفتن عوض آن برای مالک زیرا که آن حلال با اوصال است

غیر

بخلاف مستیبه و حرمتی که باغبان و مالک غیر بودن و عدم اذن و عارض شدن
حیوان بدون عوض طعام بر زده میشود پس کو باک ان شخص در بیحال
بسیب قدرت بر چنین طبعی مضطر با کل مستیبه نیست پس جایز باشد
برای او اکل مستیبه و چه تا بی اینکه مستعین باشد اکل مستیبه و عدم تصرف از
برای مال غیر زیرا که حرمت مستیبه باغبان و حق تعالی است و حرمت مال
غیر از بخت حق الناس است و مسا هله در حقوق الله زیاده واقع میشود
از حقوق الناس چه عفو و بخشایش او جل شانست نسبت به عباد خود و نسبتها
و از هر چیزی غنی و بی نیاز است دیگر آنکه در مال غیر حق الله و حق الناس
هر دو جمعند چون نهی فرموده حق تعالی از تصرف در مال غیر بدون اذن
او بخلاف مستیبه کردن آن نیست که هر بی حق الله دیگر آنکه اباحت مستیبه از
برای مضطر است کتاب کرم ظاهر میشود بخلاف اباحت مالک غیر که
اجتهاد است و چه ناک اینکه غیر باشد میانه هر دو چون هر یک مرتبی
دارند و بخت اضطرار و حفظ نفس شارع مآذون ساخته او را و هر یک
از آنها رفع اضطرار او میشود پس مختبر باشد او میانه آنها و ترجیح حکم غیر
با این وجوه عقلیه خالی از اشکالی نیست و اگر صاحب طعام حاضر باشد

پس اگر بدل آن نماید و در وقت باهتیمی که مضطر فاد بر آن باشد خورد
 که معتبر باشد بر او قبول کردن با جز بدل آن و عدم تعرض از برای سینه زیرا که
 او در بصورت سبب قدرش تا اول طعام جلال بیرون می رود از تحت ^{مضطر}
 که حلال کرده حق تعالی بر او اکل سینه را مگر آنکه مالک قیمت بسیار زیاد
 خواهد کرد و آن را منزه عظیم بحال مضطر داشته باشد و اگر اصل بدل نکند
 یا هتیمی خواهد که مضطر فاد بر آن باشد پس اگر مضطر غلبه بر او نماند کرد
 معانله و اتلاف ضعیف و ریختن که باید از او بگریزد و نماند و اگر عرض
 بدهد بلکه بعضی از اصحاب بحال سقوط عوض نیز داده اند و فرموده اند این
 حاضر و غایب است که این تکلیفات از جانب شارع ببدل طعام مضطر ^{غالب}
 امر شارع میبکند پس جایز باشد فقها رضی کردن در مالی که او شرعاً سورا
 ببدل آن بخلاف غایب که تکلیفی از شارع نسبت باو نیست و بخلاف آن ^{بهم}
 نیامده است و اگر طلبه بر محتاج بمقاله و بر باشد زنده و مطهنة ^{بغنی}
 باشد ظاهر است که اکل سینه و ترک تعرض از برای سینه اولی باشد و گفته
 که شناور سینه جوان جلال اولی است برای مضطر شناور سینه جوان ^{حلم}
 و شناور جوان مذکور حرام اولی از شناور سینه است و شناور جوان جلال

مذبح

مذبح کافر یا ناصب اولی است نسبت بهمه و دیگر از فروع حکم ^{تکلیف}
 مسئله چند هست که چون احتیاج با آنها اکثر اتفاق می افتد طول غنیمت
 رساله را بدگر آنها **فصل مباح** در ذکر اداب تناول طعام و آشامیدن
 شراب بعضی از علماء رضی الله تعالی عنهم دو ازمه چیز از اداب خوردن
 طعام ذکر نموده اند **اول** شستن هر دو دست پیش از طعام روایت
 شده از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله که فرموده شستن بدین پیش
 از طعام زایل میکند فقر را و روایت شده در کتاب بنی سبئین حسن ^{تصحیح}
 از ابی حمزه ثمالی بضم نای سه نقطه و تحقیق بهم عن ابی جعفر علیه السلام
 قال یا احقره الوضوء قبل الطعام و بعد من بهمان الفطر طلت بالو
 است و ابی به بهمان بالفطر ضال نعم به بهمان به روایت کرده ابو حمزه
 که فرمود حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام که ای یا احقره وضوء پیش
 از طعام و وضوء بعد از آن میبرد فقر را و مراد بوضوء اینجا شستن
 دستهاست و در اصل لغت بمعنی تطهیر و نظهیر است و شایع شده
 در لسان اهل شرع استعمال آن در طهارت معهوده کفر در خاصی از
 تطهیر است و بمعنی شستن دستها نیز بسیار استعمال میشود چنانکه

در احدث شنب و بعضی اجابت دیگر آورده درین باب واقع شده است
و گاهی معنی تیمم نیز مستعمل میشود همچنانکه در کلام شریف امیر المؤمنین
علیه السلام واقع شده که لا وضوء من موطأ یعنی تیمم عین است از خاک که راقبه
شده باشد یعنی در میان راه باشد و بر آن نرود و واقع شود چه اگر آنست که
چنین خاکی خالی از نجاست و کافیه نباشد و مستحب است که تیمم از بلندها
که محفوظ باشد از کافات واقع شود و مراد از نفی تیمم فضیلت و کمال است
مگر آنکه آن زمین را معلوم آنجاسه باشد پس صحیح نخواهد بود تیمم از آن
وضوء بقیم و او صد است و بفتح آن معنی اجابت که آن وضوء کند مثل قیام
بضم و او که معنی از وضوء شدن است و بفتح آن معنی همین میباشد که آن
آتش آویخته شود راوی گوید که گفتیم بدر و مراد از من فلای تو باد میریزد این
دو شستن دستها نظر از وضوء حضرت کریم است از این سوال از قبیل
سجنا نیست که در شعائر از راه تعجب گفته میشود و روایت شده در کتاب
کافی از سکونی از عبدالله علیه السلام قال من سوان بجز خیر بیده طیب
عند حضور طعام روایت کرده سکونی که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام
که هر که خوشحال گرداند او را آنکه بسیار شود خیر و برکت خانه او پس باید

که بگوید

که بشوید دستهای خود را نیز و حاضر شدن طعامش و در کتاب مذکور
روایت شده از سلمان حکمرانی که حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام
میفرمود که هر که دست او پاکیزه باشد پاک نیست که چیزی بخورد بدین
اینکه بشوید با **تا سه** شستن هر دو دست بعد از فراغ از طعام دعا
شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده شستن دستها را از طعام باطل
میکند اندر او و فضل آن در روایتی جزیه نیز مذکور شد و در کتاب
روایت شده از قحاح عن ابی عبدالله علیه السلام قال من غسل بیده قبل
الطعام و بعد عاشی سعة و عوفی من ابوی بی حسد روایت کرده
قحاح که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که هر که بشوید دو دست
خود را پیش از طعام و بعد از آن تعقیب منیما بدو رکت ادا کند و فریخی رود
و عاقبت داده میشود از بلا و کوفتی که باشد در بدنش و در کتاب
روایت شده از ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال امیر المؤمنین علیه السلام
عسل الیدین قبل الطعام و بعد زباده فی البصر و اطاعة للفرع الثانی
و یجلبوا البصر روایت کرده ابو بصیر که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که
فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که شستن دستها پیش از طعام و بعد از آن

قاله

سبب از بهر عمر و باعث چرك شدن جامهات و جلا دهد چشم را
ثالث پاك كردن دستها بدستمال بعد از شستن با نوب اول روایت
 شده در كتاب بنسبتی حسن كا الصبح از مرزوم بصیر میم در ای مهمله و زای
 منقوطه مكسوره قال رأيت بالبحسن عليه السلام اذا توضأ قبل الطعام
 لم يمس المذبل واذا توضأ بعد الطعام من المذبل كهنه مرزوم كه بدیم
 حضرت با الحسن ^{عليه السلام} را چنین كوفتی كه می شست دستهای یارك را بچیز
 طعام عجا لید بدستمال و وقتی كه می شست بعد از طعام میمالید بدستمال
 و در كتاب كافی روایت شده از احمد بن ابی محمود عن رجل قال قال ابو عبدالله
عليه السلام اذا عسك برك للطعام فلا تمس برك بالمذبل فانه لا تزل الا كبر
 في الطعام ما دامت التذوق في اليد روایت کرده احمد از مرزوم كه فرمود
 ابو عبدالله عليه السلام وقتی كه بشوی دست خود را برای خوردن طعام پیش
 مهال از بدستمال پیش بدستی كه همیشه بركت در طعام میباشد ما دام كه
 تری در دست باشد باین صفت شریف فی الجمله دلالت دارد بر اینكه شستن
 يك دست برای طعام كافی باشد و مالیدن دست بدستمال بعد از طعام پیش
 از آنكه بشوی با آن و هنوز چیزی از طعام در آن باشد كراهت دارد چنانكه

روایت شده در كتاب بنسبتی موثق از زید شحام عن ابو عبدالله عليه السلام
 انه كره ان يمسح الرجل يد به بالمذبل و فيها شيء من الطعام تعظيماً للطعام
 حتى يمضها او يكون له جنبه صبي يمضها روایت کرده زید شحام كه كرده
 میداشت حضرت ابو عبدالله عليه السلام كه با دست مرد دست خود را بر مال
 و حال آنكه در آن باشد چیزی از طعام بجهت تعظیم طعام تا آنكه بگوید خود
 انا يا بوده باشد در پهلوی او طفلی كه بگوید انا و روایت كه از تعلیل آنست
 تعظیم طعام كه در اینجهت شرف واقع شده توان استنباط نمود كه شستن
 دست نیز در وقتی كه چیزی از طعام در آن باشد قبل از مكیدن كراهت
 داشته باشد و در كتاب مذکور روایت شده از ابی بصیر از حضرت شایسته
 عبدالله عليه السلام كه فرمود بصیر عليه السلام كه هرگاه بخورد چیزی
 از شطاطی پیش بلكه انگشتان خود را كه اكل با آنها نموده بپهره بزند
 عز وجل كه بركت دهد خدای تعالی ترا و در كتاب مذکور روایت شده
 از ابی بصیر از عقبه مرفوعه از حضرت ابی عبدالله عليه السلام كه مالیدن دست
 بر و بعد از شستن بر طرف میكند كه صورت را و از باد میكند روی
 و در كتاب مذکور روایت شده مرفوعه از فضل كه شكوه كردم بحضرت ابی

عبدالله علیه السلام از مردی پرسید که وقتی در سفر است و در آنجا
از طعام بیرون مال با بردهای خود و کوسه مریدان الحسن المحمیل
المعجم الفضیل راوی گوید که چنین کردم پس بدو رسانیدم من بعد از آن
واجب گفتن بسم الله نزد شرع در خوردن طعام روایت شده در کتاب
سندی صحیح زاد و بن فرقه قلت ابو عبدالله علیه السلام گفت سبی
على الطعام فقال اذا خلفت اذنت فتم على كل اناة قلت فان شئت قال
تقول بسم الله على اوله واخره روایت کرده و او بن فرقه گفتیم حضرت ابی
عبدالله علیه السلام که چون بسم الله بگویم و طعام بیرون فرود که هرگاه مختلف
باشد ظروف بی بسم الله بگویم هر ظرفی و ممکنست که مراد از اختلاف ظروف
اختلاف الوان طعام باشد پس اگر آن طعام در چند ظرف باشد تعدد
تسمیه در کار نباشد و لیکن مال هر دو که اصل تعدد ظرف سبب تعدد
تسمیه شود هر چند آن طعام باشد راوی گوید که گفتیم پس اگر فراموش نام
یعنی اگر چنین باشم که گفتن تسمیه را بر هر ظرف فراموش کنم چون همیشه
این روایت کردن اشکال دارد و فرمود که بگوئی بسم الله على اوله واخره
و ممکنست که مراد سالی از این باشد که اگر در اول فراموش کنم یا بر بعضی ظروف

فراموش

فراموش کنم چه کنم پس فرموده باشد حضرت که بگوئید بسم الله على اوله
واخره که نذارتان بشود و روایت شده در کتاب ابن سکون من لم یس
عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا وضعت
المائدة حضنها اربعه الاف ملك فاذا قال لعبد بسم الله قال الملك
بارك الله عليك في طعامك ثم يقولون للشيطان اخرج يا فاسق لا
سلطان لك عليهم فاذا فرغوا فقالوا الحمد لله قال الملك انتم قوم نعم
عليهم فاذا شكر ربهم واذا لم يسموا لك الملك للشيطان ادن يا
فاسق فكل معهم فاذا فرغوا المائدة ولم يذكروا لك الملك فقوم انعم الله
عليهم فنسوا ربهم روایت کرده سکون از حضرت ابو عبدالله علیه السلام که
که فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله که هرگاه که شکر نکرده شود مایه فرو
سبک برد و در آنجا چهار فراد فرشته و در بعضی نسخ چهار فرشته واقع شده
پس وقتی که بگویند بسم الله میگویند آن ملائکه که برکت دهد خدای تعالی
شماره و طعام شما پس میگویند شیطان که بیرون روائی فاسق بسم الله
بر ایشان با عشیا و اینکه ایشان ذکر اسم اعظم حق تعالی کردند پس نمایند
سلطنتی ترا بر ایشان پس وقتی که فارغ شوند از طعام پس بگویند الحمد لله

میگویند ملائکه که گروهی اند که انعام فرمودند خدای تعالی بر ایشان پس
 آوردند شکر پروردگار خود را و این وصف جمیلی است که ملائکه ایشان را
 میکنند و اگر ایشان بسم الله نگویند بگویند ملائکه شیطان که نزد ایشان
 شوای فاسق برنجور طعام بافتنی ایشان پس وقتی که برداشته شود ما
 و ایشان ذکر خدای تعالی بکنند یعنی سپاس او نگویند ملائکه که گروهی اند
 که انعام فرمودند خدای تعالی بر ایشان پس فراموش کردند پروردگار خود را
 و این مذمتی است که ملائکه ایشان را میکنند هرگز ان نعم خدای و
 روایت شده در کتاب کافی بسندی موثق از داود بن فرزند عیوب علیه السلام
عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام صفت لمن سمى على طعام الا
بشكر من فضائله ان الكوايا امير المؤمنين لعذالك البارحة
صفت عليه فاذا في فقال لعذالك ان انا صفت على بعضها ولم
تسم على بعض فال نعم فلان ههنا التبت بالبحر روایت کرده داود بن فرزند
 گفت حضرت ابو عبدالله علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که
 ضامن من از برای کسی که بسم الله بگوید بر طعام خود این را که شکر میکند
 از آن طعام و میرا دانست که طعمی که بران بسم الله گفته شود البته از آن

عکس

نمیکند و من ضامن این خرم و از عهد آن بر می آید پس عرض کرد بانحضرت
 این کوا و ان ملعون از جمله خواج و دشمن انحضرت بود که با امیر المؤمنین
 تحقیق که خوردم من شب گذشته طعمی پس بسم الله گفتم بران و از آن
 کرد آن مرا پس فرمود حضرت که کوا که خوردم چند روزک طعام پس
 بسم الله گفته بر بعضی از آنها و بسم الله گفته بر بعضی دیگر گفت این کوا
 بلجین بود فرمود حضرت که از آنجا یعنی از آن طعمی که بسم الله بران
 نگفته بودی از او کشید ای احقر و دیگر اخبار وارده درین باب بسیار
مسئله گفتن تسبیح بر هر لوفی از طعام نزد شروع در اکل از آن اگر آن
 مستعدده بر ماید باشد و ظاهر شده استند انجم از اخباری که پیشتر
 شد و ظاهر صحیحه داود بن فرزند عیوب تسبیح بود بعد از نظر و خلیقه
 دانستی و در روایت سمع از حضرت ابو عبدالله علیه السلام واقع شده
 که اگر کسی قطع چیزی خوردن کند بحرف گفتن با خود نما بد طعام تسبیح
 بگوید و در صحیحه عبدالرحمن المجاح از حضرت ابو عبدالله علیه السلام
 وارد شده که هرگاه حاضر شود مایه و یکی از حاضرین تسبیح بگوید پس
 از دیگران واحتمال می رود که دست بگفتن یکی از حاضرین بعمل آید اما

ترتیب فایده ضرر نرساندن طعام مشروط باشد برای هر کس که بکهن خویش
 قسمه را بر هر لون بکند بر هر طرف و بکار نمودن آن برای عود بعد از قطع
 چنانکه ظاهر آن اخبار بود **سابع** ادای حد و سپاس خویشی بعد از فراغ
 از اکل و در اثنا آن و بعد بعد از فراغ از اکل در روایت سکوفی مذکور شد
 و در روایت دیگر از حضرت ابو عبد الله علیه السلام واقع شده که هرگاه
 گذاشته شود خون بگوئیم الله و وقتی که شروع نمایی در اکل این گو
 بسم الله علی اوله و اخره و وقتی که برداشته شود بگو الحمد لله و دیگر ^{خدا}
 در بن باب بسیار است و اما تکرار حمد را نشای طعام پس ظاهر میشود
 از روایت عیبدین زاده که گفته خوردم با اتفاق حضرت ابو عبد ^{الله}
 طحایی پس عیونم شمرد که چند مرتبه فرمود الحمد لله آلتی جعلتی
 استنهبه یعنی سپاس مر خدا را که کرد اینده مر اینچنین که استنهای این طعام ^{دارم}
سابع خوردن طعام بدست راست در بیجا نشیناد و عدم مانی
 از آن در روایت دیگر از حضرت ابو عبد الله علیه السلام واقع شده که
 فرمود اینحضرت که چیزی بخورد بدست چپ و حال اینکه در دست بران
 داشته باشی که بدست راست بخوری و روایت کرده جراح مدانی که

چیز

حضرت ابو عبد الله علیه السلام مکرر میداشت برای مرد که طعام بخورد
 بدست چپ یا آب پاشا مد یا چیزی بر زانو و آن و قریب این واقع شد
 در روایت سماع از اینحضرت علیه السلام و ظاهر آنست که مراد از شرب بد
 چپ گرفتن ظرف بخوری باشد بان دست و کاری که باید بدست
 بشود و مکرر هست که واقع شود بدست راست همین استنجاست **فامن**
 ابتدا کردن صاحب طعام با کل پیش از دیگران روایت کرده این قدام
 از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه تناول
 میفرمود طعام با جمعی اول کسی بود یا حضرت صلی الله علیه و آله که دست
 میکشید با طعام و آخر کسی بود که دست میکشید از طعام برای اینکه
 مردم خوب چیزی بخورند و اگر چه اصحاب رضی الله عنهم ذکر کرده
 این حکم را برای صاحب طعام اما در روایت که از حدیث شریف توان
 استنباط نمود که بزرگی که بر سر سفره باشد که مردم چشم بر او داشته باشند
 و احتشام از او نمایند باید چنین سلوکی نماید **سابع** دست کشیدن
 صاحب طعام از طعام بعد از دیگران از روایت پیش ظاهر شد این حکم
 و در روایت علی بن حکیم از زید بن حضرت موسی علیه السلام وارد شده

که بعبیر صلی الله علیه و آله هرگاه وارد میشد بخیمت او همان چیزی را که
 میفرمود با اتفاق از دست مبارک را نمیکشید از خون نالیکه دست
 میکشید همان **عاش** ابتدا کردن صاحب طعام شستن دست پیش از
 طعام و بعد از آن که بر جانب راست او باشد و همچنین با دوره با تمام رسد
 و ابتدا نمودن کسی که کسار او باشد و همچنین تا آخر هر صاحب طعام بشوید
 بعد از طعام و در شستن این در روایتی و در روایت دیگر از حضرت ابو عبد الله
 علیه السلام واقع شده که در شستن بعد از طعام ابتدا کند کسی که بر میبندد ^{شسته}
 باشد بخوانه از آن باشد و بخوانه بنده و ظاهر آنست که مراد در دست که نزد
 بخانه از آن واقع شود و از آن بمنزله انشا فی حساب کند که در دیدن روایت
 داشته باشد و بمنزله و بسیار از آن اعتبار کند و معلوم شده است در ضمن
 ابتدا کردن صاحب طعام غسل در اول برقع اجتنام بعضی شرم و بخیال از
 مردم و شستن او بعد از هر دو آخر بان که اول است اجتناب کردن بر روی ^{طعام}
 و چربی و اثر آن **حایضه** جمع کردن غسل در دستها و اجتناب در وقت
 عمر و بن ثابت از حضرت ابو عبد الله علیه السلام واقع شده که فرمودند آنحضرت
 که بشوید دستها را در ظرف و لید که این سبب بکوی غلغلی تمام میشود

در روایت

و در روایت بوش از حضرت ابو الحسن علیه السلام وارد شده که یکی از اهل
 مجلس که دست شست خواست غلام که طشت را بردارد پس فرمود با او
 آنحضرت علیه السلام که بگذار آنرا و بشوید دستهای خود را در آنجا **تائیه**
 بر پشت خوابیدن بعد از طعام و انداختن پای راست بر پای چپ
 روایت کرده است احمد بن محمد بن ابی نصر که فرمود حضرت ابو الحسن رضا
 علیه السلام که هرگاه چیزی خوردی پس خواب بر پشت و بگذار پای راست
 خود را بر پای چپ **فروع توفی** مکر و هفت یکبار کردن در وقت اکل و
 همچنین مربع شستن و برود افتادن و آرد شده در لبا که رسول الله
 صلی الله علیه و آله هرگز نکند کرده چیزی را پس فرمود از روزی که بشو
 شد تا روزی که حرکت نمود و چیزی را پس فرمود مثل چیزی خوردن بعد
 و می شست شستن بعد بچفت فروختی نمودن برای خود لبا و روایت
 نموده حسن صنفی که شنیدم از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که میفرمودند ^{گذاشته}
 روزی زنی بر بنیام صلی الله علیه و آله و آنحضرت چیزی را میبندید
 و گذاشته بود بر روی زمین پس عرض کرد از آن بختی که چیزی را پس
 میفرماید مثل اینه و می شست شستن بنده پس فرمود حضرت که من تمام

و کدام سینه ز یاد است سیدگی او از من بی عرض کرد آن زن که گفته از طعام
خود بمن عیانت فرمایند داد با حضرت زین العابدین گفت او که نه والله بفرمایم
مگر آن گفته را که در دهن مبارکتش پس بیرون آورد حضرت زین العابدین
مبارکت خود و داد بان زن و خورد آن زن و فرمود حضرت ابو عبد الله
علیه السلام که پس بپارفتند آن زن بعد از آن تا وقتی که رفت از دنیا و
در روایت آمده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام دست مبارک خود را
بر زمین گذاشته بود در وقت اکل و بعد از آن که مکرر عباد بصیری گفت
با حضرت که بغیر صلی الله علیه و آله نمی فرمود آن زن فرمود آن حضرت
که نه والله نمی فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که از این هرگز و ممکن است
که مراد این باشد که نیکه کردن بر دست در وقت اکل فتوری ندارد و
حضرت از آن نمی فرمود بلکه آنچه را آن حضرت صلی الله علیه و آله مکرر
میداشت بیکه کردن بر پشتی و اشال آن بود و اجتماع این بود که مراد این
باشد که نمی حضرت نمی بخیر نبود بلکه از باب کراهت بود و این که من کردم
برای بیان جواز آن بود و در روایت ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله علیه السلام
مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام نمی فرمود از مرتع نشستن در وقت

اکل

اکل و فرمود که این جمله است که دشمن میدارد آنرا و صاحب از اخذای
عز وجل و در روایت جامعه از حضرت ابو عبد الله علیه السلام نمی از رو
در افتادن در وقت اکل وارد شده است **الثانی** مکرر هست مثل
ساختن معده از ماکول و اگر منظره ضرر باشد حرام خواهد بود روایت
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بر عیب کند این آدم هیچ طرفی را بدتر از
خود و واقع شده که بگرداند آنک بطن را از برای طعام و نیک از برای شکر آن
و ثلثی بر آنجالی گذارد آن برای نفس و در روایت ابو بصیر از حضرت زین
العابدین که حضرت باقر علیه السلام وارد شده که بخت چیزی بغیر بسوی خدای عز
وجل از شکر مملو و در روایت ابو بصیر از آن حضرت علیه السلام وارد شده
که وقتی که سب شد شکم طغیان میکند و در روایت ابو بصیر از حضرت
صادق علیه السلام مذکور است که نزد بکر بن جالبی که میباید بنده را
بسوی خدای عز وجل و تقویت کسبک باشد بطن او و انقباض حوال او
بسوی خدای عز وجل و تقویت کسبک باشد بطن او و عبد الله سنان
آن حضرت علیه السلام روایت کرده که اکل بر شبع و سبیری مودت بر صحت
و هم از آن حضرت روایت کرده که هر کوفتی از شکر و فساد غذا حادث میشود

مکرتب کران وارد میشود و از شدتی و در بجز این بار وارد درین باب
بسیار است و روایت شده از حضرت ابوجعفر علیه السلام که فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله که ای جان من باورده کسی که شب برون آورد سپرد
او گرسنه باشد و سر و پستان حضرت ابوعبدالله علیه السلام که حضرت یعقوب
علیه السلام چون رفت از فرزند و پیش ازین باین نکرده که ای پروردگار
ایادم بخیر و ای یمن بری هر دو چشم مرا بر دی دو پیر مرا برین ^{سند} فرستاد
خدای تبارک و تعالی باو که اگر مپرانیده باشم دو پیرت با هر پسته
زنه میگردانم آنها را برای تو تا اینکه جمع تمام میآید تو و میآید آنها و
بیکر تو میآید و باور که سفیدی را که کشی تو را از او بریان ساختی و خوردی
و فلان در همسایگی نوره دار بود و نداری با و چیزی از آنرا پس بعد
ازین ندانم که نداری حضرت یعقوب علیه السلام هر وقت چاشت از منزل
او تا بکف نخ که آگاه شوید هر که چاشت خواهد پس باید نزد ^{علیه السلام} یعقوب
و در وقت مساندان مپگرد که آگاه شوید هر که شام خواهد پس باید نزد
یعقوب علیه السلام **الثالث** مکر و هست چیزی خوردن بدست چپ با چپ
مانعی از اکل چپین و ایثار و آله برین پیش مذکور شد **الرابع** باکی نیست

بهر

باکل در وقت شعی و راه رفتن و در ایثار آمده که آگاه بود که رسول الله
صلی الله علیه و آله که چیزی نکند اما در روایت عبدالله بن سنان و افغ شده
که حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمود که چیزی بخورد در حالتی که راه روی
مکرتب که مضطر یا بن شوی **الخامس** شناسا است اجابت دعوت مسلم و
آنگار بسیار درین باب وارد است و وارد شده که از حقوق واجبه از برای
مؤمن است اجابت کردن نود دعوت او را و در روایت جابر از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام مذکور است که فرمود سپهر صلی الله علیه و آله که وصیت
مینمایم من حاضر از امت خود و غایب را با اجابت کردن دعوت مسلم و اگر
چیز برین میل باشد پس بدستی که این از دین است و هر چه چهار هزار
ذراع است که در هزار گز باشد و این ثلث فرسخ است و پنج میل بکفر نخ و در
فرسخ میشود و در حینه کالنجی هشتاد ساله مذکور است که فرمود
ابوعبدالله علیه السلام که وقتی که وارد شود تو برادری را فی تو پس باید برای او
حاضر باشد نزد تو و اگر دعوت نماید او را پس تکلف کن از برای او **و کمال**
از فضا بل طعام است بسیار بودن دشمنان بران فرموده است حضرت صادق
علیه السلام در روایت مکر فی کفر و سپهر صلی الله علیه و آله که طعام هر که

جامع چهار حصصک باشد این تحقیق که تمام آن از جلال باشد و بسیار
باشد دشمنان بران و قبیله گفته شود و اول آن و حمد و سپاس حق تعالی
بجا آورده شود در اخرا **استماع** سنت است و لایزال برای عروسی و عقیقه
مولود و ختنه کردن بسیار و بازگشتن از سفر و هر ایما در روایت کوفی
از حضرت صادق علیه السلام که ذکر فرموده قول مطاع رسول الله صلی الله
علیه و آله را مذکور است و مشرفی را بخار بسیار مذکور است و لوی
از برای بنای خانه نیز روایت دارد و وارد شده که در طعام عمرس را بجهت
جنت هست و اینست که بوی که از آن استنمام میشود در طعامهای
پنست هر چند سعی نماید در پاکیزگی و خوب بچین آنها **التماس** سنت است
اکرام مهمان روایت نموده اند اخو بن عبدالعزیز و جلیل بن رباح و زرار
بن عین از حضرت ابوعبدالله علیه السلام که فرمود که از خلیجین هر باغی که بکوشم
فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام این بود که فرمود
با و که با فاطمه هر که ایمان بخدا و روز آخرت داشته باشد پس باید که اگر
غایب مهمان خود را و زرار از حضرت ابوجعفر علیه السلام روایت نموده که
از خلیجین هر باغی که رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام بکوشم

فرمود

فرمود این بود و دیگر آبخار در بن باب وارد است و روایت شده که
مردی که وارد بلخ شود پس و مهمان آنها نیست که در آن بلده باشند از
برادران و اهل دین او نماند که برود از آن بلخ **التماس** مکروه است
شناول طعام در شب روایت شده پسندید حسن کا یحیی از هشام بن
الحکم که فرمود حضرت ابوعبدالله علیه السلام که اول خراب بدن ترک عشاء
بفیع عین مهمله و متالف یعنی طعام شب بقا بر غداء بقیع عین موقوفه
و دال مهمله و الف مدوده یعنی طعام چاشت و چون ترک عشاء سبب
و ضعف بدن میشود و منجوب میشود با دارها و المها با بن اعتبار از اول
خراب بدن فرموده است و در روایت محمد بن مسلم از حضرت ابوعبدالله
علیه السلام مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که در امکنه از پدید
پس بدستی که ترک عشاء سبب خراب بدنت و مر ویت از حضرت ابوعبدالله
الحسن رضا علیه السلام که در حدیثی هست که نام آن عشاء است پس
هرگاه ترک نماید هر عشاء را هفت نفرین میکند بر او از عرق نماند که
صبح کند مگر بد که کرسنه دارد و ترا خدای فیما لی چنانکه کرسنه داشتی
و کشته دارد و ترا خدای فیما لی چنانکه کشته داشتی مرا پس و انکار دلچند

از شماعش را اگر چه ملقبه با انک نافی با شربت ابی باشد و خیر خیر دیگر
درین باب وارد است و در خصوص شایخ و مردم مسن ناگه پشتر
و روایت کرده است معجل فی بد الخالق که شکره کردم بحضرت ابی عبدالله علیه
از دروها و تخم و صفا دهنای فرمود بمن که جانش کن و شام و بخور و این
اینها چیزی پس بدستی کرد و ان کل مابین است هاد بدن **هشتم** سنه
استماعی و در ان کتابک و ختم کردن بان روایت شده بشدی حسن کما صحیح
از هشتم من سالم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود رسول الله صلی
علیه و آله با امر المؤمنین علیه السلام که با علی افتخار کن طعام خود را نیک
و ختم کن از ان کتابک پس بدستی که کسی که چنین کند عاقبت داده میشود ان
هفتاد و دو نوع از انواع بلا که از انجیل است چون و جدام در برص و همین
مضمون در وثقه زاره از انحضرت علیه السلام مذکور است و انزان
چنین است پس بدستی که کسی که چنین کند دفع میکند حق تعالی از او هفتاد
نوع از انواع بلا که سهل ترین آنها چیزی است و روایت کرده یعقوب بن
شیخب انحضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که بد رسول الله صلی الله
علیه و آله را عفره پس انجیل از انحضرت و فرمود که لغت کند نزل خدا

پس سالوعیما نازن مؤمن و نکافر پس طلبید انحضرت منکی و گذاشت
انرا بر موضع کزیده ان پرشتر انرا با هم مبارک خود تا اینکه کراخته شد
ان منک بعد از ان فرمود که اگر میداشتمند مردم آنچه در منکت یعنی
ان منافع و خاص محتاج غنشدند با وجود ان ترافی و دیگر اخبار درین
باب بسیار است **نهم** سنه است برچیدن و خوردن آنچه بریزد
انخوان روایت کرده ابو بصیر انحضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود
امیر المؤمنین علیه السلام که بخورید آنچه بریزد از انخوان پس بدستی که
ان شفاست از هر کوفتی باذن خدای عز و جل برای کسی که طلبت فاعلاید
بان و دیگر اخبار درین باب بسیار است و وارد شده که برین طرف بکند
ظفر را و بسیار میکند فرزندان و نفع آن برای خصوص در دهنی که نیر
روایت شده است و مر ویت که اگر کسی در سخن اجتری بخورد و اگر در
آنچه را بریزد برای طبر و سباع **دهم** سنه است خلال کردن
دندانها روایت شده بشدی حسن کما صحیح از هشتم من سالم از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که نازند جبریل
علیه السلام بر من بخال و در روایت ابی حمله از انحضرت علیه السلام واقع

که نازل شد جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسواک صیقل
 و حجامت و سر او بخت که این احکام بوحی جبرئیل تعالی برساند حضرت
 جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله رسید پس اهتمام با آنها
 باید داشت و در آنجا وارد شده که جلال کردن باعث خوشبختی و همین
 و اصلاح بای دندانها و جلب روزی و بر طرف شدن غم میشود و منتهی بالغ
 شده از خلل بچوب نادر و مورد و بیجان و بر لبها و روایت شده
 که جلال کردن چوب نادر و مورد و بیخربک عرق کله میکند و روایت شده
 که کسی که خلل بچوب نکند بر او درده نمیشود چلیچ و شش روز و او از
 شده که خلل نمودن بچوب بجان و شاخ و رخت نادر بک عرق خندان
 میکند و روایت کرده مان سنان که فرمود ابو عبدالله ^{عنه السلام} که آنچه
 در پای دندانها باشد بچوبی از صیغه غذا پس خوردن او و فرود آوردن او آنچه مان
 دندانها باشد پس بپندار آنرا **اما انساب** انساب دندان پس در حینه
 کالعیجه حلوی و روایت علی بن خنبل و افغ شده که فرمود حضرت ابو عبد
 علیه السلام که شرب آب به نفس افضل است از شرب بیک نفس و در روایت
 دیگر از حضرت علیه السلام و افغ شده که اگر آنکس که آب بوسیدند با ^{شد}

در بیان

پس بیاشام به نفس و اگر نادر باشد پس بیاشام بیک نفس و روایت شده
 شنیدی حسن کالعیجه ان عبد الرحمن بن الحجاج که گفت بودم من در خدمت
 حضرت ابو عبدالله علیه السلام که آمد عبد الملك فخری حضرت را بگفت
 بگفت که اصلحک الله بیاشام من آب و مجال آنکه ایشان ده باشم پس فرمود
 با حضرت که اگر خواهی گفت بیاشام آب بیک نفس تا اینکه سیراب شوم
 فرمود حضرت که اگر خواهی گفت یا سیراب کم من و دستهای من در میان
 من باشد فرمود حضرت که اگر خواهی بعد از آن فرمود حضرت که در سجده
 که من بخدا سوگند ازین و شبیه این بیشتر هم بر شما یعنی این امور از جمله آداب
 و سنن است و حق تعالی مؤاخذه شما در این امور بفرماید و باید که اهتمام
 شما در استحکام اصول دین و افغان بواجبات و ترک محرمات باشد و از
 سخن و از اساویر کلام ظاهر میشود که جوابهای حضرت تا آب بخورد
 باشد پس منافق با سابق ندارد که شرب آب به نفس افضل است و نیز
 حدیث شریف و بعضی اخبار دیگر ظاهر میشود که انساب دندانها
 قصوری ندارد بلکه بهتر است و در روایت جراح مداینی از حضرت است
 عبدالله علیه السلام و افغ شده که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که اگر کسی ^{شد}

مرداب حال اینکه او ایشاده باشد اما در بعضی روایات تفصیل
 واقع شده است که در روز شریب ایشاده به نرس است و باعث قوت و سخت
 بد است و در شب ایشاده خوب نیست و مورث ماه اضر است و این
 تفصیل جمع میان اخبار میشود و منافق میماند و مرویست از حضرت ابی
 عبدالله علیه السلام که هرگاه بیاشامد احدی از شما آب بگوید بلیم که قطع
 نماید و بگوید بلیم که در عین آن سه مرتبه تسبیح میکند برای او آن آب با
 دام در رطین است و وارد شده که از پیش دست کوزه بنا بر آب استام که
 آن جای نشستن شیطانت و روایت کرده و او در حق بگوید من در وقت
 حضرت ابی عبدالله علیه السلام که طلوع بود آب بپوشانم از ایدم
 آنحضرت را که کفایت و فروریخت چشمهای مبارکش قطرات است که را
 و فرمود که ای داود لغت کن خدای تعالی قائل حسین را پس نیستند
 که بیاشامد آب و با او در حسین صلوات الله علیه و اهل بیت او را و لغت
 کند قائل او را مگر اینکه بنویسد خدای عزوجل برای او صد هزار حسنه
 و می اندازد او صد هزار بسته و بلند میگردد اندر برای او صد هزار درجه
 و کوباکر او از او نموده صد هزار بند را و می شود هر که داند او را خدای عزوجل

روز قیامت با الهی از قلب یا با فرخ و سر و دل و در روایات آمده که
 سیدنا شامید نهاد روزنا و این روایت است و بعد از آن الحجج روایت نموده که
 فرموده حضرت ابی عبدالله علیه السلام که اول چیزی که سوال میفرمایند
 جمل ذکر سوره را اینست که میفرمایند یا و که آیا سیراب کردم ترا از آب حیات
 و مرویست از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرموده بیاشام آب را
 پس بد رستی که از راه هر صفت و احمد بن عمر حلبی روایت کرده که وصفت
 آنحضرت علیه السلام پس فرمود یا و که اگر کن اشامید آب را پس بد رستی که
 شرب آب میدهد هر کوفتی را و اجناس کن از او اما دام که تحمل کوفت
 میتواند شد بد زق و روایت شده که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که
 آب زعفران بهترین آب است که بر روی زمین است و روایت شده که فرموده
 علیه السلام که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که آب زمزم دولت
 از هر چیزی که اشامید شود از برای آن روایت کرده است که سبیل بر جای
 که شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود آب زمزم شفاست
 از هر کوفتی و گمان دارم که آنحضرت که گمانا ما کان یعنی حال کوفت که
 باشند کوفت از هر نوع کوفتی که باشد با اینکه بوده باشند آن آب هر قدر

که باشد و بهر وضعی که باشد در بعضی نواحی ماکان منکان است
بنابرین معنی آن خواهد بود که شخصی که شفا بخورد هر که باشد و در
روایات واقع شده که آب زمزم فایده بسیار برای هر چیزی که آشامیده میشود
برای آن و بنا برین روایت آشامیدن آن بقصد هر مطلبی نافع خواهد بود در
رواستدن آن مطلب و دیگر اخبار در فضل آن نیز بسیار است روایت کرده
مصادر که چهار بود مردی از یاران مادر مکّه تا اینکه افتاد بحال مرگ پیش
رسید من بعد حضرت ابی عبدالله علیه السلام در عرض راه چون فرمود
که ای صیادم فلان جنی امروز چهار درجه کار است که شتم از آن بحال
مرگ گردانیده شوم فدای تو پس فرمود که اگر من بجای تو بودم میدادم
با و از آب او دان کجی تا او دان خازن بار که بر طلب کرد بهم آب او دان تا
از هر کس پس یافتیم از او در پندار بودیم ما که بلند شد بری با بعد و بری
و باران بارید پس آمد من نزد یکی از سردی که در مسجد بودند و دانم
در همی و گرفتن قندج او را و در میان آن کردم قدری آب او دان پس
آوردم از برای آن چهار تا اینکه آشامیدان و نیز فرم از پیش او تا اینکه
آشامیدند پس سوخت و صحت یافت و سوخت و جگر پست و عادت نیز ^{شد}

و عبارت از سفوف یکی از جوبات برشته کرده است و آن غذای شایعی
بود در آن عهد که کاه خشک و کاهی مخلوط با آب بارغن بخوردند و
در روایت ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مذکور است که امیر ^{المؤمنین}
فرمود که میاشامید از آب بان پس درستی که آن پاک میکردند بدن را
و دفع میکند کوفتها را و در فضیلت آب فراغت و استنشاقی بان اخبار وارد
شده است و وارد شده که در نوا و دان از پیشت پسر در آن و در هر شب
ملکی نازل میشود از آسمان و با او هست سه مشقال مشک ^{از نیک} بهشت پس
پسر در آن و نیت بهری در شرف ارض و در ضربان که عظیم تر باشد
برکت آن از فراغت و اگر کام طفل را با آب آن بر داند شبعه میشود آن طفل
و روایت شده که در نهر مؤمن هست و در نهر کافر اما در نهر مؤمن پس
فراغت و نبل صراحت و اما در نهر کافر پس در جمله و نهر بلخ است و مگرو
استشفای نمودن بچشمهای کرم که در کوهها میباشند و بوی کبریت میکند
پس در روایت مسعنه بن صدقه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مذکور است
که پسر صلی الله علیه و آله پدری فرموده از استنشاقی آنها معلل با اینکه از
فوح حبه است یعنی کرم آنها از شرف حرارت حبه است و ظاهر است که

در واقع از حتم اثری باها رسد و اجناس پروردگار از باب تشبه و تمثيل با
با اعتبار بدی و ناموسخی آنها و روایت کرده عبدالله بن سنان از آنحضرت
علیه السلام که حضرت نوح علیه السلام در ایام طوفان طلب فرمود باها داغام
پس اجابت دعوت آنحضرت نمودند هر یک از باب تشبه و تمثيل ^{حقیقت}
نوح آنها را و دیگر بدی باها بخار هست و روایت شده از طلحه بن زبید از
حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که او تشبیه
که ابتدا میشود بان دلخوت یعنی در کبر و توأمان ابتدا میشود صدقه
و روایت شده بسدی حسن کالجیح از معوی بن عمار از آنحضرت علیه السلام
که هر که سفلی نماید در موضعی که با او شود در آن آب مثل کبیت که از آن
نماید بنده را و هر که سفلی نماید در موضعی که با او نشود در آنجا آب مثل
کبیت که اجناسا بدی یعنی با هر که اجناسا بدی یعنی با هر که اجناسا
مردم داغام و روایت کرده ضربین بن عبدالملک از حضرت ابی جعفر ^{علیه السلام}
که فرمود بدی کنزای باریک و مغالی دوست میدارد خنک کردن چکر
فشنه را و هر که سیراب کند چکر فشنه را از چادر یا از چادر سایه می اندازد
بر او خدای مغالی در روزی که کبیت سایه می کشد یا او یعنی سایه بر سرش می کشد

قصه خامس در ذکر فضیلت بعضی از مطحومان و حیوانات و مویها
و سبزهها بدانکه اخیرا صدق نادانان اهل ذکر علیه السلام درین باب بسیار روایت
شده است و بعضی از آنها را نقل میکنیم ما از کتاب کافی روایت کرده و بسبب
صیح از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که بنا گذاشته فشنه است بدن کوبیدن
چغنی نان و سر و پست که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که خداوند بركت ده ما را
در خمر و جدا مگردان میان ما و میان آن بین که بودی خمر نماز نمیکردیم
ما و زوره نمیداشتیم و ادای فرایض پروردگار خود عزوجل نمیکردیم یعنی نماند
برایشان با بنی عبادات نبودیم زیرا که ناچار است عبادت نفسانی را از غذا و
اصلح و انفسی اغذیه برای این چیز است چنانکه ظاهر میشود از آن توأمانی بدی
و ضعف خمی نزدیک خوردن آن و از جدوت محط و علا و فرغ نفوس
و اضطراب آنها در وقت کبابی آن و روایت کرده مسعود بن صدقه از حضرت
ابو عبدالله علیه السلام که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که کرامی را در بد خمر را
پس بدی کرامی که در آن آنچه مباح است از زمین و آنچه در زمین
از بسیاری از خلق پروردگار و این شاه است با آنچه در کرامت است
یا فشنه خنک کردن در شتاب و سیار و تبدیل لیل و نهار که بچکرک بومیته

تشیب

سرمه افلاك مكوکه ميشود وان تابع حرکت فلک اعظم و محده
الجهات است از شرق مغرب و از غير فصول و انقلاب زمينه اعتبار ^{نقل}
اقاب از برج برج واقع ميشود وان سبب حرکت خاصه فلک شمس مغيثون
مغرب مشرق و از برخوشن بخارها و حادث شدن بارها و باریدن بر آنها
و نازل شدن بارانها و وزیدن بادها و شيار نمودن راحتي و افتادن تخم
در صحاير و رويدن سيزه و بید آمدن خورشده و بسن حيه و درو
کردن زرع و خالص ساختن دانه و بختن آب و گردش اسيا و فروختن آتش
پرفور و گرم شدن خاک و هوای تنور و آنچه موقوف عليه این امورات
از اشياي کوزيلان ز شماره و تعداد آن خاصه بر هر صاحب برفی روشن
و ظاهرات بعد از آن نمود انحضرت صلی الله علیه و آله بان کسانی که
برد و را بودند که ايا خبر ندهم شمارا يعني ايا سنجو اهدید که ذکر نمايم برای شما
چيزی معلق با آنچه گفتم شما از حکم اکرام خبر گفتم ایشان بطی ما صل
الله تعالی تو باد بیدان و مادان ما فرمود که بدستی که بود ستمبری در
میان آنها که بودند پیش از شما که گفته ميشد نام او را سبال و او عطا کرد
صاحب جبری يعني آنچه که عبور میکند بان انا اب قوس نانی نا انکر

بگردان

بگذراند او را از انا اب قوس نانی صاحب معبر قوس نانا و گفتم چه
میکند من نانی را این نانی پیش ما که هست که ما ایدر میشود در زیر پاها
پس چون دیده انسا ل آنچه حرکت را از انمرد برداشت دست خود را بجانب
آسمان پس گفت با رخد با کرای کن نانی را پس تحقیق کردیدی ای پروردگار
آنچه کرد اینده و آنچه گفت فرمود حضرت که پس رحي فرستاد خلی عتر
و جل با سمان که جلیس کن با دن را و رحي فرستاد بر من که باش گفته و در هم
بسته مثل سفال سنجی مسامات خود که راه رویدن یکاهست در هم
آمده دار و خشک و برشته باش مثل سفال ناسنزه و زرع از نوز و بید و نوز
که پس نیا رید باران بر ایشان تا اینکه بسید کار ایشان بخانی که سنجو رده
تبعی از ان قوم بعضی را پس بسید امر ایشان با سندی که اراده کرده بود
خدای عزوجل از ان تنگی و قحطی گفتم زنی بزده بگردان برای ایشان بود
دو فرزند که ای فلا تر با نانوچویم من و نوامر و فرزند مرا پس چون گرسنه
شویم فرما چویم فرزند مرا گفتم ان زن که خوبت پس خوردند ان زده
طفال ان زن را پس چون گرسنه شدند بعد از ان طلب کردن زن را
زن دیگر فرزندش را که سنجو رده را پس امتناع نمود ان زن پس گفت با و که

حاکم که میان من و میان تو پیغمبر خدای من مخصوصه رفتند نزد دانیال
پس گفت با ایشان دانیال که رسیده است امر با آنچه مشاهده میکنم یعنی کار
با آنچه رسید که مردم اطفال خود را میخورند که گشتند آن دو زن که طی یا
نجی الله و استدانیت کار فرمود که پس برداشت دانیال دست خود را
بسوی آسمان پس گفت با خدا با انعام کن بر ما بفضل خود و فرزند خدایت
خود و معافی ساز اطفال را و کسی را که در و باشد خیر بجا صاحب
و اعراض نمودن و گزافان و در زدن و سر نعت تو را فرمود که پس بر فرزند خود
شارت و غالی با آسمان که باران ببارد زمین را سر فرمود زمین را که بر وی
برای خلق من آنچه را نوت شده بود از ایشان از خیر تو یعنی آنچه را نوت شده
بود از ایشان از خوب و آثار و بقول بار بر ویان آنها را برای ایشان پس
که من زخم نمودم بر ایشان بسبب طفل صغیر و روایت شده بسند حسن
لکه صحیح از ابان زینب که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که گذاشته
نمیشود یعنی نباید گذاشت قرص ناز در در کاسه و هر وقت که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که اگر ام نماید خیز را گفته شد که رسول الله صبت
اگر ام آن فرمود که وقتی که گذاشته شود آن انتظار زمین بدان خیزد و بگرد

یعنی ناول کتید از آن و انتظار را بخورش مکشید و فرمود آن حضرت صلی
الله علیه و آله که از گرامت خیز است این که راه رفته نشود یعنی بر آن
آن را مزنند و بر پاره نشود یعنی قطع آن بکار نکند و روایت شده
صحیح از یعقوب بن یقین که فرمود حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام
که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که که کوچک کید قرصهای آن خود را بر
بدرستی که اهر قرصی بر کتی هست یعنی کوچک کید قرص ناز ناعده
قرصها نازد شود و موجب زمین بزرگ شود و گفت یعقوب بن یقین
که دیدم آن حضرت را علیه السلام که پیشکفت قرص ناز را بجا توف و روایت
شده که امیر المؤمنین علیه السلام اگر ناخوش نمیداشت قطع سفر نمود
بکار و شاید که محبت این آن باشد که بسبب قطع بکار در آن جمله که بزرگی
و تکلیف پیدا کند آن کار ناخوش را بدان آن چنانکه در خبر دیگر وارد
شده که او نای ناخوش را بریدن نداشت بکار و اما با وجود ناخوش
قطع آن بکار که طرفه بجم بود روایت شده که خوب نیست و روایت کرده
یوش از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام که فرمود که فضل ناز چویران
کندم مثل فضل ما بر ما را راست و نبود پیغمبری که آن بکار دهد

برای خوردن جو و طلب برکت نمود برای او و اهل بیتش و آن در جوفی که
اینکه بپزد و بکند هر کوفتی با که در اینجا باشد و آن قوت بخیران و طعام بگو
کار است و با فرموده حق تعالی از اینکه بگرداند قوت بخیران خود را چیزی
مگر جو تا زروایت نموده بفرس از آن حضرت علیه السلام که فرموده داخل نشو
در جوف کسی که کوفت سل داشته باشد چیزی که انفع باشد برای او از آن
برنج و نفع نان برنج برای معده و داد آن بمطوبان تیز رویت و در اینست
از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام اشبه مردم بود در
جوش هر رسول الله صلی الله علیه و آله مسل میفرمود خودش نان و سرکه و زیت
و اطعام میکرد در میان و گوشت و روایت کرده سکونی از آن حضرت علیه السلام
که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که بی ناخوش نیستند اهل خانه که ناخوش خود
کنند مثل بعضی سرکه و زیت را و این ناخوش میباشند یعنی سرکه و زیت ناخوش
خوب است و اهل خانه که اینها ناخوش خود کند خالی از ناخوش نیستند
یا اینکه چیزی های بسیار از آنها ساخته میتوانند شادان و طعام و شراب
پس اینها که باشند در خانه اهل آن خانه ناخوش معده میدارند با اینکه
بر کسی حق تعالی با آنها داده است که در خانه که باشند هر چند بهم برسند

کتاب

در آن خانه و اینکه گفتیم تا بر آفت که لفظ ما فقیر باشد تقدیم قاف و
ناخبر فاجان که ضبط نموده اند لفظ جدید نوی راصلی الله علیه و آله
که فرموده ما فقیر بیت همه حل و احتمال میسرود که لفظ این جدید شریف
ما فقیر باشد تقدیم ف و ناخبر قاف یعنی بر ایشان نیستند اهل خانه
که ناخوش خود کند سرکه و زیت را و از معنی کلام نزد بیت با آنها پیشو
که مذکور شد و روایت کرده علی بن ابی حمزه که شنیدم از آن حضرت علیه السلام
که میفرمود خالی از ناخوش نیست خانه که در آن باشد سرکه و تخم پیچ
که فرمود این را رسول الله صلی الله علیه و آله و اجماع لای که در حدیث
سابق مذکور شد در معنی این حدیث شریف نمیبرود و روایت کرده
سکونی از آن حضرت علیه السلام که فرموده دست ترین ناخوشها نزد رسول
الله صلی الله علیه و آله سرکه بود و روایت کرده سرکه قوی میگرداند ذهن را
و زیاد میکند عقال را و زایل میکند صفرا را و آبجا میکند قلب و میکند
جانورها و کرهای شکم را و روایت کرده ابوهم بن عبد الحمید از حضرت
ابی الحسن علیه السلام که فرمود که بود از جمله چیزهایی که وصیت نمود بان
ادم علیه السلام بفرزند خود هشامه الله انکه بخورد زیتون پس بدستی که آن

تبرنج

از شجره مبارک است و این قدام از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت شود
که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بخورد زب و دند هین بان یکدیش بد
که آن شجره مبارک است و روایت شده است که حضرت حسن کا الصبح از هشام بن سالم
که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که خوش میامد رسول الله صلی الله
علیه و آله را از غسل و روایت شده از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که
شفا بخورد مردم بخیری مثل غسل و روایت شده از حضرت ابی الحسن علیه السلام
که شفا بخورد بجا بخیری مثل غسل و روایت کرده محمد بن مسلم که فرمود
ابو عبد الله علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که کسی بدن غسل
شفاست از هر کوفتی فرموده است خدای عز و جل تخرج من طوبیها
شرب مختلف الوانه فيه شفاء للناسر یعنی هر دین می برد از بطون نان
مکها و بنا بر اینکه بعضی گفته اند که مکها را بخورد و در شکم آن ^{استحباب}
بسیل میشود بطون یعنی شکمها خواهد بود و بنا بر آنچه بعضی دیگر گفته اند
که مکها را خند میکند در بدن خود اجزای صغیر و شرفه سبب برین مزه را از بر کها
و کها و سگونها و جمیع میکند آنها را در طایفه خود برای خیره زستان و ^{عسل}
آفتاب بر بطون معنود هما خواهد بود چون دهان ذلیل بواسطه است

عسل

شرفی

شرفی یعنی چیزی که آشامیده میشود که عبارت از غسل باشد که مختلفاً
در نکهای آن از سفید و سبز و سرخ و زرد و سیاه و این اختلافی با سبب
اختلافی مکها و امرجه آنهاست با سبب اختلافی بر کها و کلههاست
که غسل را از آنها خند میکند با اغناء اختلافی زمانها و فصلهاست
که غسل در آنها بهم میرسد در آن شراب هست شفاقی از برای مردم یا ^{شفا}
چنانکه شرب آن بدنهایی در امراض بلغمیه بارده نفع میدهد با انضمام
غیر و مخلوط شدن با ادویه دیگر چنانکه در اکثر امراض چه در بسیار
از آکب و معاجین غسل داخل میباشد و تکبیر لفظ شفا یا از برای
تبعیض است یعنی بکوع شفاقی و فی الجمله یعنی از برای مردم در آن هست
یا از برای تعظیم است یعنی شفاقی عظیم حاجی چنانکه دانستی که اکثر امراض
و اوجاع را سود میدهد هر چند با انضمام بغیر باشد و تفسیر ثانی باطلا
انجیر شریف موافق نرگ است و بعضی ضمیر محرور فیه را راجع بقرآن ^{محمد}
گفته اند یعنی در قرآن محمد هست شفا از برای مردم و ظاهر است که
شفا از جمیع امراض ظاهره و باطنه و جسمانیه و نفسانیه در قرآن محمد
و از بر ک نل و شان و از نرگ در الفاظ و تفکر در معانی و تأمل در دعای

ظاهره ای که از آن حاصل میشود و بعضی جامع بند که احوال نخل و بیان آن
با و گرفته اند که شفا میدهند نفس را از مرض حمل و نادانی که بدترین بلاها
و میرساند او را هرباب زندگانی ابدی یعنی شناخت و معرفت حضرت
باری و علم بحکم و مصالح مشقه و حکم او جل شانزه و بهر برهان اما آنچه
شریف مؤید تفسیر اولت و الله تعالی بجام و فرمود حضرت علیه السلام که
لبیدن غسل با قرآن و خواندن کد و مکه از بلغم روزی یکبار
انرا و ظاهر امر این باشد که هر یک از اینها ایضا میکند و روایت کرده
بعضی بن بست بر مال که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام بیدرم که ای
بچه خیزد و امیکند بهمان خود را که با او و بلغم پس فرمود حضرت
که نه وقتی که بیمار شود یکی از شما پس بگر سکسکند را پس بگو با انرا
و بریز بر آن آب سرد و بعد از آن با او پس بدستی که آن کسی که گردانده است
شفا را در تلخی قادر است که بگرداند ازادرش پیری و دیگر اجزاء و در مع
سکر و نفع آن برای دردها و کوفتها و آورده است و روایت شده که اول
کسی که از آن عود سکسکند و حضرت سلیمان علیه السلام بود و انرا
سلیمان نیز سبکخانه آن و روایت کرد که اگر کسی هزار درهم داشته باشد

کتاب

دوران

و غیر آن چیزی نداشته باشد پس در هدهد انرا قیمت سکر سفید
و خوردن دو سکره در وقت خوابیدن طبع و آورده است و سکر مطا
جی بود که از سکر مپساخته از قبیل سکر سیر و روایت کرده عبدالله
بن سلیمان که سوال کردم حضرت را با جعفر علیه السلام را از جنین بختی پیر
پس فرمود که بختی و سوال کردی مرا از طبعی که خوش بناید مرا از آن
پس داد و غلام در می فرمود که ای غلام بخوان برای ما پیر و طلب فرود
چاشت پس چاشت کردم مادر خدمت حضرت و او در دین پیر را پس
شاول فرمود حضرت و خودم ما پس چون فارغ شدیم از چاشت
گفتم من که چه میفرمائی در باب پیر فرمود که ای پیری مرا که خوریم
انرا گفتم بل و لیکن دوست میبارم که بشنوم حکم انرا از شما پس فرمود
که خرد هم قرآن پیر و غیر آن هر چه بوده باشد در آن جلال و حرمان بخور
بعضی افراد جلال و بعضی حرام داشته باشد و مشبه باشد حال آن پیر
ان برای تو جلالست تا آنکه بدانی حرام را بپسند پس و اگر انرا و
سوال راوی از حیات و حرمت پیر بود چون پیر مایه میته کاهی این
منه زندگانی پس مذکور شد که آنفعه از پسته حکم بسته ندارد پس شاید

تجرب

که این اعتبار باشد که گاهی زیاد از آنچه مجوز است شرطا چیزی از نیت
داخل نکند یا آنکه طهر را نیت نکند و طهر این در کار باشد بلیغ احتمال
که سابقا مذکور شد و احتمال بیرون که سوال او بنا بر این علم باشد که آنکه از
نیت را بجز بکند و جواز حضرت از راه نیت باشد و در روایت دیگر
وارد شده است که بیرون بجای نیت حضرت است و در شام نافع و ابن سنانی
با حدیث سابق وارد چون در اینجا بود که حضرت در بیاض پندیر میل فرمود و
دفع منافات بخصیص بعضی احوال و اوقات میتوان نمود و دیگر آنکه ضربی
کرد و این مورد بفرماند مراد است که گاه هست که ضرب میکند و مظنه
این هست که ضرب کند آنکه البته ضرب میکند و این معنی لازم نمیشود و احتیاط
از آنرا همیشه و شاید که جابری و بعضی نیز داشته باشد چنانکه واقع شده که
از نیت و کردگان بیهوشی و کوفت و هر دو با هم دو است و در خبر دیگر
شده که هر دو با هم شفاست با آنکه سند این اخبار نیز ضعیفی دارد و احتمال
می رود که بعضی از آنها موضوع باشد ^{شده} والله تعالی اعلم و روایت آن حضرت
ابو عبدالله علیه السلام که بگو طعام است از بعضی برنج بدوستی که ما از خیر
میکنیم از برای بپزاردن خود و این از آنجست بود که در مدینه طیبه در آنوقت

ازین

برنج که بود چون از عراقی با نجاشی برده شد و در روایت دیگر وارد شده که
نداوی میگویم ما بپزاردن خود را مان و در روایت زاره از آن حضرت علیه السلام
مذکور است که برنج کشاده میکرد اندامها را قطع میکند بواسیر را و رفع
آن برای درد شکم و اسهال نیز در روایات وارد شده است و روایت شده
شده ای صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر که فرمود حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام
که حضرت یعنی خود بگوشت برای درد پشت و طایفه فرمود از آن حضرت پیش
از طعام و بعد از آن یعنی بخوردن پیش از میلیدن و ناله فرمود قبل از
طعام و بعد از آن و ظاهر آن که هر دو میل بدین باشد یعنی گاه پیش از طعام
میل میفرمود و گاه بعد از آن و وارد شده که هفتاد چیز طلب برکت آن
نموده اند و روایت کرده اند بقیع میکند دل را و زایل میکند اندک سوز
از او سبب این میشود که بزودی اشک کند چشم و روایت شده صحیح
از حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام که خوردن باقلا بر مغز میگرداند ساق
و تولید خون تازه میکند و روایت شده که بخوردن باقلا با پوست پس بدین
که آن در باعث معده میکند و روایت کرده که طبع ماش نافع است برای حق
و روایت کرده سدر که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام دوست پیدا

قص

عده

باقلا

مازنی
تمسک

که به بند مرد را عمری یعنی ما بل بخوردن خرما برای اینکه دوست پیدا
رسول الله صلی الله علیه و آله و روایت کرده عقیقه بنی شیبیر که رفیق
بخدمت حضرت ابوجعفر محمد باقر علیه السلام پس طلبید خرما و خوردیم ما
پس بسیار خوردیم آن پس فرمود آنحضرت که فرمود رسول الله صلی الله
علیه و آله که در من دوست پیدا مرد را یا اینکه خوشتر باشد بر او
مرد اینکه بوده باشد عمری یعنی حضرت رسول بان لفظ فرموده با این لفظ
ظاهر است که این مردان سدید راوی حدیث است و روایت کرده عقیقه
بن مجاهد آنحضرت با عبدالله علیه السلام که آورده عقیقه بنی شیبیر صلی
علیه و آله طحاوی که در آن بود عمر که آنکه ابتدا میفرمود آنحضرت بخورد
تمر و معکشته که این بعد از افتتاح نمک باشد و حاصل این شود که بعد از
افتتاح نمک از جمله مطعومات ابتدا تمر بفرموده اینکه افتتاح تمر نیز
باشد مثل افتتاح نمک و در روایت سلم بن جعفری از حضرت ابی الحسن
رضا علیه السلام وارد شده که آنحضرت شمر آسمای شریفه ابی عظام خود
از پیغمبر صلی الله علیه و آله تا خوردش و هر را میفرمود که عمری بودند و فرمود
که شیعیان ما دوست پیدا اند عمر را از برای اینکه ایشان مخلوق شده اند

انظمت ما مرویست آنحضرت با عبدالله علیه السلام که اول درختی که
روید بر روی زمین عجم بود بفتح عین ممله و سکون جیم فان نوع
خاصیت آن خرما و بهترین خرماهای مدینه منوره است و درخت آنرا
لینه میگویند بکلام سکون بای و نقطه از بای بن و نون و بار از آنست
علیه السلام روایت شده است که عجمه ما در تمرات و هر خرماها از آن لینه
بافتند و درخت آن نازل شد با حضرت آدم علیه السلام از بهشت و آنست که
از لینه ذکر کرده ما قطعیم لینه او ز کوهها فایمده علی اصولها فایمده
یعنی والله بکلم آنچه را بریدید شما از نخل در میان آنها یا واکلا شنبه
از ایشان در بر صلهای خود پس باذن حق تعالی و امر او جل شانه بود و
مرویش که وقتی که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله قطع عضو افتخار هات
نمود و سوخت آنها را گشتند ایشان که با محمد نوحه داد در این عجب کردی
استقامه را قطع کردی و سوختی پس نازل شد این آیه که یعنی آنچه واقع
با حق تعالی و فرمان او بود و نقل شده از ابی حنیفه که فرمودی و آنچه در
مدینه منوره گرفتیم و کاشکی از ما انرا در باغ پس روید هر ضعی از
خرما که میباشد و آنحضرت ابی الحسن رضا علیه السلام مرویست که نخله که

حضرت مریم علیها السلام از آن خرمای نازه جید و در قرآن مجید شرفی
بذیرفته نخله عجو بود و روایت کرده عبدالله بن سنان از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام که هر که هر روز هفت خرمای عجو بخورد ناشتا از
خرمای عالیه یعنی خرمائی که از بلخهای سمک بالای مدینه منوره باشد
که بطرف نجد است نه سمک با این که طرف شمال است حضرت غیر سازد او ستم
و نه سخن و شیطان و باز عبدالله بن سنان از حضرت علیه السلام روایت کرده
که هر که هفت خرمای عجو بخورد در وقت خواب کشته میشود که هر دو تنم
او و روایت شده بسند حسن که از شیخ از هشام بن سالم که حضرت علی
بن الحسین علیهما السلام را خوش می آمد تعب یعنی نکود و روزی روزی ده
آنحضرت پس چون وقت اضطرار شد و آن اول بهم رسید آنکور بود آورد
کنز که صاحب فرزند بود از آنحضرت خوشه آنکور بی و گذاشت در پیش
آنحضرت پس آمد با او و حضرت آنکور را با او پس رفت به آن کنز
بنزد سابل و خرید آنکور را از او آورد و پیش آنحضرت گذاشت پس آمد
و بگرد آنحضرت را با او پس با آن خرید آنکور را از او آورد و نزد حضرت
و همچنین نادر بن عجم و سبل فرمود حضرت آنکور را و روایت کرده

صحب

موسی بن عمار که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که چون کشته شده شد
ابن از استخوانهای موسی یعنی ابن شد اب از وی آنها نمودند آنها
صدان طوفان پس در بیان حضرت نوح علیه السلام پس اضطراب و ترس بود
خرج شدیدی و اندوهناک شد بسبب این بر وی فرستاد با و خدائی
و جل کرد این چیز است که از او نفس خود کرده و تو نفرین کردی ایشان
چنانکه فرموده حق تعالی در کلام مجید خود فقال نوح رب لا تدع علی
الاکثرین من الکافرین و یا را یعنی و گفت نوح ای پروردگار من و مملکت
بر روی زمین از آنها احدی را بر این گفت حضرت نوح که یا رب من طلب
مغفرت بنمایم از تو و تو بر و باز گشتن بکنم بسوی تو و می نمود با او
عزت و جل کرد محورا آنکور سیاه تا از ابل غایب از او تورا و هر وقت که دیده
کسی آمد بر المؤمنین علیه السلام را که میل منفرموده آن با آنکور و روایت
شده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که هر مویه با آن هست
پس هرگاه بیاید مویه پیش شما برین بیدار آن با فرود بر آن خرد آب
و روایت کرده ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که اگر
علیه السلام که بخت و بکاز از بخت حمر یعنی مویز سوخ هر روز ناشتا دفع

توسعه

میکنند هر کوفته را و سکونی از آن حضرت علیه السلام روایت نموده که فرمود
امیر المؤمنین علیه السلام که هر که هر بامداد بپوشد و بکند از مو بر سرش تا اول
نما بپوشد و بپوشد مگر برض المؤمنان شاء الله و مراد است از آن حضرت علیه السلام
که فرمود مو بر طایفه محکم سپردند عصب و زایل میکند رنج و مانده کبریا
و خوش بو مینماید نفس را و روایت کرده سعد بن زیاد از حضرت ابوعبدالله
علیه السلام که فرمود تا که صد بیت آوشت و سینه ها را مان بقی از آن
و روایت کرده عمر بن ابان کلینی که شنیدم از حضرت ابوجعفر و ابوعبدالله
علیهما السلام که میفرمودند نیست بروی زمین مینویسد که دست نر باشد
آن نزد غیر صلی الله علیه و آله از آن روایت نمود از آن حضرت که سوگند چنین
که وقتی که میل میفرمود از آن دست میداشت که شرباب نشود با او در ^{خورد}
آن اچایی و روایت شده است که حسن کاظمی از حماد بن عثمان که فرموده است
ابوعبدالله علیه السلام که درین چیزی که شرباب داشتن در آن ناخوشتر باشد
نزد من از آن روایت هیچ اناری که آنکه در آن هست دانه از پسته و هر گاه
بخورد آنرا که فرمود که در هر اناری دانه از پسته بسیار است ظاهر میشود و چه آنکه

تجان

تجوizat

تجوizat که شرباب شود با او در خوردن آن احدی روایت کرده است
که فرمود حضرت ابوعبدالله علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام هر گاه
انار میل میفرمود بهن میگردید در زبان دشمنانی پس سوال کرده شد از وجه این
فرمود که بدوستی کردن است با آنها از پسته شرباب میشود با او که بود
و مضاری و غیر ایشان یعنی از فو که آنها بخوردند از فرمود که وقتی که چنین
باشد یعنی وقتی که کاری انار خورد میفرسند خدای عزوجل فرشته را
بجانب آن انار پس از نزاع میکند آن دانه را از آن انار بخورد و کافرانها را
و روایت شده است که حسن کاظمی از هشام بن سالم که شنیدم از حضرت
ابوعبدالله علیه السلام که هر که بخورد اناری ناشناخته را میبشوید دل او
روز و روایت کرده صالح بن عقیبه که شنیدم از حضرت ابوعبدالله علیه السلام
که میفرمود که بخورد انار را با پسته آن پسته در رخی که آن را باغش معده میکند
و زیاد میکند زبری که را و روایت کرده زبای بن مروان که شنیدم از حضرت
ابوالحسن موسی علیه السلام که میفرمود هر که بخورد انار پاره در روز جمعه ناشنا
مشور میشود دل او چهل روز پس اگر بخورد دو انار پس هشتاد روز و اگر
بخورد سه انار پس صد و بیست روز و دفع میشود از او وسوسه شیطان

وهر که دفع شود از دو سوسه سلطان عصیان خدای عزوجل نمیکند و هر که
عصیان خدای تعالی نکند داخل میکند او را خدای تعالی در بهشت و مردیست
خوردن نار شیرین زیاده میکند نطفه را و بیجو مگر با اندر زیندا و روایت شده
از حضرت ابی الحسن علیه السلام که در دو درخت نار طرف میکند جانورهای گوناگون
در روایت کرده جعفری که شنیدم از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام که پیوسته
نفاق یعنی سبب نفاق است از چند صفت استیم و سحر و جادو و امانی که به
از اهل زمین یا از جن و مرع که جادو شود از شر شیاطین و حیای و مراد
با اهل زمین آنها باشند و از لغم غالب و نیت چیزی که سریع تر و زود تر باشد
نفع آن از نفاق و روایت کرده زبایدی که وارد مدینه مشرف شدند و این
بود بر آدم سبب نفاق میگردد مردم و مردی که در روز رها نشد
و فاش میشود پس ادم غمناک خود پس ناگاه سیف رها کرده بود و عاقبت
پس رفتم بخدیست حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود که ای زباید سیف نفاق
پس ادم با نفاق و شفا یافت او و باز روایت کرده زباید که با هم سپیدان
مردم در مکه معظمه و نوشته من از تیران حضرت ابی الحسن علیه السلام پس نوشته
که خود نفاق و مردیست از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمودند غلام از بزرگ

نفاق

سوم و اولی که نافع تر باشد از سبب نفاق ظاهر امر این باشد که سبب
شریب کند با آب سبب آنکه مردی سبب نفاق نفل سبب باشد و روایت کرده
مفضل بن عمر از حضرت علی علیه السلام که مذکور شد در حدیث و صرف نیست
فرمود که ما اهل بیته هستیم که ندای عینکم مگر با فاضلاب برده که بخند
شود بر ما و خوردن نفاق و دیگر اجاره و با نفاق آن برای شب و در شفا
و روایت شده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که سبب نفاق مردم
آنچه در نفاق است دو است که در نفاق خود را مگر با آن و روایت کرده
حسن بن راشد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که گفت فرمود اهل بیت
که خوردن سفرجل یعنی بر قوت برای دل ضعیف و با کبره میکند معدله
و زبرک میکند دل را و شجاع میکند اندامها را و روایت کرده سکوفی از
علیه السلام که فرمود که بود حضرت ابی طالب در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که هدیه آوردند بهی برای آنحضرت پس رسید آن با رجه و داد جعفر بن ابی
که جعفر از خوردن آن پس فرمود با حضرت که بگر این را بخورد پس این را
که این نفاقه میکند دل را و شجاع میکند اندامها را و در خبر دیگر مذکور است
که فرمود با حضرت که بخورد پس بدستی که این صاف میکند ناک را و نیکو

سفرجل

میگرداند فرزند و روایت کرده چهل بن دراج از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که فرمود که بخورد یک به جاری و میان دخیلی عزوجل حکمت را بر زبان
او چهل روز و روایت کرده سفیان بن عیینه از آنحضرت علیه السلام که فرمود
سفر چهل زابا بسیار اندوختن را هم چنانکه زایل میکند دست عزیمت
و روایت شده بسندی حسن الصحیح از محمد بن ابی بصیر از حضرت ابی
الحسن رضا علیه السلام که فرمود بین چینی آنچه زایل میکند که من را و محکم
میسازد اعصاب را و سخت میکند انداختن را و هر دو را در هر طرف
کوفت را و میخاج نمیشود با وجود آن آدی بر او فرمود که آنچه شبیه تر
چیز است زبان سخت و روایت کرده ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که فرمود بخورد یک کوزه چینی را پس بدستی که آن جلا میدهد دل و کس
میگرداند دردهای اندرون را باذن خدای تعالی و روایت از آنحضرت علیه السلام
که فرمود کلابی باغنه معن و نقوسان یکدوان و به یکساند یعنی
در منافع و خوردن آن بر بالای غذا تا هفت زان خوردن آن تا شنا و هر که
برسد او را که نشانی پس باید که بخورد از راهی بر بالای طعام و روایت
کرده زبانه قدیمی که رفته بخورد حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام و درین

توبه

کنند

اجاب

نفرین

آنحضرت بود طرف ابی که در میان آن بود اجاص آسود یعنی اوی سیاه در
مفضل الویس فرمود که غالب شده بر من جراثیم و بدستی که اوی نازده فرود
میشاند حرارت را و تشنگین میدهد صفر را و بدستی که خشکشان ساکن
میکرد اند خون را و بر طرف میکند کوفت صعب و روایت شده آنحضرت
ابو عبد الله علیه السلام که خوردن آن زنج یعنی شیخ عیال طعام هبل است اند
خوردن آن قبل از طعام و روایت کرده سلیمان بن جعفر بن حضرت ابی الحسن
رضا علیه السلام که خوش می آمد به پیغمبر صلی الله علیه و آله را از نگاه کردن شیخ
سیر و سبب شرح و روایت کرده پیغمبر صغاری که رفته خدمت حضرت ابی
الحسن رضا علیه السلام در مکه معطر و آنحضرت پوست میکند موز را و آنچه
از آنحضرت ابی جعفر زانی محمد تقی جواد علیه السلام پس گفتم با او که کرد آن
فدای تو اینستان مولود مبارک فرمود که بی ای میخی اینستان مولود می
منوگه شده است در اسلام مولود می مثل او یعنی در حب و نسب و
فولدا ز اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله که عظیم تر باشد بر کشاد
بر شیعیان ما از او حاصل کلهر این میشود که در میان امثال او کسی که
میار کز او باشد بر شیعیان ما بهم تر سبده است و احتمال میرود که لفظ اعظم

نسخ

مغز

شیخانه

غنی

تغنی

برگزیدن از نسله باشد و معنی کلام این باشد که مولودی مثل او می آید
 از بر شیطان ما منوگد شده است و چون مقصود یعنی بد است یعنی عظم
 بر که ظاهر است که تخصیص دادن نسله بغیر آن مقصود بین علم اسلام در کار
 نباشد و در او است کرده این کبر که کشیدم از حضرت ابو عبدالله علیه السلام
 که میفرمود که چیزی را یعنی سجد کوشان مبر و باید که کشت را و یوستان
 مبر و باید پوست را و استخوان آن مبر و باید استخوان را و با وجود این پس
 بدستی آن که میبکند که درها را و باعث میکند معده را و این بسیار است
 از بواسیر و از قطره آمدن بول و قوی میگرداند سابقین را و از آن میسکند
 عرق جندلام را و روایت کرده که سگوفی از حضرت ابو عبدالله علیه السلام که
 پنجبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود بیطبخ یعنی خربزه را با طبع و در روایت
 دیگر آمده که با شکر و روایت کرده با سرخا دم که فرمود حضرت ابی الحسن
 علیه السلام که خوردن خربزه ناشنا باعث فالج میشود بخورد با الله از آن جهت
 این است که خربزه در آن زمان ناشیرین و باره المزاج و مولد بلغم بود و در
 طبایع نیز بازلت خربزه را با در شمرده اند اما خربزه شبیهی این عصر ^{بسی} خربزه
 بلکه جاز و مولد صغری باشد و شاید که از راه زیادتی رطوبتی که دارد گدازد

اموات

تغنی

احداث ضعف اعصاب و احسا در معده نماید و روایت کرده موقوف میگرد
 از پدرش از حدیث که طلبید مرا حضرت موسی علیه السلام روزی پس فرستادید
 مرا برای چاشتن پس چون آورده ندما پاره را بنود بران سبزی پس نگاه داشت
 حضرت دست مبارکش خود را و فرمود بغلام که ای انداخته تو که من ^{خوبی}
 بخجور دم بر مانده که نباشد دران سبزی پس یار برای من سبزی پس فرشت
 علامه را و در سبزی و گذاشت از بر سر مانده پس در آن کرد لوقه خجور
 دست مبارکش خود را و چیزی میل فرمود و روایت کرده سخنان که فرمودم در
 خدمت حضرت ابو عبدالله علیه السلام بر مانده پس میل میفرمود از حضرت
 سبزی و من بخجور دم از آن بعلمت از آنی که داشتم پس اتفاق فرمود بخجور
 من فرمود که ای جان با انداخته اینرا که امیر المؤمنین صلوات الله
 آورده شد نزد او طبعی مگر آنیکه بر او بود چیزی از سبزی که منم و جهت این
 چیست گردانده شوم من فرمای فرمود برای اینکه دلهای مؤمنین سبزی است
 و شاید که این باعتبار نوروی باشد که در آنهاست پس آنها شوق و میل پیدا
 بهم شکل خود یعنی چیزی که سبزی باشد و روایت کرده با دان حضرت
 ابو عبدالله علیه السلام که فرمود که هند با یعنی کاسنی سبزی بهاست و

منک

روایت شده از آنحضرت علیه السلام که فرمود که مزاج آن اعتدال دارد و
فضل آن بر سبزهها مثل فضل ما بر سایر نبات و روایت کرده ابو بصیر
از آنحضرت علیه السلام که گفت فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که بخورد یک کاسه
پس بدنت با مدای می گراید که باز که بشود بر او طوره از هشت پس وقتی که
بخورد باز بافتش آید باز فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که بد رم نمی
میفرمود ما را از سبزهها این را در وقتی که بخوریم و روایت کرده محمد بن اسمعیل
که شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود خوردن کاسه ای باعث شفا
از هر کوفتی است کوفتی در جوف این آدم میگرداند با لب میگرداند از کاسه ای
گفت راوی که طلبید از او روزی حضرت برای یکی از خدای که میگرداند و را
شب و صدام را فرمود که گوید از آنرا پس بر روی کاغذی کرد و در پنجین
روضه نبشته و گذاشت از آن سران چهار پس فرمود که این نفع میدهد
و زایل میکند صدع را و روایت کرده سعید بن حمط که فرمود حضرت ابو
عبد الله علیه السلام که کسی که دوست دارد که بسیار شود مال او و فرزندان او
پس باید که بسیار تناول نماید کاسه ای که فرمود آنحضرت علیه السلام
که سبزی بغیر صلی الله علیه و آله کاسه ای بود روایت شده حسینی صحیح از

اندرج

حدیث عثمان که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام
خوش می آمد از باز روح و آن نوعی از بجان کوهبت و بفارسو باد که
میگردد و روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوش می آمد از آن
و روایت آنحضرت ابو الحسن موسی علیه السلام که فرمود که بد رستی که کن
دوست میدارم که افتتاح طعام بان نماید پس بد رستی که آن فنیغ میکند
سدها را و اشتهای طعام میدهد و زایل میکند دل را و با لانت میکند
وقتی که افتتاح بان کرده باشم از هر طعامی که تناول نماید بعد از آن پس بد رستی
که در دیگر نمیشود از کوفتی و نه غایب گفت راوی که فرمود عن کثرت این
طعام خود را پس بد رستی که این هضم میکند طعامی را که پیش خورده باشند
چنانکه اشتهای میدهد برای طعام بعد از آن میکند مثل او خوشبو نماید
از غل و دهن را و روایت شده که این سبزی بخیر است و روایت کرده
فرات بن الحنف که سؤال کرده شد حضرت ابو عبد الله علیه السلام از کرات
یعنی کند تا پس فرمود که بخورد از آنرا پس بد رستی که در آن چهار حمله است
خوشبو میکند دهان را و دفع میکند بادها را و قطع میکند بواسیر را و آن
امان از زخم است برای کسی که مداومت نماید بر خوردن آن و روایت شده

تکلیف

که نفع داران برای حال و اینکه در هر روزی هفت قطره از هشت بران
میگذرد و روایت کرده حماد بن زکریا که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام
که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر شامت خوردن کرفس پس درستی که
ان طعام الباس و شبع و بوشع بن اوفی علیهم السلام است و روایت شده که
مذکور شد کرفس در خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام پس فرمود که شما
خواهش یازن از پدید و نیست و اگر بیکر این که هم از خود را بان و نمکنند که
این مدح باشد یعنی و ابی عارف نفع آن هستند و احتمال برود که مراد
این باشد که گاه هست که سمیت پیدا و چون روایت خود را بان بهمانند
و گاه باشد که کسب سمیت از بعضی از آنها نماید و روایت کرده ابراهیم بن محمد
که فرمود حضرت ابی الحسن علیه السلام که خوردن سبب و زهر یعنی کشتن
شیران میشود و وظاهر آنست که مراد این باشد که هر یک باعث شیران میشود
و روایت کرده نوات بن اخف که شنیدم از حضرت ابو عبدالله علیه السلام که
میفرمود نسبت بروی زمین قبله اشرف و نافع از فرغ یعنی خرفه و آن
سنبل حضرت فاطمه صلوات الله علیها بود پس فرمود که لعنت کند خدای
تعالی بر کسی که نامیدند از قبله الحما از راه دشمنی با ما و عدولت با حضرت

کرفس

کشت

نفع

فاطمه علیها السلام و روایت شده که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که
راه رفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله بروی زمین کرفس پس سوخت باری مبارک
آنحضرت را بعد از آن راه رفت بر بالای رجله بگریه مملو و چشم ساکن
و آن قبله الحماست پس شکر ایوان سوزش باری مبارک پس دعا کرد
برای آن و دو سینه پدید آمد از او میفرمود که چه قبله مبارک را ایستادن و
روایت کرده ابو حفص از آنکه فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که کرفس
خوردن خنجر یعنی کاهو پس درستی که آن صاف بکند خون را و روایت
کرده محمد بن عمرو از حضرت ابی جعفر را حضرت ابی الحسن علیه السلام که
سدا ب زیاد میکند عقل را و دماغ را لیکن بدو میگذرد نطفه را و مریض
که خویشتن برای درد گوش و در روایت مکتوبی از حضرت ابو عبدالله علیه السلام
واقع شده که خوردن جرجیر یعنی اسفندان در شب بجز بک حر و بکام سبب
در بختی و بسا باشد که دفع کند خون بسیار و در روایت ابی نصر از حضرت
علیه السلام وارد شده که کاسنی و باد روح از برای ماست و جرجیر برای جی
است ماست اما در روایت دیگر واقع شده که حضرت ابی الحسن علیه السلام آستر
میفرمود بجزیدن آن و آنکار میفرمود قول بعضی از ناس را که میگویند میسر و بد

نص

سدا ب

جرجیر

ان در ولایت هجتم و روایت کرده صفوان بن يحيى كه فرمود حضرت ابوالحسن
عليه السلام كه نيكو بقله ايت سلق بگره پس وسكون لام بعني چند روز
كرده محمد بن قيس از حضرت ابى جعفر محمد باقر عليه السلام كه بنى اسرائيل شكوه
كردند بخداى نبارك و تعالى و بخبر موعى عليه السلام از فرستيدى كه
بهم برسند و بعد از ايشان پس سحى آمد بخبر موعى كه امر كن ايشان را بخود
كوشك كا و باخند و روایت کرده محمد بن حنفى از حضرت ابى الحسن
عليه السلام كه فرمود كه بخور ايند چهاران خود را برك چندين بدستى كه
در ان هست شفا و نيت با ان كوفى و نيت عالمه بر اى ان و باعث ايم
و خواب بپا ميشود و لختا بنامد از بنج ان زبلك ان سبب همچان سوا
ميشود و مر و نيت كه چند دفع ميكن چندان را و نفع ميدهد صاحب
بر سام را و روایت کرده عبدالرحمن بن زيد از حضرت ابى عبد الله عليه السلام
كه فرمود بغير صلى الله عليه و آله كه گاه بفتح كاف بعني ميلان از تر است
بعني انخس جزيرت كه فضل فرموده و منت گذاشته بان خداى عز و جل
بر بندگان خود چون ميرد بخودى خود بر اى ايشان از سجاى جنت
كاشان و مشقت اربع دن و كلف عمل آوردن كرد ساير جويب و قول

الحق

س

س

س

و نوا كه سپاسد با انكه از جنس جزيرت كه نازل ميشد بر بنى اسرائيل و
اين از باب تشبيه باشد باعتبار انكه من نازل ميشد بر بنى اسرائيل بدون
زحمت تجصيل و دميلان نیز حاصل ميشود و بر اى ناس به مشقت زرع
با انكه مراد اين باشد كه در واقع دميلان داخل بود در آنچه نازل ميشد
بر بنى اسرائيل و من از جنسهاى هشت است و اين فقره شريفه نیز احفال
تشبيه و تحفيق و دارد و ابا ان شفاست بر اى چشم و بعضى از اهل علم
در شرح اين حديث شريف نقل کرده اند كه مكر شجر كه دريم كه چشمتى كه باطل
شده بود نوران از اكل الا ابا بن ثيمه نى شفا يافت و نقل شده از ابو هريره
كه كيزى داشتم كه چشم ان باطل شده بود و قفى كه شنبه ام امير از بغير صلى
عليه و آله ابا سه دانه دميلان را گرفت و در شنبه كردم و در چشم ان كه بن
مپكشيدم تا انكه بغير شد چشم او و شيخ ابو جلي و كتاب قانون كهنه كتاب
گاه حله ميدهد چشم او و نقل نموده امير از اطبا و استنبها دعوه محمد
مكوى از بغير صلى الله عليه و آله و مر و نيت كه امير المؤمنين عليه السلام سبل
ميفرمود دميلان را و دوست پيدا سازا و روایت کرده عبدالله بن
مداح از حضرت ابى عبد الله عليه السلام كه فرمود كه خوش مى آمد بغير صلى الله

قبا

عليه واله را از ديا شمع داله ماله و تشديد باي بگفته يعني كند و بر
بيچيدان از زبان كاسه و در اخبار آمده كه زباد ميگدان عقل را و در علاج
و در واپت كرده چنان كه بودم در حديث حضرت ابو عبدالله عليه السلام سر سانه
پس داد عن حضرت شمله بضم فا و سكون جيم يعني ترين و فرمود كه با بخان
تر بر اين بديستي كه در آن سه حضاك هست بر كنان دفع ميگند با در او
تخم آن روان سبكي بولد و پنجان قطع ميگند بلغم را و در اخبار آمده كه خرد
كم ميگند كه در هارا و نفع ميدهد براي قولنج و بواسير و اعانت ميگند
و در چند خبر وارد شده كه شليم ميگند از عرق جذا مرا و مر و پشت از چش
ابو عبدالله عليه السلام كه فرمود كه صبر صلي الله عليه واله مياي ميمر و ميقالا
ميكرد ناف و تشديد ناي سه نقطه يعني چهار با انگك و در واپت كرده
عبدالله بن سنان از انحضرت عليه السلام كه خيار را از طرف باي بنان با بد خود
كه اين باعث از دبا و بر كنان ميشود و ظاهر امر از طرف متصل بيوته باشد
و در واپت كرده جعفر زنجبيل پدش كه فرمود حضرت ابو عبدالله عليه السلام كه
بخورد با دبخان را پديد رسي كه آن زابل ميگند كوفت را و نيت كوفتي را
ان يعني حادث ميشود از زاري بسجود زان و مر و پشت از حضرت است

شمله

هين

شليم
تفاه

با بخان

الحسن

الحسن علفي عليه السلام كه فرمود بعضي از خنده خود كه بسيار يكيد از برك
ما با دبخان يعني داخل مطبوخ بسيار يكيد يا انكه بسيار پديد نزد ما
پس بديستي كه آن عمار است در وقت حرارت ظاهر امر اين باشد كه در
وقتي كه بدن محتاج بتبخين است تخمين ميگند و بارداست در وقت سرد
بهمان يعني كه مذكور شد و ميخند ل است يعني موفقي و مناسب علاج است
در هر اوقات و نيكوست بر هر حال و در واپت كرده عبدالله بن محمد يعني كه
مذكور ساخت حضرت ابو عبدالله عليه السلام بصل يعني سوزان را پديد فرمود
ان خوشبو ميگند دهن را و ظاهر امر اين باشد كه با الحاصبه بعد از زوال
بوي خود شاز دهن باعث خوشبوي دهن ميشود و زابل ميگند دانه بلغم را
و زباد ميگند قوت مغاربت را و در واپت كرده جابر از انحضرت عليه السلام
كه فرمود كه بياز زابل ميگند شب و ماند كه را و حكيم ميگند عصب و زيار
ميگند اند قوت رفتار را و زباد ميگند نطفه را و بر طرف ميگند با و ظاهر
مرادش بلغمي است و در واپت كرده عبدالرحمن زباد از انحضرت عليه السلام كه
فرمود يعني بر صلي الله عليه واله كه هر گاه داخل لاري شويد پس بخورد با ز
سريان الحما كه دفع ميگند از شما و باي بخارا و در واپت كند در كتاب نهله

صبل

توق

الحسن

بسندی صحیح و در کتابی بسندی حسن کالتحیح از عمر بن ذینه از محمد
 مسلم که سؤال کردم حضرت با جعفر محمد باقر علیه السلام را از خوردن نوح
 یعنی سپهرین فرمود که نمی فرمود سپهر صلی الله علیه و آله از آن کر برای
 بوی آن پس چنین فرمود این حضرت صلی الله علیه و آله که هر که بخورد این نطفه
 خبیثه را پس نزد یک نشود مسجد را پس اگر کسی بخورد آنرا و مسجد باید
 پس باکی نیست و در کتاب نهله بیان نموده اند که کور است گفت این ذینه
 که ذکر کردم این حدیث را برای دراره پس گفت او حدیث کرده مرا کسی که است
 بود از احباب اگر سؤال کرده ام یکی از حضرت باقر یا حضرت صادق علیه السلام
 از خوردن سپهرین فرمود که احاده کن هر نماز بر آن کرده باشی مادام که بخوری
 آنرا ظاهر افتد که اگر احاده نماز چنانکه شیخ طوسی علیه السلام فرموده است
 از باب احتیاط باشد و مراد صافند در کراهت خوردن سپهر باشد و اینها
 مبرور و در مراد احاده نمازی باشد که در مسجد گزارده باشد چون نمی وارد
 شده است از دخول در مسجد با ایمان و قریب مضمون خبر اول این حدیث است
 روایت شده در کتاب نهله بحکم بسندی صحیح از داود بن فرقد از حضرت
 ابو عبد الله علیه السلام و روایت شده در کتاب ابن ابی بصیر که سؤال کرده شد

ازین مضمون

حضرت

حضرت ابو عبد الله علیه السلام از سپهر بیان و کند با پس فرمود که باکی
 نیست بخوردن آن یعنی هر یک از آنها تا خام و در بدنی بختی بختی و باکی
 نیست که نذای نماید کسی بسپر و لیکن هرگاه بوده باشد این پس بر روایت
 بسوی مسجد و روایت شده در کتابی از حسن زبانت که گفت چون بجای
 آورد مناسک حج خود را آمدم عبد بنه مشرف پس خبر گرفتم از حضرت باقر
 جعفر علیه السلام گفتند در بیع شریف دارد و آن اسم موضع است در
 مشرف که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قاتی در اینجا احداث نموده بود و
 وقف کرده بود آنرا پس فرمود باقی پس فرمود من حضرت که یا حسن است
 بدیدن جز نا اینجا گفتم که در این شهر فدای تو تلخوش داشتم که بیرون روم
 و بنیم شما را پس فرمود که بدستی که من خوردم ازین قبله یعنی سپهرین
 خواستم کرد و در شوم از سپهرین صلی الله علیه و آله و مراد اینست که سب این
 من با این مکان خوردن آن نفع بود و ظاهر میشود ازین اخبار عدم حرمت
 خوردن سپهر و با آنکه در روی نمودن از مساجد خصوصاً مسجد پیبر
 صلی الله علیه و آله با وجود این حدیثان و روایت کرده زیاد فتدی از حضرت
 علی بن الحسن موسی علیه السلام که فرمود که دوا ای البر ائمنین علیه السلام سفر بود و

تقی

که بد روشی که آن میگردد از برای معده پرزی مثل بر قطیفه و مراد اینست
 که در بروقی میگرداند معده را و بر وقت که شکوه کرد کسی بحضرت ابی الحسن
 علیه السلام از غلبه بطوبی بر او فرمود او را که سفوف نماید سفر را ما شنا
خاتم در ذکر احکام او این وظروف و آن برشش قسم است **قسم اول**
 ظریف که از طلا با نقر باشد پس بدان که اگر است خوردن و آشامیدن در ظرف
 طلا و ظرف نقر با نقر با نقره و شیشه و شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام در کتاب
 خلاص گفته که مکروه است استعمال او این طلا و نقره اما ظاهر است که مکروه
 تجریم باشد چنانکه در جای دیگر از کتاب خلاص در دو سبب که بخود بان ذم
 و مکروه مذکور شد که گاه در بعضی شامل حرمت گاهی مستعمل میشود
 و اکثر عالم نیز با بل حرمت شده اند مگر شافعی در قول قدیمش که حکم بگرا
 نموده و حمل کرده نمی ورده و بخار و بر نیز به و ابوداود و بحرمت شریف بل
 شده نه اکل چو در بعضی اجبار نهی از شرب و نهنای واقع شده است چنانکه
 خواهد آمد و سایر استعمال آن غیر اکل و شرب نیز صلی ما رضی الله تعالی
 حرام نشده اند و عامه در بعضی از آنها خلاف یارند و شرب یکد مرد و وزن
 حکم حرمت استعمال این ظروف از راه عموم آمده که تجریم و حوازل پس طلا و نقره

بان برای زنان افضای جواز استعمال ظرف طلا برای ایشان نمیکند
 و این ظاهر است و در تجریم ساختن و نگاه داشتن ظرف طلا و نقره
 استعمال آن میان علای ما اختلافت و مشهور قول تجریم است اما ادله
 آن ظریفی از صغیری نیست لیکن احتیاط مغضی ترک است و فای این تجریم
 آن زینت دادن بجایس با بان اولی تجریم دانسته اند اما اجماع جواز نیز
 مساجد مطهره و مشاهد شریفه بان داده اند برای تعظیم و بنا بر قول بعد
 تجریم نگاه داشتن از طرف بیع آنها نیز خواهد بود اما بر قول تجریم
 پس گفته اند که جایز است بیع آنها بکسی که اعتماد بر او باشد که بقصد نکسین
 آنها را بخورد و ظاهر این کلام است که بیع آنها را بچنین کسی تجریم نمیکند
 و گفته اند که اگر بشکند کسی بدو از مالک این ظروف را صامن ازین بشود
 یعنی نشاوت میان قیمت صحیح و مکسور بر ولازم نمیشود و اما اخباری که
 افاده حکم این ظروف میکند پس از طریق عامه روایت شده از پیغمبر صلی
الله علیه و آله که فرمود لا تشربوا فی انیة الذهب و الفضة و لا کالوا فی
 صحیفها فانها لهم فی الدنیا و لکم فی الآخرة یعنی میاشامید در ظرفهای طلا
 و نقره و بخورید در قباهای آن و صحاف جمع صحیف است و از اهل لغت ^{تفسیر}

کرده اند بکاسه پهنی که افند چینی کرد که پنج نفر خورد پس بدستی که
 این ظروف برای ایشانست در دنیا یعنی برای انکافی که اشغال از آنهاست
 و چشم پوشیده اند از روز جزا و مقصود است نظراتشان بر ظرافت این
 سرا و از برای شماسه در آخرت و این حدیث شریف صریح است در نهی از
 و شرب در این ظروف نظاهران هر وقت خصوصاً بقرینه تعلیل فائده
 لهم و اشعاری دارد از حیث تعلیل چون مطلق استعمال لکن اتخاذ آنها
 در روایت از حضرت صلی الله علیه و آله یا از امیر المؤمنین علیه السلام نیامده
 و روایات کفرموده اندی بشریبه انیه القسه اما بجز حرفی بطنه باقیم
 یعنی آنکه کسی که میاشامد در ظرفهای نقره صدای کند در شکم او مگر آنست
 و این از باب مجاز است که تغییر فرموده است از اشامیدن آب نظرف نقره و
 صدای بجز و داخل شدن آن در جوف و صد کردن آنست حتم در اینجا چون
 این سبب آنست حتم و باعث استحقاق آن میشود پس کو با آن است صدای
 و این معنی نیامده است که لفظ نادر مرفوع باشد بفاعلت بجز جریا که بقیه
 روایت کرده اند و لفظ بجز میاید و نقطه از باین نیابرن واقع شده است
 که اسناد بظاهر غیر حقیقی دارد و فاصله شده است میان آن و میان معمول

بجز

ان

آن و بعضی نسبت از روایت کرده اند که معمول باشد و فاعل آن شارب است
 و حاصل معنی این میشود که داخل نمیکند در جوف خود و نمیاشامد اشامیدن
 که صدای مگر آنست حتم را و از باب مجاز است همانچو که مذکور شد
 این حدیث شریف اشامیدن بر عهد و مبالغه در حتم دارد اما اختصاص
 و ظرف نقره دارد و عموم از راه عدم مبالغه بقرینه بتوان نایب خود و روایت
 شده از آنحضرت علیه السلام کفرمود من شرب فی انیه القسه فی الدنیا لم
 یشر بهما الاخرة یعنی کسی که میاشامد در ظرف نقره در دنیا نمیاشامد
 در آنجا در آخرت و این حدیث شریف نیز مبالغه در بجزیم دارد اما باز مثل
 حدیث سابق اختصاص بشریب و ظرف نقره دارد و از طرق خاصه روایت
 در کتابین بسند صحیح از محمد بن اسمعیل بن بزیع قال سالت ابا الحسن الرضا
 علیه السلام عن انیه الذقب و القسه فکرها قلت فذوی بعض اصحابنا
 ان کان لابی الحسن علیه السلام مرآة ملبته فضاله لا والله انما کانت
 لها خلفه من فضة و همی عن ذی ثم قال ان العباس بن عبد المطلب ^ص قضیت
 من فضة من نحو ما جعل للعبیدان بکون فضة نحو من عشره درهم فامر بربو
 الحسن علیه السلام فکرت محمد بن اسمعیل بن بزیع که سوال کردم حضرت را با

الحسن رضا علیه السلام را از ظروف طلا و نقره پس از غسل داشت حضرت
 آنها را پس گفتن من که تحقیق کرد روایت کرد بعضی از اصحاب ما که بود از برای حضرت
 ابو الحسن یعنی موسی علیه السلام آنچه که در نقره گفته بودند از او حکایت کرد
 سوال ازین باشد که این نیز داخل اوانی با در حکم است پس چون میشود آن
 شما فرمودید که آنکه ذهب و فضه خوب است با آنکه حضرت چنین چیزی
 داشت و حکایت کرد ما را با استفساری باشد که آیا این قسم جنینها حکایت
 داد و آنرا در این روایت که عبارت است از آنکه در وی برود که
 همین از جهت این نقل باشد و استفسار از اجواز و عدم اجواز نقره گفته از این
 منظور باشد پس فرمود حضرت گفته والله چنین نبودند است اینها حضرت
 مکر حلقه از نقره و الحال از مدتها از آنچه و این با القدر حضرت علیه السلام
 در آنکا ظاهر و غیر نیست بعد از آن فرمود حضرت که عباس را وقتی که
 خفته کردند ساختند برای او چیزی که نقره گفته بودند از مثل آنچه شما
 که ساخته میشود برای اطفال و ظاهر امر این باشد که نقره بر آن
 گفته بودند نه اینکه در نقره بر روی آن مالیده بودند و میشد نقره آن
 قریب بود در هم که نخبنا سزده شاهی باشد پس فرمود حضرت ابو الحسن

عالم

علیه السلام پس گفتند از او این نقره نیز ظاهر و غیر نیست و لفظ کراهت
 کرد و اول حدیث مذکور شد مراد از آن غیر نیست چنانکه مکرر مذکور شد
 روایت شده در کتابین بسندی حسن که یحیی از جلی عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال لا تأکل من اینه من فضة ولا فی اینه مفضضة و این کرده طبق
 فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که چیزی خورد و ظروفی که از نقره باشد
 و در ظروفی که مفضض باشد یعنی مضر باشد با نقره و حکم آن خواهد آمد و می
 دارد و در بعضی شریف ظاهر و غیر نیست اما انحصار با استعمال در اکل
 در روایت شده در کتابین از داود بن سرحان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
 تأکل من اینه الذهب و الفضه و این کرده داود بن سرحان فرمود حضرت
 ابو عبد الله علیه السلام که چیزی خورد و ظروف طلا و نقره و این نیز انحصار
 با اکل دارد و روایت شده در کتابین از محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام
 انه نهی عن اینه الذهب و الفضه و این کرده محمد بن مسلم از حضرت ابی
 جعفر علیه السلام که می فرمود از ظروف طلا و نقره و این عمومی دارد
 اما شاید توان گفت که ظاهر هر دو اوانی نیز اکل و شرب در آنهاست چون
 استعمال در آنها نیست و روایت شده در کتابین از موسی بن جریر عن ابی الحسن

عليه السلام قال اشبه الذهب والفضة مشاع الذين لا يوفون روايت كذا
موسى بن جرير في مود حضرت ابو الحسن موسى عليه السلام كطرف طلا وقر
چيزي است که جمع و انشباع بان سبب که کافي که يقين ندارند و ايشان در ايمان
نمىستند و اين حديث شريف کلامت بر حرمش مطلقا اشغال بلکه اشغالى بجزيم اصل
اشغالاتها نيز دارد و روايت شده در کتاب تهذيب الاحكام از يوسف بن يعقوب
ان ابا عبدالله عليه السلام اشغى ما فاق يفرح من صفر فيه ماء فقال له بعض
جلسائه اذ صابا الصبري كذا الشرب في الصفر فقال له اذهب هو اوضعه
روايت کرده يوسف بن يعقوب که ابا عبد الله عليه السلام پرسيد
اوردند براي اخضرش فديحي از روى که در آن بود ابو جبر گفت با بعضي هفت
او که عباد بصري مکره ميراد شرب و نظري با که از روى باشد پس فرمود
با حضرت که سوال کن از او که باطلاست روى با نقره حاصل است که شرب در
طرف طلا و نقره کراهت دارد و در طرف روى و حرف کراهت عباد بصري
و يحيى ندارد و در حديث شريف نيز که چه لفظ کراهت و لغزش است اما حمل آن
بر حرمش چنانکه دانستى برود و در حديث است اخبار سريه از اهل زکري عليه السلام
در باب حرمش اشغال از طرف محمل کلام نيت چنانکه دانستى اما الله

۲۴۴

بر حرمش اصل اشغال از طرف بدول اشغال از بن اخبار بر تمام نيت
و همچنين بعضي بوجه ديگر که براي حرمش آن گفته اند از تعطل مال و اسرا
اشکست خاطر فقرا و امثال آنها و عدم غناست اينها ظاهر است ليکن
در نيك است چون بسيارى از اصحاب بر حرمش آن گفته اند و اخبار نيز في الجمل
دلايلى بر آن دارد و مؤيدان است آنچه روايت شده در کتاب کافي از فضيل بن
ييار و قال سالك ابا عبدالله عليه السلام عن ابي بصير في الذهب يصلح اما
في التبت فقال ان كان ذهبه فلا وان كان ماء الذهب فلا جاس كنت
فضيل نيز در سوال کرده حضرت ابا عبدالله عليه السلام را از كسى که در آن
باشد طلا يا اخويت نگاه داشتن آن در خانه پس فرمود که اگر بوده باشد
طلا پس نه و اگر بوده باشد طلا پس با كسى نيت و ظاهر لفظ اخويت
همي از اصل اسالك سر چلاله است در خانه و ليکن ابره و کمره است
براي جلوس باشد و در سره در آن و ظرف روغنها و چيزهاي خوشبو
امثال آن که اصحاب حکم بجهت فرموده اند چون ظاهر دخول آنها
در تحت او باقى اما مبطل برود و امثال آن پس حکم بجزيم آن نکرده اند چون
مخاله و ظرف نيت و روايت شده که گفته و نه خلاف شمشير

بوت

صلی الله علیه و آله و سلم بود و در میان حلقه های نقره داشت و زرد آن
حضرت صلی الله علیه و آله سه حلقه نقره از پیش رو داشت و دو حلقه از
پشت سر و روایت کرده اند که فرج پیغمبر صلی الله علیه و آله حلقه داشت
از نقره و در صحیح محمد بن اسماعیل مذکور شد که این سه حلقه کلام علی السلام
حلقه داشت از نقره و مرویش که هر یک بنام سعد بن ابی وقاص
بنی برای خود از نقره ساخت و چون آن بوی بد گرفت از فرود او را رسول الله
صلی الله علیه و آله از طلا باز و روایت شده در کتاب کافی بنده
کافی صحیح از عبدالله بن سنان عن عبدالله بن مسلم قال لیس حلقه لیس
باس بالذهب و الفضة روایت کرده عبدالله بن سنان که فرمود حضرت ابو
علی السلام که نیکت با کسی بجای کردن شمشیر بطلا نقره و روایت شده در
مذکور از داود بن رحان عن عبدالله بن مسلم قال لیس حلقه لیس
بالذهب و الفضة باس روایت کرده داود بن رحان که فرمود حضرت ابو
عبدالله علی السلام که نیکت با کسی نمودن قرآن او شمشیرها بطلا نقره
و در باب خضاب بوسه و سیاهی در کتاب کافی در صحیح محمد بن مسلم از حضرت
ابو جعفر محمد باقر علی السلام چنین در آنجا که سست شده باشد طلا و آرزو

المصاحف

و روایت شده است در کتاب ابن فضال صحیح از علی بن جعفر عن ابيه ان
عليه السلام قال سالته عن السرج و اللجام فبها الفضة اركب فقال ان كان
اللوها لا تقدر على ثمنه فلا بأس و الا فلا تركب به روایت کرده علی بن جعفر
که سوال کرده است از برادرش حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام از زین و لجام
که در آن باشد نقره یا اسوار شوم بر آن فرمود آنحضرت علیه السلام که اگر در کتف
نقره باشد که قمار یا شایخی بر یکدن آن پس با کسی نیکت و اگر زین سوار شود
نظاره را هر او این باشد که اگر کتف از نقره بر آن دو باشد و در آن نقره نباشد
که در آن کتف از نقره نباشد و اگر نیکت نقره باشد جای نیکت و روایت
از صحیح محمد بن اسماعیل عن عبدالله بن مسلم قال کان ثوبه نافر رسول الله
صلی الله علیه و آله من فضة روایت کرده صحیح که فرمود حضرت ابو عبدالله
علیه السلام که نافر رسول الله صلی الله علیه و آله از نقره بود و آن حلقه ایست که
بخی شتر می کنند که در میان بران می بندند **فروع** بعضی از اصحاب
که اگر کسی آب را در بری وضو با غسل از نظر طلا نقره باطل است بشود
او هر چند که آب برایشان استعمال نمودن آن نطف حرام باشد و وجه عدم
شکل آن را چنین گفته اند که ذرا که نقره آب که عنوان غیر شرعیه عمل آمده بود

طهارت نیست تا اینکه خداوند باعث فساد طهارت شود بلکه شروع در طهارت
نمیشود مگر بعد از آن پس نیست برای آن اثری در بطلان طهارت و این
نماز در مکان متعصب است که باطل میدانیم از برای اینکه بودن در مکان
نماز است پس خداوند آن را باعث فساد نماز نمیشود و بعضی دیگر از اصحاب
قریب گفته اند بطلان طهارت را زیرا که طهارت حاصل نمیشود مگر
بهر آنکه آب و آن در صورتی که مرصه بعنوان غیر مشروع بهر میان آید
منعول امر شارع نتواند بود چون مضمر معسده است پس باید که طهارت
از مکلف صحیح نیاید و این کلام خالی از تصحیح نیست چه از آنکه مکلف
علیه خارج از عبادت را بعنوان غیر مشروع بهر آورد اصل عبادت او فاسد
نمیشود و این ظاهر است بل اگر فرض کنیم که کسی در جایی باشد که مستحکم آنرا
آب هیچوجه نباشد مگر بوجه استعمال بر ظرف بعنوان غیر مشروع پس
نیست که فرض او منتقل شود بقیه طهارت مانده او صحیح باشد چون مانده
بهائیت بلکه کسی غمناست پس قول اول بحسب دلیل قوی تراست و اگر کسی
طهارت کبر و نجوی که غساله معصوم از اعضا در میان یکی از ظرف
دیزد و استعمال آنظر لازم آید پس ظاهر تر صحیح است از طهارت و این از

اولی و اخیر است اما اینجا درین مقصود اینست مطلقا خصوصاً
اینکه در روایتی بنام ابن عباس از حضرت ابی عبد الله علیه السلام وارد شده که
الکوزه یا توره بوده باشد در آن صورتها با غیر وضو مساز از آن و نه در آن
الثانی اکثر اصحاب گفته اند که هر چه است اصل ماکول و مشروب و در این
طهارت و غیره بلکه بی شایع باستعمال آنها در اکل و شرب مطلق گرفته است نه
باصول استعمال و نسبت داده اند شیخ مفید علیه السلام که هر چه است ماکول و
مشروب را گفته اند که اگر او غشک جوید در اشک گفته خود بقول امیر
المؤمنین علیه السلام که فرموده انما یجرب فی طینه ما رحمت جوابی بگویم که
از این کلام حقیقت بخواند بود و آن ظاهر است پس باید بر مجاز حمل شود
یعنی در حواله نارد در بطن او میشود و این لازم نذارد و غیر نفس ماکول
و مشروب را و ظاهر این کلام صحیح نمیشود زیرا که معلق حرمت بعین
معنی نذارد بلکه معلق نمیکرد نمی مگر بفعل مکلف و حرمت بسته و
امثال آن که در شرح آورده شده است یعنی حرمت اکل است و اینک اصل
لغوی حرمتی دارد و این ظاهر است و سابقاً و فتن مانده که در مقام ذکر عوارض
محرمانه نمودیم نوحیه می آید اصحاب رضی الله تعالی عنهم از این کلام

مذکور شد و لاجمال دیگر برود که مراد ایشان آن باشد که این اکل و غنیه
حرام نیست و لغیر بعد از آنکه بدین رسد و بردن آن حرامی ندارد بلکه با
اینکه برداشتن آن بنظر متقین استعمال است حرامی و این را اکل شده
لیکن بنا برین چندان شمره بر این کلام مشرب نمیشود و مزاج ایشان بر فایده
ندارد و ایشان دانانند بر او وجود **آن** شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام
در کتاب خلیج گفته است که در بار طلاق کاری و تفرقه کاری هم باها و او نیز
فنا در بار طلاق و تفرقه نضی از اصحاب ما نیست اما اینکه اصل اباحت قضای
اینست که در اینها مباح باشد و ظاهر آنست که طلاق کاری دیوار و سقف خانه
نیز مباح و مانند راه اصل و از محرمین در دین علیه السلام تفرقه نموده اند که منع
از آن نموده است و بعضی از متأخرین اصحاب گفته اند که قول این در دین و
باعث ارجحیت مال و نصیب آن و آنچه گذشت در وجهی محمد بن اسمعیل
امر فرمودن حضرت بشکنن چوبی که تفرقه گرفته بود نذر او بداند که این آله
اگر چه ضعیفی دارد و اما در حکم حرامت نمیکند اما احتیاط در عمل با آنهاست
و شیخ علیه السلام با آنکه در این باب چیزی گفته باز در کتاب خلیج حکم حرام
طلاق و تفرقه نموده است و از راه اسراف و افشای از اصحاب لاجمال جوان

تزیین

تزیین مساجد مطهره و مشاهد مسنونه با وانی طلا و نقره داده اند با احتیاط
سما و تقطیم پس این لاجمال در نقره و سفید و دیوارها که قضی و منع از آن
نیست و او نیز فایدهها که حرام نقره و طلاها نیست اقوی خواهد بود و فی الجمله
دلالت بر جواز تخلیه مساجد مطهره دارد آنچه در او است در کتاب نهج
السلامه که مذکور شد حرفی که به مسوره و بسیار ایمان نزد عمر در ایام
حکومت او پس گفته شد که اگر بر داری از آن صرف لشکرهای سلبت غنائی
عظیم تر خواهد بود و اگر آن وجه میکند که به مشرفه حل را پس قصد کرده
که چنین کند و برسد از امیر المؤمنین علیه السلام حکم از این بیان فرمودند
علیه السلام عدم جواز صرف دادن با بعضی ترین کلامی که فوق کلام مخلوق بود
کلام خالق بود پس گفت عمر که اگر بنودی تو هر آنچه رسوا میشدیم ما و او
حکمی مفیده را بجا خود **تراج** اگر در کشتن نقره و طلا و نقره را
دیگر مثل فلح یا مس ظاهر آنست که از حکم تحریم بیرون نرود چنانکه بعضی از
اصحاب گفته اند زیرا که این طرف جدیدی که از طلا و نقره بودن بیرون نبرد
و اجناس و آله تحریم شامل آن هست بل غیر و سکت خاطر نقره در آن نیست
و طلا و نقره از ظاهر نیست اما اینکه این امور صلت حرامت باشد دلیل نافی ندارد

تزیین

الماس لوله سرخیان کفر بران نصیب میشود و سیلی که بر نیشا کو دارین
نصب میشود ظاهر است که اطلاع آنست در لغت و عرف بر آنها نشود و
حلقه آینه و حلقه قلع و سیل سر و امثال آن داشته باشد که اصحاب حکم
بجواز انحاء از طلا و نقره عمده اند اما سری که نیشا کو داران کنند و بپوشند
آن و ظرفی که از آن در میان آن گذارند و غلبه بر سرخیان بر افعال تطویرت
انها قوت هر چند و رواج دارد با مشک باشند و ظرفی که از سره داران
و محرم و ظرفی که عالی که اصحاب حکم بخرمت انحاء از طلا و نقره عمده اند
کمتر نیست و ظاهر است که سوراخ باشد که ظرف از طرفت بدو تغییر و لیس
در بین بعد از ملاحظه صحیح محمد بن اسمعیل افضای اجناسی که در آنها
و الله اعلم با حکام **المسک** شیخ شهید محمد بن محمد علی در کتاب ذکر
گفته است که جایز است زینت نمودن اطفال صبی بکن و موی ایشان از زینت
عمودن بطلا و همچنین زینت نمودن زنان و بندگان که مستند حوازی لیس طلا و
زنان بسیار است و اما اطفال بر سنندان صحیحی داود بن سرجانست
قال سالت با عبد الله عليه السلام عن الذهب بجلی به الصبیان فقال ان كان
ابن بجلی ولد و نشأه بالذهب و الفضة فلا بأس کنت داود بن سرجان که

سؤال

سؤال کردم حضرت با عبد الله عليه السلام را از طلا که زینت کرده میشود
بان اطفال لیس فرمود که بدستی که بود بدو بدست که زینت میکردند اولاد
وزنان و بطلا و نقره با زینت میکردند حضرت شایسته از اطفال و نقره زینت
بان و قریب بجهنم اینچنین شریف است و اوایت باقی اصباح از حضرت ابی
عبد الله عليه السلام و ظاهر صحیح سند است **قسم ثانی** ظرفی که مفضل باشد
و مفضل نیار اینچنین بعضی از اهل بیت گفته اند و از بعضی آنها ظاهر میشود
که مرصع باشد نقره یعنی مرکب باشد از نقره و غیر آن بعضی از جاهای آن نقره باشد
و بعضی از جاهای او هر یک چون مس و روی و امثال آن اما آنچه در کفن نقره
باشد با این عنوان که نیشا کو نقره کل آنرا گفته باشد بر ظاهر است که حکم طهر
نقره داشته باشد و آن جوهر دیگر که در باطن است دخلی در حلیت آن ندارد
باشد و اگر آن نقره بر روی آن کشیده باشد بجهت تقوی که نخوان نقره را از روی
کند لیس و در نیش که داخل مفضل باشد چنانکه این اثر مدعی را بمشهور
تفسیر کرده است و اگر نقره را با جوهر دیگر گذاشته باشد و ظرفی و نیشا
لیس اگر نقره آن بسیار غالب باشد که در عرف را ظرف نقره گویند ظاهر است
که حکم ظرف نقره داشته باشد و اگر غالب نباشد اصل مفضی حوازی است

و اگر آن نقره و طلا خرفی برین ظاهر جرم است استعمال است و این تقاصیل از
اجاز و کلام احتیاط رضی الله تعالی عنهم ظاهر میشود و اما حکم مفضل
شرع انور بر علم ادا در آن خلاف ظاهر کلام بعضی است که جایز داشته
استعمال آنرا و مستند است آنکه مجنبه جلوی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که پیش مذکور شد و چون معارضه با آن دارد صحیحی عبد الله بن سنان که مذکور
خواهد شد عمل نمی و در آن چند بر معنی شامل که اکتفا و احوال برای
جمع میان آنجا و اکثر احتیاط بخوبی استعمال آن کرده اند با کراهت و واجب
داشته اند احتیاط از موضع فضه را و مستند ایشان است که روایت شده
در کتاب نه تدبیر الحکم شندی صحیح از عبد الله بن سنان رضی الله عنه
علیه السلام قال لا بأس ان شربا رجل فی الفدرح المفضل لخل خل من
موضع الفضة روایت کرده عبد الله بن سنان که فرمود حضرت ابی عبد الله
که با کسی نیست که با شام در د و فدرح مفضل و کفار بر دهن خود را از فدرح
فضه یعنی در وقت شرب دهن را بر موضع فضه مگذار و بر جای دیگر از انگشت
بگذار که فضه نداشته باشد و این حدیث شریف ظاهر است در جواز استعمال
ظرف مفضل و چون امر با احتیاط از موضع فضه واقع شده است باید که در آن

باشد

باشد احتیاط از آن چون امر ظاهر در وجوبت و بعضی از اصحاب
داشته اند احتیاط از موضع فضه را نیز کرده و این شده در کتاب مذکور
شندی صحیح از معوی بن وهب قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الشرب من
الفدرح فی فضة من فضة فقال لا بأس الا ان یکره الفضة فی شربها
کنت معوی بن وهب که سؤال کرده شد حضرت ابی عبد الله علیه السلام از آن
در حدیثی که در آن باشد شکر از نقره که برای نیت بر آن زده باشند با اینکه
از باب نهی بر موضع شکر از آن زده باشند پس فرمود حضرت که اگر
نیت مکرر است که با خوش دارد نقره را پس بگذارد از آن چون در حدیث شریف
حضرت علیه السلام بخوبی شرب در آن مطلق فرمود و نه عرض بوجوب احتیاط
موضع فضه شد ظاهر میشود که احتیاط از آن واجب نباشد و این است
حالی از بعضی نیت و احتیاط مفضل احتیاط است و دیگر اخبار واره
در باب مفضل است که روایت شده در کتاب شندی و وثوق از برید بن
عبد الله علیه السلام انه کره الشرب من الفضة فی الفدرح المفضلة و كذلك
ان یدهن فی مدهن مفضل و المشط كذلك روایت کرده برید که حضرت ابی
الاسلم ناخوش میداشت شرب در نقره و در فدهای مفضل را و همچنین

روغن الیوناز روغن دانه مفضل را و همچنین نشانه و ظاهر امر را این است
 که ناسوس میباشند نشانه کردن از نشانه مفضل را و روایت شده از عمرو بن
 المقدم قال بابنا عبد الله علیه السلام قد اذی قدیح من اذی ضبه من
 فایسته نیز عها یا سانه گفته هرگز باقی القدام کردیم حضرتنا عبد الله علیه
 السلام که آورده تصدیق از ابی جعی و در تدبیر ای حضرت قدیحی از آن که در آن بود
 از نقره برین بریم حضرت را که میکند آن شکر را بدندانهای خود و این در قیبر
 فی الجمله دلائلی بر حرم استعمال مفضل در این باب بر حمل کراهت نمودن
 جمع میان کجاری و در با بظرف عذوب که چه چیزی مذکور نیست اما اینکه
 گفته اند اصحاب اظهار گفت که در حکم مفضل باشد **قسم ثالث** ظرفی که
 از لعل با زرد با امثال آنها از جوهر گران بها باشد بدانکه ظاهر جوهر از
 آفت چنانکه گفته اند اصحاب رضی الله تعالی عنهم هر چند قیمت آن استیفاء
 قیمت طلا و نقره باشد از راه اصل با بخت و عدم ورود نفعی که دلالت
 بر حرمشان و دانی که در لیلی بر لیکه است بخریم او را فی ذهب و نفعه که با او
 فخر و امثال آن باشد بخت و بر فرضی که باشد وجود آن در مال غیر فی جمل
 کلامت زیرا که عامر نامس او را ک نفاس آنها بر عینکند بخلاف طلا و نقره

قسم

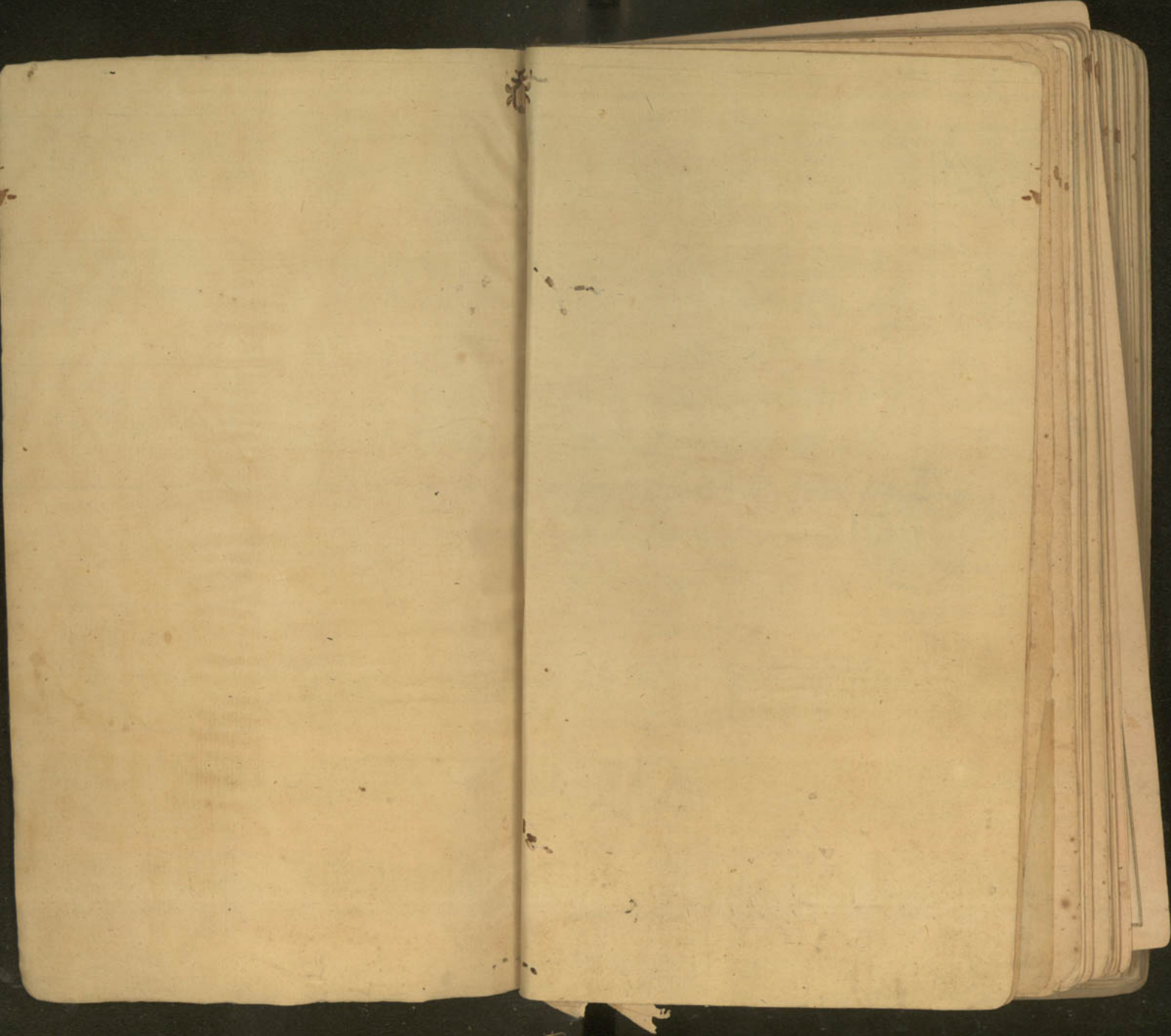
قسم باح ظرفی که از استخوان باشد شرط استعمال آن این است
 از غیر انسان باشد چون ولجبت دهن و اجرام جسد انسان و اگر استعمال
 نمایند از آدمی که مشروط بطهارت باشد باید که از حیوانی باشد که طاهر
 با لاله باشد بنا بر قول مشهور میان اصحاب که ملاحظه الحیوانه از غیر
 العین را بخرم میدانند و همچنین است حکم شاخ و تم و مو و پشم و کورس و
 با ب فضل نشانه حاج آخبار وارد شده است و جواز ساختن روغن دانه از
 حاج مریدت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام **قسم خامس** ظرفی که از پوست
 باشد شرط استعمال آن این است که از حیوان طاهر با لاله باشد
 باشد و بجز زبانه طوسی علیه السلام استعمال حله شده را در بعضی امور غیر
 مشروطه بطهارت و اوله طریق سابقا در بحث مینه مذکور شد **قسم ششم**
 ظرفی که از غیر انسانی مذکور باشد مثل مس و روی و قلع و سنگ و کلر و
 سفال و چوب و برك و بکاه و امثال آنها و شکی نیست در جواز استعمال
 آنها و بعضی اخبار در باب نجاست آنها وارد شده است اما اگر اصحاب عمل با آنها
 نکرده اند و بخت از آن در کتاب طهارت میشود و در این حکم ختم میکنیم
 کلام را با اسم اعظم ملک ملام و از دست آغاز و بسوی دست انجام و الله الموفق

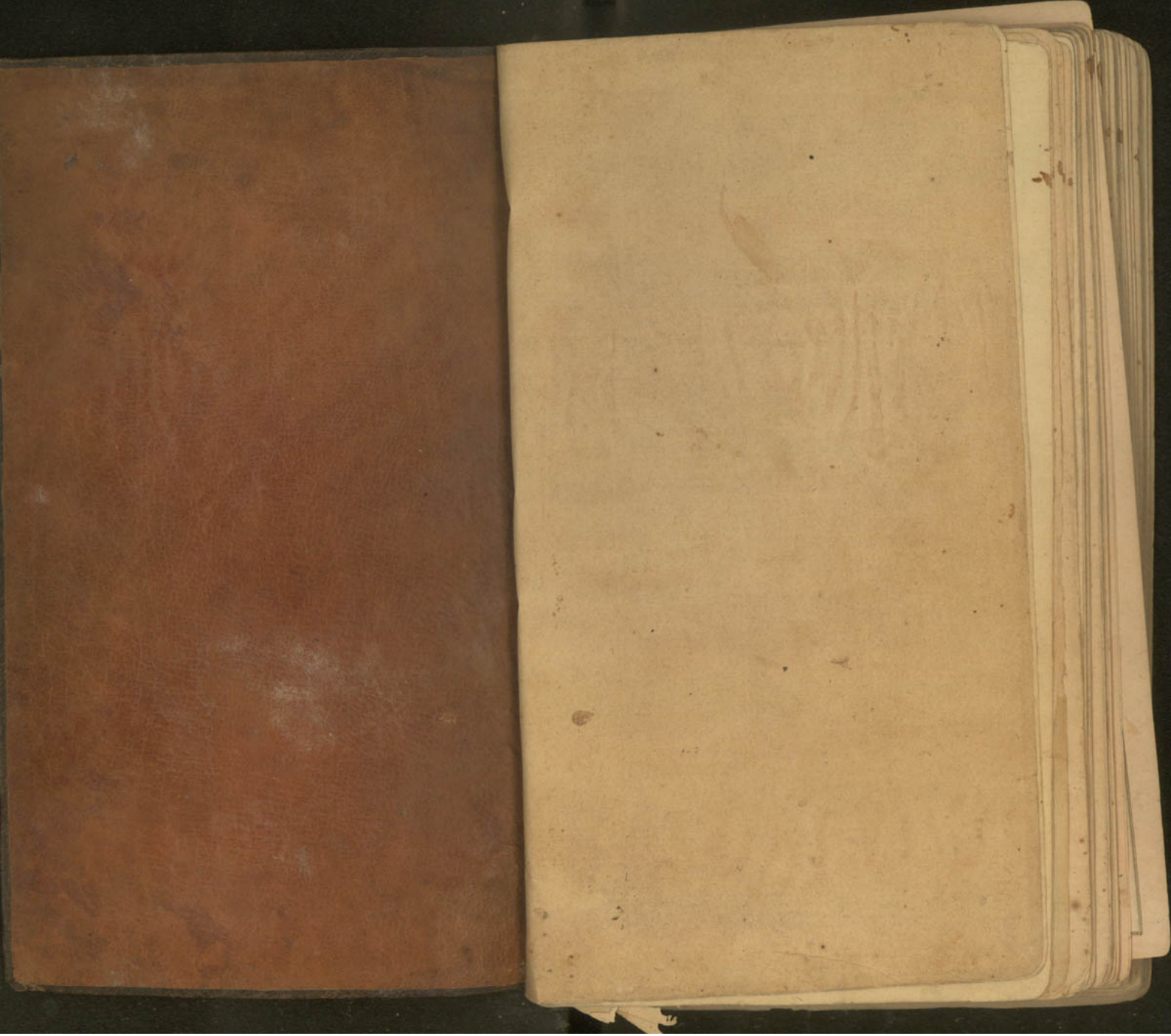


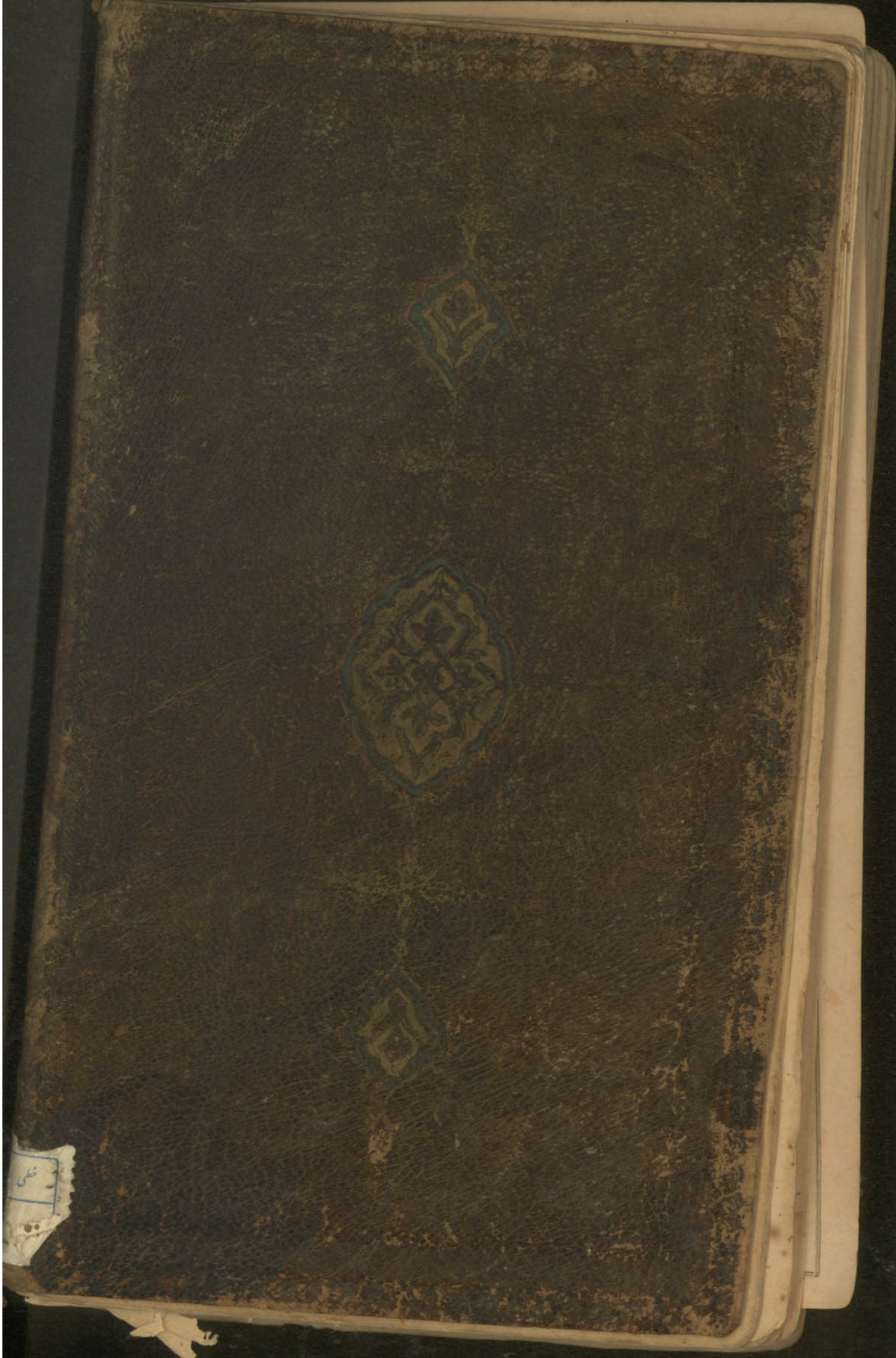
198

Faint, mostly illegible handwritten text in Arabic script, possibly a list or account, with some visible words like 'بسم الله' and 'الحمد لله'.









مخطوط